

اسکلیات

شمس تبریزی
(جلد دوم)

مولانا جلال الدین محمد بلخاری

مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، ۶۰۴-۶۷۲ق.
کلیات شمس تبریزی / مولانا جلال‌الدین محمد بلخی؛ تصحیح و بازبینی
نظام‌الدین نوری. - تهران: پیام توسعه ۱۳۸۴.
ج ۲

ISBN: 964-7366-25-6 (دوره)

ISBN: 964-7366-24-8 (ج. ۱)

ISBN: 964-7366-23-X (ج. ۲)

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

۱. شعر فارسی - قرن ۷ ق. الف. نوری کونایی، نظام‌الدین، ۱۳۲۷ -

مصحح، ب. عنوان.

۸۶۱/۳۲

PIR ۵۲۹۴

۱۳۸۴

۴۸۹۴-۸۴م

کتابخانه ملی ایران

نشر پیام توسعه

کلیات شمس تبریزی (جلد دوم)

مولانا جلال‌الدین محمد بلخی

تصحیح و بازبینی: دکتر نظام‌الدین نوری

ناظر فنی: حسن ساسانی؛ حروفچینی و صفحه‌آرایی: محمد نجفی

لیتوگرافی: گرافیک گستر؛ چاپ: ستاره سبز

نوبت چاپ: اول، ۱۳۸۴؛ تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

شابک دوره: ۶-۲۵-۷۳۶۶-۹۶۴-964-7366-25-6 (Set) ISBN

شابک جلد دوم: X-۲۳-۷۳۶۶-۹۶۴-964-7366-23-X (Vol. 2) ISBN

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

نشانی مرکز پخش: خیابان فخر رازی، کوی فاتحی داریان، مجتمع ناشران، واحد ۹؛ تلفن: ۶۹۵۴۸۹۱

فهرست غزلیات و قصاید

۸۴	اگر تو عاشق عشقی و عشق را جویا	۷۴	آمد بهار جانها، ای شاخ تر به رقص آ
۳۱	اگر نه عشق شمس الدین بدی در روز و شب ما را	۸۲	ای در ما را زده شمع سربایی درآ
۶۴	امتزاج روحها در وقت صلح و جنگها	۴۹	تا چند تو پس روی؟ به پیش آ
۱۰	امروز دیدم یار راه آن رونق هر کار را	۳۷	شاد آمدی ای مدروای شادی جان شاد آ
۳۴	امروز گرافی ده آن بادۀ نابی را	۲۳	آب حیوان باید مر روح فزایی را
۴۴	امیر حسن خندان کن چشم را	۳۳	آخر بشنید آن مه آه سحر ما را
۱۰۹	انا لا اقسام الا برجال صد قونا	۱۲۷۹	آفرین بر عشق روز افزون ما
۴۶	اندر دل ما تویی نگارا	۳۲	آمد بت میخانه تا خانه برد ما را
۴۰	ای از نظرت مست شده اسم و مسما	۸۰	آمد بهار خرم آمد نگار ما
۱۵	ای از ورای پردهها تاب تو تابستان ما	۱۲۷۲	آنچه دیدی تو ز درد دلم افزود بیا
۲۷	ایا نور رخ موسی مکن اعمی صفورا را	۱۳	آن خواجه را در کوی ما، در گل فرو رفتست پا
۷	ای بادی بی آرام ما با گل یگو پیغام ما	۵	آن شکل بین وان شیوه بین وان قد و خد و دست و پا
۶۸	ای بروید به بنا خواست بمانند گیا	۱۹	آه که آن صدر سرا می ندهد بار مرا
۲۴	ای یگرفته از وفا گوشه، کران چرا چرا؟	۱۰۷	ابصرت روحی ملیحاً زلزلت زلالها
۷۰	ای بگفته در دلم اسرارها	۱۱۰	اخی رأیت جمالا سبا القلوب سبا
۷۷	ای بنده بازگرد بدرگاه ما بیا	۳۰	از آن مایی ای مولا اگر امروز اگر فردا
۷۱	ای تو آب زندگانی فاسقتا	۹۷	از برای صلاح مجنون را
۴۷	ای جان و قوام جمله جانها	۳۶	از بهر خدا بنگر در روی چو زر جانا
۷۷	ای خان و مان بمانده و از شهر خود جدا	۶۰	از پی شمس حق و دین دیده گریان ما
۳۲	ای خواجه نمی بینی این روز قیامت را؟	۸۲	از جهت ره زدن راه درآرد مرا
۳۴	ای خواجه نمی بینی این روز قیامت را؟	۴۷	از دور بدیده شمس دین را
۱۲۷۶	ای دریغاکه شب آمد همه گشتیم جدا	۷۳	از سینه پاک کردم افکار فلسفی را
۴	ای دل چه اندیشیده ای در عذر آن تقصیرها	۶۳	از فراق شمس دین افتاده ام در تنگنا
۷۲	ای دل رفته ز جا باز بیا	۷۰	از ورای سر دل بین شیوها
۳	ای رستخیز ناگهان وی رحمت بی منتها	۶۹	از یکی آنش برآوردم ترا
۶۵	ای ز مقدرات هزاران فخر بی مقدار را	۲۵	ازین اقبالگاه خوش مشو یکدم دلا تنها
۱۲۸۸	ای ساقیان مشفق سودا فزود سودا	۸۳	اسیر شیشه کن آن جنتیان دانا را
۳۴	ای ساقی جان بر کن آن ساغر پیشین را	۶۷	اگر آن میی که خوردی بسحر نبود گیرا

۲۶	مسلمانان مسلمانان چه باید گفت یاری را	۲۵	شب قدر است جسم تو کزو یابند دولتها
۵۳	مشکن دل مرد مشتری را	۹۱	شراب داد خدا مر مرا ترا سرکا
۳۵	معشوقه بسامان شد، تا باد چنین بادا	۲۰	شمع جهان! دوش نید نور تو در حلقه ما
۶۵	مفروشید کمان و زره و تیغ، زنان را	۶۲	شمع دیدم گرد او پرواندها چون جمعها
۶	من از کجا پند از کجا؟ باده بگردان ساقیا	۷۶	شبهوت که با تو رانند صد تو کنند جان را
۸۵	من از کجا غم و شادی این جهان ز کجا	۹۷	صد دهل می زنند در دل ما
۵۴	من چو موسی در زمان آتش شوق و لقا	۱۰۷	طال ما بتنا بلاکم یا کرامی و شتنا
۱۲۵۵	من دم نزنم لیکن از نحن و نفخنا	۲۰	طوق جنون سلسله شد، باز مکن سلسله را
۱۳	من دی نگفتم مر ترا کای بی نظیر خوش لقا	۲۵	عشق تو آورد قدح پر ز بلاها
۷۲	من رسیدم بلب جوی وفا	۲۶	عطارد مشتری باید متاع آسمانی را
۱۰۹	مولانا، مولانا، اغنانا، اغنانا	۵۸	عقل دریابد ترا یا عشق یا جان صفا؟
۷	مهمان شاهم هر شبی برخوان احسان و وفا	۵۵	غمزه عشقت بدان آرد یگی محتاج را
۱۷	می ده گزافه ساقیا، تا کم شود خوف و رجا	۱۰۵	قد اشرفت الدنیا من نور حمیانا
۷۱	می شدی غافل ز اسرار قضا	۲۰	کار تو داری صنما، قدر تو باری صنما
۱۲۶۵	می گفت با حق مصطفی چون بی نیازی تو ز ما	۲۱	کاهل و نادانست بدم، کام در آورد مرا
۳۸	میندیش میندیش که اندیشه گریها	۹۲	کجاست ساقی جان تا بهم زند ما را
۷۸	نام شتر به ترکی چه بود بگو دوا	۹۴	کرانی ندارد بیابان ما
۹۹	نذر کند یار که امشب ترا	۵۲	کو مطرب عشق چیست دانا؟
۹۵	نرد کف تو بردست مرا	۶۷	کی بپرسد جز تو خسته و رنجور ترا؟
۱۰۳	هان ای طبیب عاشقان، سودایی دیدی چو ما؟	۱۰۲	گر بنحسی شبی ای مه لقا
۷۹	هر روز بامداد سلام علیکم	۷۱	گر تو عودی سوی این مجمر بیا
۱۳	هر لحظه وحی آسمان آید بسر جانها	۲۴	گر تو ملولی ای پدر جانب یار من بیا
۲۸	هلا ای زهره زهرا بکش آن گوش زهرا را	۳۲	گر زانکه نه ای طالب چوپنده شوی یا ما
۹۴	هله ای کیا نفسی بیا	۸۲	گر نه تهی باشدی بیشترین جویها
۱۲۶۶	همروت خوش هم خوت خوش هم بیخ و زلف و هم قفا	۵۲	گستاخ مکن تو ناکسان را
۱۰۵	هیچ نومی و نفی ریح علی الغور هفا	۵۱	گفتی که گزیده ای تو بر ما
۹۸	هین که منم بر در در برگشا	۹۷	گوش من منتظر پیام ترا
۹۴	یار ما دلدار ما، عالم اسرار ما	۱۰۲	لعل لبش داد کنون مر، مرا
۱۹	یار مرا، غار مرا، عشق جگر خوار مرا	۱۰۴	لی حبیب حبه یشوی الحشا
۸۲۷	یا عاشقین المقصد بسبحوا الی ما ترشدوا	۳۵۸	مادر عشق طفل عاشق را
۱۱۱	یا کالمینا، یا حاکمینا	۵۳	ما را سفری فتاد بی ما
۱۰۹	یا منیر الخد، یا روح البقا	۲۳	ماه درست را ببین کو بشکست خواب ما
۳۷	یک پند ز من بشنو خواهی نشوی رسوا	۱۲۵۱	ماه رمضان آمد ای یار قمر سیم
۱۱۰	اتاک عید وصال فلا تذق حزناً	۹۳	مبارکی که بود در همه عروسیها
۱۱۱	یا من بنا قصر الکمال مشیداً	۹۳	مرا بدید و نپرسید آن نگار چرا
۱۱۰	یا من لواء عشق لا زال عالیا	۸۸	مرا تو گوش گرفت می کشی به کجا
۱۱۷	آواز داد اختر بس روشنست امشب	۴۴	مرا حلوا هوس کرد دست حلوا
۱۱۴	آه ازین زشتان که مهر و می نمایند از نقاب	۱۲۹۶	مستی و عاشقی و جوانی و یار ما

۱۶۷	آن روح را که عشق حقیقی شعار نیست	۱۲۲	ابشروا یا قوم هذا فتح باب
۱۴۲	آن ره که بیامدم کدماست	۱۱۳	الا ای روی تو صد ماه و مهتاب
۱۵۱	آن شنیدی که خضر تخته کشتی بشکست	۱۲۱	امسی و اصبح بالجوی اتعذب
۱۵۲	آنک بی یاده کند جان مرا مست کجاست	۸۲۸	امسی و اصبح بالجوی اتعذب
۱۷۲	آنک چنان می رود ای عجب او جان کیست	۱۱۲	ای خواب به جان تو ز حمت ببری امشب
۱۲۳	آن نفسی که با خودی یار چو خار آیدت	۱۱۴	ای در غم تو بسوز و یارب
۱۲۵۰	احمد چو مرا ببند رخ زرد و چنین سرمست	۱۱۹	باز آمد آن مهی که ندیدش فلک به خواب
۱۲۶	از اول امروز حریفان خرابات	۱۱۲	بریده شد ازین جوی جهان آب
۱۶۵	از بامداد روی تو دیدن حیات ماست	۱۱۹	به جان تو که مرو از میان کار، مخسب
۱۲۴	از دفتر عمر ما یکتا ورقی مانده است	۱۱۱	بی یار مهل ما را، بی یار مخسب امشب
۱۶۲	از دل به دل برادر گویند روز نیست	۱۲۰	ترا که عشق نداری تر ارواست بخسب
۱۴۷	از سقا هم ربه م بین جمله ابرار مست	۱۲۰	چشمها را نمی شود از خواب
۱۲۹۲	از عقل و عشق و روح مثلت شدست راست	۱۲۰	چونک در آنیم به غوغای شب
۱۸۱	اگر تو مست وصالی رخ تو ترش چراست	۱۱۸	خوابم بیستهای بگشا ای قمر نقاب
۱۳۶	اگر حوا بدانستی ز رنگت	۱۱۵	در هوایت بی قرارم روز و شب
۱۸۲	اگر مر ترا صلیح آهنگ نیست	۱۱۰۷	دوش همه شب دوش همه شب
۱۴۱	امروز جنون نو رسیدست	۱۱۹	رباب مشرب عشقست و مونس اصحاب
۱۶۹	امروز چرخ راز مه ما تحیرست	۱۱۷	رغبت بعاشقان کن ای جان صدر غایب
۱۶۴	امروز روز، ثبوت دیدار دلیرست	۱۱۲	زان شاهد شکر لب، زان ساقی خوش مذهب
۱۶۱	امروز شهر ما را صد رونقست و جانست	۱۱۹	زشت کسی کو نشد مسخره یار خوب
۱۸۵	امشب از چشم و مغز خواب گریخت	۱۱۸	کار همه محبان همچون ز رست امشب
۱۴۸	اندر آ ای مه که بی تو ماه را استاره نیست	۱۱۴	کو همه لطف که در روی تو دیدم همه شب
۱۸۵	اندر آ عیش بی تو شادان نیست	۱۱۶	مجلس خوش کن از آن دو پاره چوب
۱۲۶	اندر دل هر کس که ازین عشق اثر نیست	۱۱۳	مخسب ای یار مهماندار امشب
۱۵۹	اندرین جمع شررها ز کجاست	۱۱۲	مهمان توم ای جان، ز بهار مخسب امشب
۱۴۲	ای از کرم تو کار ما راست	۱۱۸	واجب کند چو عشق مرا کرد دل خراب
۱۳۵	ایا ساقی توی قاضی حاجات	۱۱۵	هله صدر و بدر عالم منشین مخسب امشب
۱۲۹۳	ای باغبان جمله ریاحین از آن ماست	۸۲۷	هم صدوا هم عتبا عتاباً ماله سبب
۱۶۸	ای چنگ پرده های سپاهانم آرزوست	۱۱۶	هیچ میدانی چه می گوید رباب
۱۹۱	ای ز بگه خاسته سر مست مست	۱۲۱	یار آمد به صلیح ای اصحاب
۱۲۴۸	ای عید غلام تو وی جان شده قربانت	۱۱۴	یا وصال یار باید یا حریفان را شراب
۱۷۳	ای غم اگر مو شوی پیش منت بار نیست	۱۴۷	آخر ای دلبر نه وقت عشرت انگیزی شدست
۱۷۳	ای غم اگر مو شوی پیش منت بار نیست	۱۴۷	آفتاب امروز بر شکل دگر تابان شدست
۱۴۲	ای کرده میان سینه غارت	۱۳۹	آمد رمضان و عید با ماست
۱۵۵	ای که رویت چو گل و زلف تو چون شمشادست	۱۲۲	آمده ام که تا به خود گوش کشان کشانمت
۱۴۱	ای گشته ز شاه عشق شهوات	۱۴۲	آن خواجده اگر چه نیز گوش است
۱۶۴	ای گل ترا اگر چه که رخسار نازکست	۱۲۲	آن خواجده را از نیم شب بیماری پیدا شده است
۱۶۹	ای مرده ای که در تو ز جان هیچ بوی نیست	۱۴۱	آن را کچه در آخرش خری هست

۱۵۳	تشنه بر لب جو بین که چه در خواب شدست	۱۲۸۳	ای ملک طوطی آن قندهاها
۱۸۲	تو مُردی و نظرت در جهان جان نگرست	۱۵۷	اینچنین پابند جان میدان کیست
۱۶۵	جانا جمال روح بسی خوب و بافرست	۱۵۹	اینچنین پابند جان میدان کیست
۱۶۷	جان سوی جسم آمد و تن سوی جان نرفت	۱۲۶	این خانه که پیوسته درو بانگ چفانه‌ست
۱۴۶	جمع باشی‌ای حریفان زانک وقت خواب نیست	۱۶۳	این طرفه آتشی که دمی برقرار نیست
۱۸۱	جهان و کار جهان سر بسر اگر بادست	۱۲۴	با دست مرا زان سر اندر سر و در سبالت
۱۵۰	چشم پر نور که مست نظر جانانست	۱۲۵	بار دگر آن دلبر عیار مرا یافت
۱۴۶	چشمه‌ای خواهیم که ازوی جمله را افزایشست	۱۸۹	باز بیط گفت که صحرا خوشست
۱۳۶	چنان کین دل از آن دلدار مستست	۱۷۲	باز در آمد به بزم مجلسیان دوست دوست
۱۵۰	چند گویی که چه چاره‌ست و مرا درمان چیست	۱۹۱	باز رسیدیم ز میخانه مست
۱۳۴	چو آن کان کرم ما را شکارست	۱۷۳	با وی از ایمان و کفر با خبری کافرست
۱۳۲	چو با ما یار ما امروز جفتست	۱۲۸	ببستی چشم یعنی وقت خوابست
۱۸۰	چو عید و چون عرفه عارفان این عرفات	۱۷۵	بخند بر همه عالم که جای خنده تراست
۱۴۴	چون دلت با من نباشد همنشینی سود نیست	۱۶۷	بد دوش بی تو تیره شب و روشنی نداشت
۱۴۳	چون نداری تاب دانش چشم بگشا در صفات	۱۲۷	بده یک جام ای پیر خرابات
۱۴۷	چون نظر کردن همه اوصاف خوب اندر دلست	۱۷۸	برات عاشق نو کن رسید روز برات
۱۷۷	چه گوهری تو که کس را به کف بهای تو نیست	۱۸۵	بر شکر جمع مگسها چراست
۱۲۴	حالت ده و حیرت ده ای مبدع بی حالت	۱۶۲	بر عاشقان فریضه بود جست و جوی دوست
۱۴۴	خاک آنکس شو که آب زندگانش روشنست	۱۶۱	بگذشت روز با تو جانا به صد سعادت
۱۹۱	خانه دل باز کیوتر گرفت	۱۳۰	بگو ای یار همراز این چه شیوه‌ست
۱۴۴	خدمت بی دوستی را قدر و قیمت هست نیست	۱۶۱	بنمای رخ که باغ و گلستانم آرزوست
۱۴۳	خلقه‌ای خوب تو پشت دود بعد از وفات	۱۵۴	بوسه ای داد مرا دلبر عیار و برقت
۱۸۶	خیز که امروز جهان آن ماست	۱۳۰	به جان تو که سوگند عظیمست
۱۲۳	در آ تا خرقه قالب در اندازم همین ساعت	۱۷۷	به حق آنکه درین دل به جز ولای تو نیست
۱۵۷	در دل و جان خانه کردی عاقبت	۱۸۰	به حق چشم خمار لطیف تابانت
۱۴۶	در ره معشوق ما ترسندگان را کار نیست	۱۵۰	به خداکت نگذارم که روی راه سلامت
۱۳۸	در شهر شما یکی نگارست	۶۳۵	به خدایی که در ازل بودست
۱۳۵	درین جو دل چو دولا بخرابست	۱۸۲	به شاه نهانی رسیدی که نوشت
۱۳۳	درین خانه کزی ای دل گهی راست	۱۲۹	بیا کامروز ما را روز عیدست
۱۸۰	درین سلام مرا با تو دار و گیر جداست	۱۷۵	بیا که عاشق ماهست وز اختران پیداست
۱۲۸	دگر بار این دلم آتش گرفتست	۱۲۵	بیایید بیایید که گلزار دمیده‌ست
۱۳۷	دل آمد و دی به گوش جان گفت	۱۴۰	پرسید کسی که ره کدامست
۱۵۶	دلبری و بی دلی اسرار ماست	۱۶۶	پنهان مشو که روی تو بر ما مبارکست
۱۳۶	دو چشم آهوانش شیر گیرست	۱۸۶	پیشتر آ روی تو جز نور نیست
۱۳۷	دود دل ما نشان سوداست	۱۷۴	پیش چنین ماه رو گیج شدن واجبست
۱۵۲	دوش آمد بر من آنک شبافروز منست	۱۳۶	تا نقش خیال دوست با ماست
۱۵۴	ذوق روی ترشش بین که ز صد قند گذشت	۱۵۱	تا نلغزی که ز خون راه پس و پیش ترست
۱۵۳	روز و شب خدمت تو بی سر و بی پا چه خوشست	۱۳۴	ترا در دلبری دستی تمامست

۱۹۰	قصدم سرم داری خنجر به مشت	۱۷۶	ز آفتاب سعادت مرا شرابا بست
۱۸۷	کار من اینست که کاریم نیست	۱۲۵	زان شاه که او را هوس طبل و علم نیست
۱۷۲	کار ندارم جز این کارگه و کارم اوست	۱۳۲	ز بعد وقت نومیدی امید نیست
۱۷۴	کالبد ما ز خواب کاهل و مشغول خاست	۱۸۲	ز دام چند بپرسی و دانه را چه شدست
۱۲۳	که دید ای عاشقان شهری که شهر نیکبختانست	۱۷۴	ز عشق روی تو روشن دل بنین و بنات
۱۹۰	کیست در این شهر که او مست نیست	۱۳۳	ز میخانه دگر بار این چه بویست
۱۸۷	کیست که او بنده رای تو نیست	۱۳۰	ز همراهان جدایی مصلحت نیست
۱۲۸۷	کیست که او بنده رای تو نیست	۱۳۳	زهی می کنندان دستست هیئات
۱۴۹	گر تو پنداری به حسن تو نگاری هست، نیست	۱۴۵	ساربانان اشتران بین سر بسر قطار مست
۱۳۹	گر جام سپهر زهر پیماست	۱۵۵	ساقیا این می از انگور کدامین پشتهست
۱۶۴	گر چپ و راست طعنه و تشنیه بیهدهست	۱۶۳	ساقی بیار باده که ایام بس خوشست
۱۴۰	گر می نکند لبم بیانت	۱۶۶	ساقی و سر دهی ز لب یارم آرزوست
۱۴۵	گر ندید آن شاد جان این گلستان را شاد چیست	۱۷۶	ستیزه کن که ز خوبان ستیزه شیرینست
۱۶۰	گفتا که کیست بر در گفتم کمین غلامت	۱۵۴	سر میچان و مجنبان که کنون نوبت تست
۱۵۸	گم شدن در گم شدن دین منست	۱۲۸	سماع آرام جان زندگانست
۱۳۸	گویم سخن شکر نبات	۱۲۸	سماع از بهر جان بی قرارست
۱۶۸	ما را کنار گیر ترا خود کنار نیست	۱۷۹	سه روز شد که نگارین من دگر گونست
۱۳۲	مهر رنج ای برادر خواجه سختست	۱۷۰	شاه گشاد دست رو دیده شه بین کراست
۱۸۱	مرا چو زندگی از یاد روی چون مه تست	۱۲۸۲	شاه هم از بامداد سر خوش و سر مست خاست
۱۲۹	مرا چون تا قیامت یار اینست	۱۳۱	شنیدم مر مرا لطف دعا گفت
۱۴۰	مر عاشق را ز ره چه بیمست	۱۸۸	شیر خدا بند گستن گرفت
۱۸۸	مرغ دلم باز پریدن گرفت	۱۸۹	صبر مرا آینه بیمار بست
۱۴۵	مطربا این پرده زن کان یار ما مست آمدست	۱۳۱	صدایی کز کمان آید نذیر بست
۱۵۳	مطرب و نوحه گر عاشق و شوریده خوشست	۱۸۳	صوفیان آمدند از چپ و راست
۱۵۵	مگر این دم سر آن زلف پریشان شده است	۱۳۲	طیب درد بی درمان کدامست
۱۵۴	من پری زاده ام و خواب ندانم که کجاست	۱۸۳	طرب ای بحر اصل آب حیات
۱۳۹	من سر نخورم که سر گرانست	۱۷۰	عاشق آن قند تو جان شکر خای ماست
۱۵۲	من نشستم ز طلب وین دل پیچان نشستم	۱۵۶	عاشقان را جست و جوی خویش نیست
۱۳۷	می دان که زمانه نقش سوداست	۱۴۳	عاشقان اگر چه در باطن جهانی دیگرست
۱۹۲	نفسی بهوی الحیب فارت	۱۵۸	عاشقی و بی وقایی کار ماست
۱۴۸	نقش بند جان که جانها جانب او مایست	۱۵۲	عجب ای ساقی جان مطرب ما را چه شدهست
۱۳۴	نگار خوب شکر بار چونست	۱۴۶	عشق اندر فضل و علم و دفتر و اوراق نیست
۱۷۱	نوبت وصل و لقاست نوبت حشر و بقایست	۱۸۴	عشق جز دولت و عنایت نیست
۱۲۸۸	نیست کسی که چو من اشکار نیست	۱۵۸	عشوه دشمن بخوردی عاقبت
۱۷۶	وجود من به کف یار جز که ساغر نیست	۱۵۶	غیر عشقت راه بین جستیم نیست
۱۷۹	هر آنچ دور کند مر ترا ز دوست بدست	۱۸۳	فعل نیکان محرض نیک نیست
۱۷۸	هر آنک از سبب وحشت غمی تنه است	۱۸۴	قبیله امروز جز شهنشه نیست
۱۶۰	هر جور کز تو آید بر خود نهم غرامت	۱۳۱	قرار زندگانی آن نگارست

۲۵۰	آن کز دهن تو رنگ دارد	۱۶۰	هر دم سلام آر دکن نامه از فلانست
۲۲۰	آنکس که ترا دارد از عیش چه کم دارد	۱۶۰	هر کی بالاست مر او را چه غمست
۲۵۲	آنکس که ز تو نشان ندارد	۱۷۴	هر نفس آواز عشق می رسد از چپ و راست
۲۵۴	آنکس که ز جان خود نترسد	۱۴۹	هله ای آنک بخوردی سحری باده که نوشت
۲۸۴	آنک عکس رخ او راه ثریا بزند	۱۵۹	هم ببر این بت زیبا خوشکست
۱۹۵	آن کیست آن آن کیست آن کو سینه را غمگین کند	۱۸۹	همچو گل سرخ برو دست دست
۳۰۵	آن ماه کو ز خوبی بر جمله می دواند	۱۲۷	همه خوف آدمی را از درونست
۱۲۵۳	آن مطرب خوش نغمه شیرین سخن آمد	۱۷۱	هو نفس آواز عشق می رسد از چپ و راست
۲۱۸	آن مه که ز پیدایی در چشم نمی آید	۱۴۲	هین که گردن سست کردی کو گبایت کو شرابت
۲۵۶	آن یوسف خوش عذار آمد	۱۷۰	یوسف کنعانیم روی چو ماهم گواست
۳۶۵	آه در آن شمع منور چه بود	۱۹۲	ای دل فرو رو در غمش کالصبر مفتاح الفرج
۲۸۵	آه، کان طوطی دل بی شکرستان چه کند	۱۹۲	ای مبارک ز تو صبح و صبح
۳۱۹	آه که بار دگر آتش در من فتاد	۱۲۸۳	لشکر خشمش رسید جمله کشیده رماح
۲۶۲	از بهر چه در غم و زحیرد	۱۹۲	یا راهب! انظر الی مصباح
۲۳۷	از بهر خدا عشق دگر یار مدارید	۱۹۳	ماه دیدم شد مرا سودای چرخ
۳۰۷	از چشم پر خمارت دل را قرار ماند	۲۰۳	آب زیند راه را هین که نگار می رسد
۲۶۴	از دلبر ما نشان کی دارد	۳۵۶	آتش افکند در جهان جمشید
۳۰۱	از دل رفته نشان می آید	۳۱۲	آتش پریر گفت نهانی به گوش دود
۲۸۶، ۲۸۱	از دلم صورت آن خوب ختن می نرود	۳۶۴	آتش عشق تو قلاووز شد
۳۲۱	از رسن زلف تو خلق به جان آمدند	۲۶۱	آخر گهر وفا بیارید
۲۲۵	از سرو مرا بوی بالای تو می آید	۳۱۵	آمد بهار خرم و رحمت نثار شد
۳۶۴	از سوی دل لشکر جان آمدند	۱۹۸	آمد بهار عاشقان تا خاکدان بستان شود
۳۴۷	افزود آتش من آب را خبر ببرید	۳۲۳	آمد شهر صیام سنجق سلطان رسید
۳۱۷	اگر چرخ وجود من ازین گردش فرو ماند	۲۷۱	آمدم تا رو نهم بر خاک پای یار خود
۳۶۹	اگر حریف منی پس بگو که دوش چه بود؟	۱۲۵۲	آن باده صوفی بود از جام مجرد
۲۱۴	اگر خواب آیدم امشب سزای ریش خود بیند	۲۲۳	آن بنده آواره باز آمد و باز آمد
۳۴۹	اگر دل از غم دنیا جدا توانی کرد	۲۵۵	آنجا که چو تو نگار باشد
۳۲۶	اگر دمی بنوازد مرا نگار چه باشد	۲۸۵	آنچ روی تو کند نور رخ خور نکند
۲۰۸	اگر صد همچو من گردد هلاک او را چه غم دارد	۳۶۴	آنچ گل سرخ قبا می کند
۲۴۰	اگر عالم همه پر خار باشد	۲۵۳	آن خواجه خوش لقا چه دارد
۳۴۳	اگر مرا تو نخواهی دلم ترا خواهد	۲۱۸	آن را که درون دل عشق و طلبی باشد
۳۲۷	اگر مرا تو نخواهی دلم ترا نگذارد	۲۷۰	آن زمانی را که چشم از چشم او مخمور بود
۸۲۶	الیوم من الوصل نسیم و سعود	۲۳۱	آن سرخ قبايي که چو مه پار برآمد
۲۱۸	امروز جمال تو بر دیده مبارک باد	۲۳۵	آن سرخ قبايي که چو مه پار برآمد
۲۱۷	امروز جمال تو سیمای دگر دارد	۲۵۸	آن شعله نور می خرامد
۱۹۶	امروز خندانیم و خوش کان بخت خندان می رسد	۲۹۳	آن شکر پاسخ نباتم می دهد
۳۱۶	امروز مرده بین که چه سان زنده می شود	۲۲۵	آن صبح سعادتها چون نورفشان آید
۲۵۸	امروز نگار ما نیامد	۲۲۰	آن عشق که از پاکی از روح حشم دارد

۱۲۸۴	بار دگر یوسف خوبان رسید	۳۱۷	امسال بلبلان چه خبرها همی دهند
۲۹۴	بار دیگر یار ما هنباز کرد	۲۱۹	امشب عجیبت ای جان گر خواب رهی یابد
۳۰۴	باز آفتاب دولت بر آسمان برآمد	۲۹۶	اندک اندک جمع مستان می‌رسند
۲۹۳	بار شیریں با شکر آمیختند	۲۶۰، ۲۵۹	اول نظر ارچه سرسری بود
۳۲۵	بانگ زدم من که دل مست کجا می‌رود	۳۰۸	ای آنک پیش حسنت حوری قدم دو آید
۳۳۴	ببرد خواب مرا عشق و عشق خواب برد	۳۰۷	ای آنکه از عزیزی در دیده جات کردند
۲۰۸	بتی کو زهره و مه را همه شب شیوه آموزد	۲۱۱	ایا سر کرده از جانم ترا خانه کجا باشد
۳۵۰	بحارسان نکو روی من خطاب کنید	۲۶۲	ای اهل صبح، در چه کارید
۲۷۶	بدرد مرده کفن را، به سر گور برآید	۱۹۳	ای بی‌وفا جانی که او بر ذوالوفا عاشق نشد
۳۳۰	بر آستانه اسرار آسمان نرسد	۲۹۹	ای خدا از عاشقان خشنود باد
۲۱۱	برآمد بر شجر طوطی که تا خطبه شکر گوید	۲۸۱	ای خدایی که چو حاجات به تو برگیرند
۲۳۰	برانید برانید که تا باز نمانید	۲۲۲	ای خفته شب تیره، هنگام دعا آمد
۳۰۹	برچه ز خواب و بنگر نک روز روشن آمد	۲۲۳	ای خواجه بازگان، از مصر شکر آمد
۲۳۵	بر چرخ سحرگاه یکی ماه عیان شد	۲۸۳	ای دریغاکه حریفان همه سر بنهادند
۲۵۷	برخیز که ساقی اندر آمد	۳۱۱	ای دل اگر کم آبی کارت کمال گیرد
۲۸۲	بر سر آتش تو سوختم و دود نکرد	۲۲۱	ای دل به غمش ده جان، یعنی بنمی‌ارزد
۲۹۱	بر سر کوی تو عقل از سر جان برخیزد	۲۲۷	ای دوست شکر بهتر یا آنک شکر سازد
۲۷۱	بر نشست آن شاه عشق و دام ظلمت بردرید	۲۲۱	ای دوست شکر خوشتر یا آنک شکر سازد
۲۹۸	بر نشین ای عزم و منشین ای امید	۱۲۹۱	ای صد هزار رحمت حق ز آسمان داد
۲۱۷	برون شوای غم از سینه که لطف یار می‌آید	۲۷۲	ای طربناکان ز مطرب التماس می‌کنید
۳۰۴	بعد از سماع گویی کان شورها کجا شد	۲۴۹	ای عشق که جمله از تو شادند
۲۲۳	بگذشت مه روزه، عید آمد و عید آمد	۲۳۵	ای قوم به حج رفته کجایید کجایید
۳۳۱	بگو به گوش کسانی که نور چشم منند	۲۵۵	ای کز تو همه جفا وفا شد
۲۳۸	بگو دل را که گرد غم نگردد	۲۰۱	ای که ز یک تابش تو کوه احد پاره شود
۲۴۳	بگویم خفیه تا خواجه نرنجد	۱۹۴	ای لولیان ای لولیان یک لولبی دیوانه شد
۳۲۶	بگیر دامن لطفش که ناگهان بگیرزد	۲۲۲	ایمان بر کفر تو ای شاه چه کس باشد
۳۱۲	بلبل نگر که جانب گلزار می‌رود	۲۴۷	ای مطرب جان چو دف به دست آمد
۲۳۰	بمیرید، بمیرید، درین عشق بمیرید	۲۰۴	این رخ رنگ رنگ من هر نفسی چه می‌شود
۳۶۱	بوی دلدار ما نمی‌آید	۳۱۶	این عشق جمله عاقل و بیدار می‌کشد
۲۱۰	بهار آمد بهار آمد بهار خوش عذار آمد	۲۵۱	این قافله بار ما ندارد
۲۱۰	بهار آمد بهار آمد بهار مشکبار آمد	۲۶۵	اینک آن جویی که چرخ سبز را گردان کند
۳۴۴	به باغ بلبل از این پس نوای ما گوید	۲۶۶	اینک آن مرغان که ایشان بیضه‌ها زرین کنند
۳۳۷	به باغ بلبل ازین پس حدیث ما گوید	۲۸۶	این کیوتر بچه هم عزم هوا کرد و برید
۳۴۲	به پیش تو چه زند جان و جان کدام بود	۲۲۱	با تلخی معزولی میری بنمی‌ارزد
۳۱۴	به حرم به خود کشید و مرا آشنا ببرد	۲۱۸	باران سحرخیزان تا صبح کی دریابد
۳۳۶	به روحهای مقدس ز من سلام برید	۳۲۱	بار دگر آمدیم تا شود اقبال شاد
۳۳۰	به روز مرگ چو تابوت من روان باشد	۲۲۳	بار دگر آن آب به دولاپ درآمد
۲۴۴	به صورت یار من چون خشمگین شد	۲۳۴	بار دگر آن مست به بازار درآمد

۲۰۲	چشم تو ناز می کند ناز جهان ترا رسد	۲۸۰	به میان دل خیال مه دلگشا در آمد
۲۱۵	چشم همی پرد مگر آن یار می رسد	۲۳۹	بیا ای زیرک و بر گول می خند
۲۴۱	چمن جز عشق تو کاری ندارد	۳۳۴	بیار کان صفا جز می صفا مدهید
۲۷۸	چمنی که جمله گلهای به پناه او گریزد	۲۱۰	بیا کامشب به جان بخشی به زلف یار می ماند
۲۴۳	چنان کز غم دل دانا گریزد	۱۲۴۲	بیا که باز جانها را شهنته باز می خواند
۳۱۴، ۳۱۳	چندان حلاوت و مزه و مستی و گشاد	۳۳۳	بیا که ساقی عشق شراب یاره رسید
۲۰۹	چو آمدن روی مه رویم چه باشد جان که جان باشد	۲۰۱	بی تو بسر می نشود، با دیگری می نشود
۲۱۲	چو برقی می جهد چیزی عجب آن دلستان باشد	۲۵۱	بیچاره کسی که زر ندارد
۳۲۹	چو درد گیرد دندان تو عدو گردد	۲۵۳	بیچاره کسی که می ندارد
۲۴۵	چو دیوم عاشق آن یک پری شد	۱۹۴، ۱۹۳	بیگاه شد بیگاه شد خورشید اندر چاه شد
۲۷۶	چو سحرگاه ز گلشن مه عیار بر آمد	۲۰۰	بیگاه شد، بیگاه شد، خورشید اندر چاه شد
۲۴۲	چو شب شد جملگان در خواب رفتند	۳۰۶	بیمار رنج صفرا ذوق شکر نداشتند
۳۳۵	چو عشق را هوس بوسه و کنار بود	۲۰۴	بی همگان به سر شود بی تو به سر نمی شود
۳۳۴	چو کار زار کند شاه روم با شمشاد	۳۲۰	پرده دل می زند زهره هم از بامداد
۲۳۶	چون بر رخ ما عکس جمال تو بر آید	۲۵۴	پر کندگی از نفاق خیزد
۲۲۴	چون جغد بود اصلش کی صورت باز آید	۲۴۳	پریر آن چهره یارم چه خوش بود
۲۰۴	چونک جمال حسن تو اسب شکار زین کند	۲۰۳	پنبه ز گوش دور کن، بانگ نجات می رسد
۳۶۵	چونک کمند تو دلم را کشید	۲۶۹	پنج در چه فایده چون هجر را شش تو کند
۲۹۵	چون مرا جمعی خریدار آمدند	۲۶۳	پیرهن یوسف و بو می رسد
۲۲۴	چونی و چه باشد چون تا قدر ترا داند	۲۶۶	پیش از آن کندر جهان باغ و می و انگور بود
۲۱۶	چه بویست این چه بویست این مگر آن یار می آید	۱۲۹۳	پیکان آسمان که به اسرار مادرند
۳۲۹	چه پادشاست که از خاک پادشا سازد	۲۰۶	پیمانه ایست این جان پیمانه این چه داند
۲۷۸	چه توقست زین پس همه کاروان روان شد	۲۳۲	تا باد سعادت ز محمد خبر افکند
۲۰۳	چیست صلاهی چاشتگاه خواجه به گور می رود	۳۱۷	تا چند خرقة بر درم از بیم و از امید
۲۵۷	حان از سفر دراز آمد	۲۳۳	تا نقش تو در سینه ما خانه نشین شد
۲۳۷	حبیب کعبه جانست اگر نمی دانید	۲۳۶، ۲۳۴	تدبیر کند بنده و تقدیر نداند
۳۶۹	حکم البین بموتی و عمد	۲۴۰	تویی نقشی که جانها بر نتابد
۱۹۵	خامی سوی پالیز جان آمد که تا خرز خورد	۲۱۹	جامم بشکست ای جان پهلوش خلل دارد
۲۸۲	خبرت هست که در شهر شکر ازان شد	۳۱۹	جامه سیه کرد کفر، نور محمد رسید
۳۶۲، ۳۵۷	خسروانی که فتنه ای چنینید	۳۱۳	جانا بیار باده که ایام می رود
۳۰۴	خشمین بر آنکسی شوکز وی گریز باشد	۲۲۶	جان پیش تو هر ساعت می ریزد و می روید
۲۷۷	خضری که عمر زایت بکشد دراز گردد	۳۲۰	جان من و جان تو بود یکی ز اتحاد
۳۱۶	خفته نمود دلبر، گفتم ز باغ زود	۲۰۳	جان و جهان چو روی تو در دو جهان کجا بود
۲۹۵	خلق می جنبند، مانا روز شد	۲۵۰	جانی که ز نور مصطفی زاد
۲۹۴	خنبهای لایزالی جوش باد	۳۰۸	جز لطف و جز حلاوت خود از شکر چه آید
۲۹۷	خنده از لطفت حکایت می کند	۲۰۵	جوهر و جفا و دوری کان کنکار می کند
۲۷۷	خنک آنکس که چو ما شد، همگی لطف و رضا شد	۳۵۰	جهان را بدیدم وفا بی ندارد
۲۷۶	خنک آنکس که چو ما شد همه تسلیم و رضا شد	۲۲۴	چشم از پی آن باید تا چیز عجب بیند

۲۶۰	دیر آمده‌ای سفر مکن زود	۲۴۱	خنک جانی که او یاری پسندد
۳۲۳	دی شد و به همین گذشت فصل بهاران رسید	۲۲۴	خواب را پی آن آید تا عقل تو بستاند
۲۶۶	دی میان عاشقان ساقی و مطرب میر بود	۲۵۸	خوش باش که هر که راز داند
۲۶۷	ذره ذره آفتاب عشق در دی خوار باد	۳۱۴	خیاط روزگار به بالای هیچ مرد
۳۴۲	ربود عشق تو تسبیح و داد بیت و سرود	۲۰۷	خیال ترک من هر شب صفات ذات من گردد
۲۴۲	رجب بیرون شد و شعبان درآمد	۲۲۵	در نایش خورشیدش رقصم به چه می باید
۳۵۳	رسم نو بین که شهریار نهاد	۱۲۷۳	در جهان آمد و روزی دو بما رخ بنمود
۳۳۶	رسید ساقی جان ما خمار خواب‌آلود	۴۰۳	در چمن آید و برنیدد دید
۲۱۴	رسیدم در بیابانی که عشق از وی پدید آید	۲۳۲	در حلقه عشاق به ناگه خبر افتاد
۲۵۰	رفتیم، بقیه را بقا باد	۲۳۲	در خانه نشسته بت عیار کی دارد؟
۱۹۷	رندان سلامت می کنند جان را غلامت می کنند	۲۲۲	در خانه غم بودن از همت دون باشد
۱۹۷	رو آن ربابی را بگو مستان سلامت می کنند	۳۳۳	درخت و برگ بر آید ز خاک این گوید
۳۲۱	رو بهیگی دنبه برد شیر مگر خفته بود	۲۸۲	در دلم چون غمت ای سرو روان برخیزد
۲۷۰	رو ترش کردی، مگر دی باده‌ات گیرا نبود	۳۰۵	در عشق زنده باید کز مرده هیچ ناید
۲۵۶	روزم به عیادت شب آمد	۲۳۲	در کوی خرابات مرا عشق کشان کرد
۲۴۸	روی تو برنگریز کآن ماند	۱۲۷۴	دزد اندیشه بد را سوی زندان آرید
۳۲۲	روی تو چون روی مار خوی تو زهر قدید	۲۶۴	دشمن خویشیم و یار آنک ما را می کشد
۳۶۲	زان ازلی نور که پرورده اند	۲۱۳	دگر باره سر مستان ز مستی در سجود آمد
۱۲۷۷، ۲۸۸	ز اول روز که مخموری مستان باشد	۲۰۷	دلا نزد کسی بنشین که او از دل خیر دارد
۳۲۷	ز باد حضرت قدسی ینفشه زار چه می شد	۲۴۷	دل با دل دوست در حنین باشد
۳۳۱	ز بانگ پست تو ای دل بلند گشت وجود	۲۵۲	دل بی لطف تو جان ندارد
۲۴۳	ز بعد خاک شدن یا زیان بود یا سود	۲۰۵	دل چو بدید روی تو چون نظرش به جان بود
۳۴۸	ز جان سوخته ام خلق را حذار کنید	۲۵۲	دل گردون خلل کند چو مه تو نهان شود
۲۴۶	ز خاک من اگر گندم برآید	۲۳۸	دلم امروز خوی یار دارد
۲۴۷	ز رویت دسته گل می توان کرد	۲۴۳	دلم را ناله سرنای باید
۳۲۷	ز سر بگیرم عیشی چو یا به گنج فرو شد	۲۱۲	دل من چون صدف باشد خیال دوست در باشد
۳۴۷	ز شمس دین طرب نوبهار باز آید	۲۷۵	دل من رای تو دارد سر سودای تو دارد
۳۳۸	ز عشق آن رخ خوب تو ای اصول مراد	۲۷۵	دل من کار تو دارد گل و گلنار تو دارد
۳۵۷	زندگانی صدر عالی باد	۳۵۱	دل من که باشد که ترا نباشد
۲۰۶	زهره عشق هر سحر بر در ما چه می کند	۲۴۰	دلی دارم که گرد غم نگردد
۳۲۲	زهره من بر فلک شکل دگر می رود	۱۲۸۶، ۳۶۲	دوست همان به که بلاکش بود
۲۹۶	ساقیا سرمست در کار آمدند	۲۶۷	دوش آمد پیل ما را باز هندستان بیاد
۲۶۳	ساقی برخیز کآن مه آمد	۲۴۸	دوش از بت من جهان چه می شد
۲۵۹	ساقی زان می که می چربیدند	۳۶۶	دوش دل عریده گر باکی بود
۳۴۶	سپاس آن عدمی را که هست ما بر بود	۳۳۶	دو ماه پهلوی همدیگرند بر در عید
۳۳۸	سپاس و شکر خدا را که بندها بگشاد	۳۶۳	دیدن روی تو هم از بامداد
۳۴۷	سپیده دم بدمید و سپیده می ساید	۳۵۲	دیده خون گشت و خون نمی خسبد
۲۰۲	سجده کنم پیش کش آن قد و بالا چه شود	۳۵۴	دیده‌ها شب قرار باید کرد

۳۵۰	سحر این دل من ز سودا چه می‌شد	۲۹۱	صنما گرز خط و خال تو فرمان آرند
۳۷۹	سحری چو شاه خویان به وثاق ما در آمد	۳۵۵	صوفیان در دمی دو عید کنند
۳۴۲	سخن به نزد سخن‌دان بزرگوار بود	۱۹۶	صوفی چرا هوشیار شد ساقی چرا بی‌کار شد
۳۳۵	سخن که خیزد از جان ز جان حجاب کند	۳۶۷	طارت الکتب الکرام من کرام یا عباد
۲۱۶	سر از بهر هوس باید چو خالی گشت سر چه بود	۲۹۳	طرفه گرمابه بانی کو ز خلوت برآید
۲۱۵	سعادت جو دگر باشد و عاشق خود دگر باشد	۲۰۶	طوطی جان مست من از شکری چه می‌شود
۲۸۹	سفره کهنه کجا در خور نان تو بود	۲۸۰	عاشقان بر درت از اشک چو باران کارند
۲۴۴	سگ از چه بی‌فغان و شر نیاشد	۲۹۸	عاشقان پیدا و دلبر ناپدید
۳۴۸	سلام بر تو که سین سلام بر تو رسید	۳۵۵	عاشقانی که با خبر میرند
۲۴۱	سماع صوفیان می در نگیرد	۲۲۷	عاشق به سوی عاشق زنجیر همی درد
۱۹۸	سودای تو در جوی جان چون آب حیوان می‌رود	۲۲۸	عاشق چو منی باید می‌سوزد و می‌سازد
۳۵۳	سیبکی نیم‌سرخ و نیمی زرد	۲۰۶	عاشق دلبر مرا شرم و حیا چرا بود
۳۵۴	سیبکی نیم‌سرخ و نیمی زرد	۲۲۶	عاشق شده‌ای ای دل، سودات مبارک باد
۳۶۵	شاخ گلی باغ ز تو سبز و شاد	۲۴۴	عجب آن دلبر زیبا کجا شد
۲۷۲	شاد شد جانم که چشمت وعده احسان نهاد	۲۹۰	عشرتی هست درین گوشه، غنیمت دارید
۳۵۸	شاهدی بین که در زمانه بزد	۲۹۷	عشق اکنون مهر بانی می‌کند
۲۷۴	شاه ما از جمله شاهان پیش بود و بیش بود	۳۵۴	عشق تو مست و کف زنانم کرد
۲۶۴	شب رفت، حریفکان کجائید	۳۶۱	عشق جانان مرا ز جان بیرید
۳۰۱	شب شد و هنگام خلوتگاه شد	۳۶۰	عشق را جان بی‌قرار بود
۱۲۹۵	شب گشته بود هر کس در خانه می‌دوید	۲۷۰	عشق عاشق را ز غیرت نیک دشمن رو کند
۳۲۸	شدم ز عشق به جایی که عشق نیز نداند	۳۶۶	عشق مرا بر همگان برگزید
۳۲۵	شرح دهم من که شب از چه سیه‌دل بود	۲۷۴	علتی باشد که آن اندر بهاران بد شود
۳۵۸	شعر من نان مصر را ماند	۲۹۷	عمر بر او امید فردا می‌رود
۲۱۶	شکایتها همی کردی که بهمن برگریز آمد	۳۰۹	عید آمد و خوش آمد دلدار دلکش آمد
۲۲۹	شمس و قمر آمد، سمع و بصرم آمد	۲۲۸	عید آمد و عید آمد وان بخت سعید آمد
۲۹۴	شهر پر شد لولیان عقل دزد	۳۵۷	عید بر عاشقان مبارک باد
۳۰۰	صاف جانها سوی گردون می‌رود	۲۹۲، ۲۸۴	عید بگذشت و همه خلق سوی کار شدند
۳۱۸	صبح آمد و صحیفه مصقول برکشید	۳۲۴	غره مشوگر ز چرخ کار تو گردد بلند
۳۲۲	صبحدمی همچو صبح پرده ظلمت درید	۲۷۲	فخر جمله ساقیانی، ساغر در کار باد
۳۶۱	صبر با عشق بس نمی‌آید	۳۴۱	فراغتی دهم عشق تو ز خویشاوند
۳۱۸	صحرا خوشست لیک چو خورشید فر دهد	۲۶۹	قند بگشای صنم تا عیش را شیرین کند
۳۱۹	صد مصر مملکت ز تعدی خراب شد	۳۱۱	قومی که بر براق بصیرت سفر کنند
۲۰۰	صرفه مکن صرفه مکن صرفه گذارویی بود	۱۹۸	کاری نداریم ای پدر جز خدمت ساقی خود
۲۱۵	صلا جانهای مشتاقان که نک دلدار خوب آمد	۳۴۹	کدام لب که ازو بوی جان نمی‌آید
۲۱۵	صلا رندان دگر باره که آن شاه قمار آمد	۲۶۴	کس با چو تو یار راز گوید
۲۱۳	صلا یا ایهاالعشاق کان مہرو نگار آمد	۳۴۵	کسی خراب خرابات و مست می‌باشد
۲۷۸	صنما، جفا رها کن، کرم این روا ندارد	۲۴۳	کسی کز غمزه‌ای صد عقل بندد
۲۷۹	صنما سپاه عشقت به حصار دل درآمد	۳۳۵	کسی که عاشق آن رونق چمن باشد

۳۰۱	مرگ ما هست عروسی ابد	۲۴۶	کسی که غیر این سودااش نبود
۲۷۲	مست آمد دلبرم تا دل برد از بامداد	۲۴۸	کی باشد کین قصص چمن گردد
۲۳۰	مستان می ما را هم ساقی ما باید	۱۹۹	گر آتش دل برزند بر مؤمن و کافر زند
۱۹۹	مستی سلامت می کند پنهان پیامت می کند	۳۵۶	گر ترا بخت یار خواهد بود
۱۹۹	مستی سلامت می کند، پنهان پیامت می کند	۱۲۹۶	گر تو شراب خواره و پیری و اوستاد
۲۶۹	مشک و عنبر گر ز مشک زلف یارم بو کند	۱۹۴	گر جان عاشق دم زند آتش درین عالم زند
۲۷۷	مشوای دل تو دگرگون که دل یار بداند	۲۲۸	گر دیو و پری حارس با تیغ و سپر باشد
۲۶۷	مطربا، این پرده زن، کز ره زنان فریاد و داد	۳۰۶	گر ساعتی ببری ز اندیشه‌ها چه باشد
۲۶۸	مطربم سرمست شد انگشت بر رق می زند	۳۱۷	گر عید وصل تست منم خود غلام عید
۳۴۰	مکن مکن که پشیمان شوی و بد باشد	۳۲۸	گرفت خشم ز بستان سر خری و برون شد
۲۳۱	ملولان همه رفتند در خانه ببندید	۲۶۳	گر مابه دهر جان فرا بود
۳۶۱	من بسازم و لیک کی شاید	۲۲۷	گر ماه شب افزوزان روپوش روا دارد
۲۹۴	موشکی صندوق را سوراخ کرد	۲۸۹	گر نخسی ز نواضع شبکی، جان چه شود
۳۳۹	مها به دل نظری کن که دل ترا دارد	۳۰۳، ۳۰۲	گر نخسپی شبکی جان چه شود
۲۳۵	مہتاب برآمد کلک از گور برآمد	۲۳۸	گر یک سر موی از رخ تو روی نماید
۲۱۳	مه دی رفت و بهمن هم، بیا که نویهار آمد	۲۶۸	گر یکی شاخی شکستم من ز گلزاری چه شد
۳۴۵، ۳۴۰	میان باغ گل سرخ های و هو دارد	۳۶۷	گفت کسی خواجه سنای بمرد
۲۷۲	می خرامد آفتاب خوب رویان، ره کنید	۳۶۳	گفت کسی خواجه سنایی بمرد
۳۶۸	می رای در آتلا نوره وسط الفواد	۳۵۱	گفتم که ای جان خود جان چه باشد
۳۶۸	میر خویان را دگر منشور خوبی در رسید	۳۰۹	گفتم مکن چنینها ای جان چنین نباشد
۲۹۰	می رسد یوسف مصری، همه اقرار دهید	۳۰۹	گفتی که در چه کاری با تو چه کار ماند
۲۶۸	نام آنکس بر که مرده از جمالش زنده شد	۳۰۲	گل خندان که نخندد چه کند
۲۲۲	نان پاره ز من بستان، جان، پاره نخواهد شد	۲۲۰	گویند به بلا ساقون ترکی دو کمان دارد
۲۰۸	نباشد عیب پرسیدن، ترا خانه کجا باشد؟	۲۹۲	لحظه‌ای، قصه کنان قصه تبریز کنید
۲۳۹	نثرنا فی ربع الوصل بالورد	۳۱۱	لطفی نماند کان صنم خوش لقا نکرد
۳۴۴	ندار رسید به جانها که چند می پایید	۲۶۳	ما مست شدیم و دل جدا شد
۳۲۴	نعره آن بلبلان از سوی بستان رسید	۲۸۴	ما نه زان محتشمانیم که ساغر گیرند
۲۲۹	نک ماه رجب آمد تا ماه عجب ببیند	۳۴۵	مخسب شب که شبی صد هزار جان ارزد
۲۴۵	نگارا، مردگان از جان چه دانند	۳۲۸	مده به دست فراق دل مرا که نشاید
۳۳۱	نگفتمت مرو آنجا که مبتلات کنند	۲۱۵	مرا دلبر چنان باید که جان فتراک او گیرد
۳۴۴	نماز شام چو خورشید در غروب آید	۲۱۱	مرا عاشق چنان باید که هر باری که برخیزد
۲۸۹	ننگ عالم شدن از بهر تو ننگی نبود	۳۴۱	مرا عقیق تو باید، شکر چه سود کند
۲۲۸	نومید مشو جانا کاومید پدید آمد	۲۱۲	مرا عهدیست با شادی که شادی آن من باشد
۲۹۹	نه فلک مر عاشقان را بنده باد	۳۴۶	مرا وصال تو باید صبا چه سود کند
۳۱۰	نی دیده هر دلی را دیدار می نماید	۳۰۸	مر بحر را ز ماهی دایم گزیر باشد
۳۲۳	نیک ندست آنک او شد تلف نیک و بد	۱۹۶	مر عاشقان را پند کس هرگز نباشد سودمند
۲۸۶	واقف سرمد تا مدرسه عشق گشود	۲۳۷	مرغان که کنون از قفس خویش جدایی
۲۸۸	وای آن دل که بدو از تو نشانی نرسد	۳۰۶	مرغی که ناگهانی در دام ما درآمد

۲۹۱	یارب این بوی که امروز به ما می آید	۲۱۱	ورای پرده جانن دلا خلقان پنهانند
۲۰۶	یار مرا چو اشتران باز مهار می کشد	۳۲۴	وسوسه تن گذشت غلغله جان رسید
۳۲۶	یار مرا عارض و عذار نه این بود	۲۷۴	وصف آن مخدوم می کن گرچه می رنجد حسود
۲۰۱	یار مرا می نهلد تا که بخارم سر خود	۲۸۸	وقت آن شد که ز خورشید ضیایی برسد
۳۶۸	یا شبه الطیف لی انت قریب بعید	۳۱۰	وقتی خوشست ما را لابد نبید باید
۳۶۷	یا من نعماء غیر محدود	۲۴۴	هر آن دلها که بی تو شاد باشد
۳۰۷	یک خانه پر زمستان، مستان نو رسیدند	۳۴۶	هر آن نوی که رسد سوی تو قدید شود
۲۱۴	یکی گولی همی خواهم که در دلبر نظر دارد	۲۴۹	هر چند که بلبلان گزینند
۲۴۶	یکی لحظه از دوری نباید	۲۹۶	هر چه آن خسرو کند شیرین کند
۳۵۸	یوسف آخر زمان خرامان شد	۳۰۰	هر چه دلبر کرد ناخوش چون بود
۳۸۵	آخر کی شود از آن لقاسیر	۲۲۶	هر ذره که بر بالا می نوشد و پا کوبد
۴۳۲	آفتابی برآمد از اسرار	۲۷۳	هر زمان کز غیب عشق یار ما خنجر کشد
۴۰۸	آمد بهار خرم و آمد رسول یار	۳۰۰	هر زمان لطفت همی در پی رسد
۳۷۰	آمد ترش رویی دگر یا زمهریر است او مگر	۲۶۲	هر سینه که سیمبر ندارد
۴۰۰	آدم من بی دل و جان ای پسر	۲۲۱	هرک آتش من دارد او خرقة ز من دارد
۴۱۱	آید هر دم رسول از طرف شهریار	۲۲۷	هر کانش من دارد او خرقة ز من دارد
۳۹۰	آینه چینی ترا با زنگی اعشی چه کار	۳۰۳	هر کجا بوی خدا می آید
۳۹۷	آختران را شب وصلست و نثارست و نثار	۲۹۹	هر کرا اسرار عشق اظهار شد
۴۲۲	از آن مقام که نبود گشاد زود گذر	۳۶۰	هر کرا ذوق دین پدید آید
۳۹۱	از کنار خویش یابم هر دمی من بوی یار	۳۵۹	هر که بهر تو انتظار کند
۴۰۴	از لب یار شکر را چه خبر	۳۶۶	هر که ز عشاق گریزان شود
۳۷۲	اگر باده خوری باری ز دست دلبر ما خور	۲۸۷	هر کی از حلقه ما جای دگر بگریزد
۳۷۰	انا فتحنا عنکم فاستصروا الغیب البصر	۳۵۹	هر کی در ذوق عشق دنگ آمد
۴۳۱	انتم الشمس والقمر منکم السمع والبصر	۲۲۶	هر نکته که از زهر اجل تلختر آید
۴۳۱، ۳۸۴	انجیر فروش را چه بهتر	۳۴۸، ۳۳۷	هزار جان مقدس فدای روی تو باد
۴۰۸	اندیشه را رها کن اندر دلش مگیر	۲۸۷	هست مستی که مرا جانب میخانه برد
۴۰۶	ای آینه فقیری جانی و چیز دیگر	۲۸۷	هله، پیوسته سرت سبز و لبنت خندان باد
۳۷۱	ای تو نگار خانگی خانه درازین سفر	۲۷۹	هله عاشقان بکوشید که چو جسم و جان نماند
۴۰۵	ای جان جان جانها جانی و چیز دیگر	۲۷۷	هله نومید نباشی که ترا یار براند
۴۰۳	ای خیالت در دل من هر سحور	۲۸۰	هله هس دار که در شهر دو سه طوارند
۳۷۵	ای دیده مرا بر در واپس بکشیده سر	۲۷۳	هم دلم ره می نماید هم دلم ره می زند
۳۷۷	ای رخت فکنده تو بر او مید و حذر بر	۲۷۳	هم لبان می فروشت باده را ارزان کند
۳۶۹	ای شاهد سیمین ذقن در ده شرابی همچو زر	۲۸۱	همه خفتند و من دلشده را خواب نبرد
۳۹۲	ای صبا حالی ز خد و خال شمس الدین بیار	۲۷۸	همه را بیاز مودم، ز تو خوشترم نیامد
۳۷۶	ای عاشق بیچاره شده زار بزر بر	۲۰۷	همی بینیم ساقی را که گرد جام می گردد
۴۰۵	ای محو عشق گشته جانی و چیز دیگر	۲۰۲	هین سخن تازه بگو تا دو جهان تازه شود
۴۰۰	ای نهاده بر سر زانو تو سر	۳۵۹	هین، که هنگام صابران آمد
۲۸۳	ای بار شگرف در همه کار	۲۹۲	یارب، این بوی خوش از روضه جان می آید

۱۲۹۰	ای یار گرم دار دلارام گرم دار	۳۹۰	خوی بد دارم ملولم تو مرا معذور دار
۴۰۲	باز شد در عاشقی بایی دگر	۳۹۹	داد جارویی بدستم آن نگار
۴۲۱	ببین دلی که نگرده ز جانسپاری سیر	۳۸۵	دارد درویش نوش دیگر
۳۹۴	بده آن باده به ما باده به ما اولیتر	۴۲۸	در بگشا کامد خامی دگر
۴۱۰	بر سر ره دیدمش تیز روان چون قمر	۴۱۷	درخت اگر متحرک بدی بیا و بپر
۴۰۵	بر منبرست این دم مذکر مذکر	۳۸۸	در سماع عاشقان زد فرو تابش بر اثیر
۴۰۱	بس که می انگیخت آن مه شور و شر	۳۸۱	درین سرما و باران یار خوشتر
۴۳۰	بشنو خبر صادق از گفته پیغامبر	۴۰۶	دل ناظر جمال تو آنگاه انتظار
۴۱۹	بکش بکش که چه خوش می کشی بیار بیار	۳۷۲	دی سحری برگذری گفت مرا یار
۳۸۰	بگردان ساقیا آن جام دیگر	۳۷۴	ذات عسلست ای جان گفتت عسلی دیگر
۳۷۸	بگرد فتنه می گردی دگر یار	۴۰۳	راز را اندر میان نه وا مگیر
۳۷۸	به حسن تو نباشد یار دیگر	۴۲۳	رحم بر یار کی کند هم یار
۴۲۰	به خدمت لب آمد به انتجاع شکر	۴۲۷	رحم کن از زخم شوم سر بسر
۳۹۱	بهر شهوت جان خود را می دهی همچون ستور	۴۰۲	رفتم آنجا مست و گفتم ای نگار
۳۸۰	به ساقی در نگر در مست منگر	۳۷۱	رو چشم جان را برگشا در بی دلان اندر نگر
۴۱۹	به من نگر که منم مونس تو اندر گور	۴۰۵	روزی خوشست رویت از نور روز خوشتر
۴۱۴	بیار ساقی بادت فدا سر و دستار	۳۹۷	روستایی بچه ای هست درون بازار
۴۱۶	بیامدیم دگر بار چون نسیم بهار	۱۲۹۴	رو سوی آسمان حقایق بدان دیار
۳۹۸	پُر ده آن جام می را ساقیا بار دیگر	۴۲۴	روی بنما به ما مکن مستور
۴۰۹	پرده خوش آن بود کز پس آن پرده دار	۴۱۷	ز بامداد چه دشمن کشت دین یار
۳۷۵	تا چند زنی بر من ز انکار تو خار آخر	۱۲۷۹	ز مهریر صد هزاران ز مهریر
۴۰۹	تاخت رخ آفتاب گشت جهان مستوار	۴۰۴	ساقیا باده چون نار بیار
۴۱۸	تو شاخ خشک چرایی به روی یار نگر	۴۰۴	ساقیا باده گل رنگ بیار
۳۷۴	جان بر کف خود داری ای مونس جان زوتر	۳۹۲	ساقیا هستند خلقان از می ما دور دور
۴۲۷	جان خراباتی و عمر بهار	۳۸۸	سر برآور ای حریف و روی من بین همچو زر
۳۷۴	جان من و جان تو بستست به همدیگر	۳۹۵	سر فرو کن به سحر کز سر بازار نظر
۴۲۹	جاء الربیع والبطر زال الشتاء والخطر	۴۱۰	سست مکن زه که من تیر توام چارپر
۴۳۲	جاء الربیع والبطر زال الشتاء والخطر	۴۳۳	سیدی انی کلیل انت فی زی النهار
۳۷۸	جفا از سر گرفتی یاد می دار	۳۹۱	شادی کان از جهان اندر دلت آید مخر
۴۱۳	چرا ز قافله یک کس نمی شود بیدار	۳۸۳	شب گشت و لیک پیش اغیار
۴۳۶	چند ازین راه نو روزگار	۴۱۵	شدست نور محمد هزار شاخ هزار
۴۲۲	چو در رسید ز تبریز شمس دین چو قمر	۳۸۲	صد بار بگفتمت نگهدار
۴۱۲، ۴۰۹	چون سر کس نیست فتنه مکن دل مبر	۳۹۵	صنما این چه گمانست فرودست حقیر
۳۸۶	چون نبینم من جمالت صد جهان خود دیده گیر	۴۲۵	عار بادا جهانیان را عار
۴۱۶	چه مایه رنج کشیدم ز یار تا این کار	۳۸۶	عاشقی در خشم شد از یار خود معشوق وار
۸۲۸	حد البشیر بشاره یا جار	۳۸۶	عرض لشکر می دهد مر عاشقان را عشق یار
۳۸۱	خداوند خداوندان اسرار	۳۸۷	عزم رفتن کرده ای چون عمر شیرین یاد دار
۴۲۵	خلق را زیر گنبد دوار	۴۲۴	عشق جانست عشق تو جانتر

۳۷۶	مکن یار مکن یار مروای مه عیار	۴۰۲	عشق را با گفت و با ایما چه کار
۳۷۹	منم از جان خود بیزار بیزار	۴۰۰	عقل بند ره روانست ای پسر
۴۲۱	مه تو یار ندارد جز او تو یار مگیر	۳۹۳	عقل بند ره روان و عاشقانت ای پسر
۳۹۳	مه روزه اندر آمد هله ای بت چو شکر	۴۱۱	عمر که بی عشق رفت هیچ حسابش مگیر
۴۲۶	میر خرابات تویی ای نگار	۴۳۳	غرة وجه سلبت قلب جمیع البشر
۴۰۷	میرشکار من که مرا کرده ای شکار	۴۲۰	فغان فغان که بیست آن نگار بار سفر
۴۱۵	نیشته است خدا گرد چهره دلدار	۴۲۱	قدح شکست و شرابم نماند و من مخمور
۴۱۸	ندا رسید به جانها ز خسرو منصور	۴۰۷	کس بی کسی نماند می دان تو این قدر
۴۰۱	نرم نرمک سوی رخسارش نگر	۴۲۰	کسی بگفت ز ما یا ازوست نیکی و شر
۳۸۳	نزدیک توأم مرا مبین دور	۳۸۲	کی باشد اختری در اقطار
۳۸۰	نگشتم از تو هرگز ای صنم سیر	۳۸۹	گر به خلوت دیدمی او را به جایی سیر سیر
۳۸۳	نورست میان شعر احمر	۴۲۳	گر تو خواهی وطن پر از دلدار
۴۱۲	نه در وفات گذارد نه در جفا دلدار	۳۷۳	گرچه نه به دریایم دانه گهریم آخر
۳۹۶	نه که مهمان غریبم تو مرا یار مگیر	۳۸۹	گر خورد آن شیر عشقت خون ما را خورده گیر
۳۸۸	نیشکر یابد که بندق پیش آن لبها کمر	۳۹۹	گر ز سر عشق او داری خیر
۳۷۴	نیمیت ز زهر آمد نیمی دگر از شکر	۳۷۱	گرم درآ و دم مده باده بیار و غم ببر
۴۱۰	وجهک مثل القمر قلبک مثل الحجر	۳۹۰	گرم در گفتار آمد آن صنم این الفار
۴۰۶	هر کس به جنس خویش در آمیخت ای نگار	۴۱۱	گفت لبم چون شکر از د گنج گهر
۴۲۷	هست کسی صافی و زیبا نظر	۳۸۶	گفتی که زیان کنی زیان گیر
۳۹۴	هله زیرک هله زیرک هله زیرک زوتر	۳۷۷	گیرم که بود میر ترا زر به خروار
۳۹۳	هله زیرک هله زیرک هله زیرک هله زوتر	۳۹۱	لحظه لحظه می برون آمد ز پرده شهریار
۳۹۴	همه صیدها بکردی هله میر بار دیگر	۳۷۱	ما را خدا از بهر چه آورد بهر شور و شر
۳۹۵	هین که آمد به سر کوی تو مجنون دگر	۴۱۶	مجوی شادی چون در غمست میل نگار
۳۸۷	یا رب این لطفها را از لبش پاینده دار	۳۷۳	مرا آن اصل بیداری دگر باره بخواب اندر
۳۷۳	ینما یک ترکستان بر رنگ بزد لشکر	۳۷۹	مرا اقبال خنداند آخر
۴۳۸	اگر آتش است یارت تو برو درو همی سوز	۴۱۹	مرا بگاه ده ای ساقی کریم عقار
۴۳۴	اگر کی در فریندانش یوقسا یاوز	۴۳۰	مرا می گفت دوش آن یار عیار
۴۳۵	الا ای شمع گریان گرم می سوز	۳۷۲	مرا همچون پدر بنگر نه همچون شوهر مادر
۴۳۶	ای خفته بیاد یار برخیز	۳۷۹	مرا یارا چنین بی یار مگذار
۴۴۰	برای عاشق و دزد دست شب فراخ و دراز	۳۸۸	مرحبا ای جان باقی پادشاه کامیار
۴۳۷	برخیز و صبح را برانگیز	۸۲۹	مررت بدر فی هواه بحار
۴۴۱	برو برو که نفورم ز عشق عار آمیز	۴۳۶	مست توام نه از می و نه از کوکنار
۴۴۱	به آفتاب شهم گفت هین مکن این ناز	۴۰۷	مستیم و بیخودیم و جمال تو پرده در
۴۳۳	به سوی ما نگر چشمی برانداز	۳۸۷	مطربا در پیش شاهان چون شدستی پرده دار
۴۳۴	بیا با تو مرا کارست امروز	۴۲۵	مطربا عشق بازی از سر گیر
۴۳۴	تو چشم شیخ را دیدن میاموز	۴۲۴	مطربا عیش و نوش از سر گیر
۴۳۵، ۴۳۴	چنان مستم چنان مستم من امروز	۴۲۲	مطرب عاشقان بجنیان تار
۴۳۶، ۴۳۵	درین سرما سر ما داری امروز	۳۸۹	معه را پر کرده ای دوش از خمیر و از فطیر

- دیگران رفتند خانه خویش باز ۱۲۸۰
 ای روی تو خوب و خوی تو خوش ۲۶۱
 ساقی روحانیان روح شدم خیز خیز ۴۴۰
 ای ز تو عالم بجوش لطف کن ارزان فروش ۱۲۸۱
 سوی خانه خویش آمد عشق آن عاشق نواز ۴۳۸
 ای سنایی گر نیایی یار یار خویش باش ۴۵۴
 سیمرخ کوه قاف رسیدن گرفت باز ۴۳۹
 ای شب خوش رو که تویی مهتر و سالار حبش ۴۴۶
 عاشقان را شد مسلم شب نشستن تا به روز ۴۳۸
 ای عیسی بگذشته خوش از فلک آتش ۱۲۴۹
 گر نه ای دیوانه، رو مر خویش را دیوانه ساز ۴۳۷
 ای مست ماه روی تو استاره و گردون خوش ۴۴۵
 این بخود ار جام دگر آرمش ۱۲۸۴
 من از سخنان مهرانگیز ۴۳۷
 یا مکر الدلال علی الخلق بالنشور ۴۳۹
 ای دل بی بهره از بهرام ترس ۴۴۳
 ای رو ترش به پیشم بد گفته ای مرا پس ۴۴۴
 ای سنگ قصاب هجر، خون مرا خوش بلیس ۴۴۴
 بیا که دانه لطیفست روز دام مترس ۴۴۵
 حال مایی آن مه زیبا میرس ۴۴۳
 دست بنه بر دلم از غم دلبر میرس ۴۴۴
 سوی لبش هر آنک شد زخم خورد ز پیش و پس ۴۴۲
 سیر نگشت جان من بس مکن و مگو که بس ۴۴۲
 عشق گزین عشق و درو کوبه می ران و مترس ۴۴۱
 نیست در آخر زمان فریادرس ۴۴۳
 نیمشب از عشق تا دانی چه می گوید خروس ۴۴۳
 آمد آن خواجه سیما ترش ۴۷۰
 آنک بیرون از جهان بد در جهان آوردمش ۴۵۴
 آنک جانش داده ای آن را مکش ۴۵۸
 آن که مه عاشبه زین چو غلامان کشدش ۴۵۷
 آن مایی همچو ما دلشاد باش ۴۵۹
 آن مطرب ما خوش است و چنگش ۴۵۳
 آن که مه هست گردون گردان و بی قرارش ۴۶۱
 آن یار ترش رو را این سوی کشانیدش ۴۴۹
 آینده ام من آینده ام من تا که بدیدم روی چو ماهش ۴۶۲
 اگر گم گردد این بی دل از آن دلدار جویدش ۴۴۷
 الحذر از عشق حذر هر کی نشانی بودش ۴۴۶
 امروز خوش است دل که تو دوش ۴۵۲
 اندر آ ای اصل اصل شادمانی شادباش ۴۵۴
 اندر آمد شاه شیرینان ترش ۴۶۰
 اندک اندک راه زد سیم و زرش ۴۵۸
 ای بسته ز توبه بیست ترکش ۱۲۵۷
 ای خواجه تو عاقلانه می باش ۴۵۲
 ای خواجه تو غافلانه می باش ۱۲۵۸
 ای روی تو خوب و خوی تو خوش ۲۶۱
 ای ز تو عالم بجوش لطف کن ارزان فروش ۱۲۸۱
 ای سنایی گر نیایی یار یار خویش باش ۴۵۴
 ای شب خوش رو که تویی مهتر و سالار حبش ۴۴۶
 ای عیسی بگذشته خوش از فلک آتش ۱۲۴۹
 ای مست ماه روی تو استاره و گردون خوش ۴۴۵
 این بخود ار جام دگر آرمش ۱۲۸۴
 ای یوسف مهربان ای جاه و جمالت خوش ۴۴۹
 باز در آمد ز راه بیخود و سرمست دوش ۴۶۵
 باز در آمد طبیب از در ایوب خویش ۴۶۶
 باز در آمد طبیب از در رنجور خویش ۴۶۳
 باز فرود آمدیم بر در سلطان خویش ۴۶۴
 بر فتم دی به پیشم سخت پرچوش ۴۵۲
 بر ملک نیست نهان حال دل و نیک و بدش ۴۵۷
 بشکو خنده اگر می ببرد جان رسدش ۴۵۶
 پریشان باد پیوسته دل از زلف پریشانش ۴۴۸
 تمام اوست که فانی شدست آثارش ۴۶۶
 توبه من درست نیست خموش ۴۷۰
 جانم به چه آرامد ای یار به آمیزش ۴۵۰
 جان منست او هی مزفیدش ۴۶۶
 چو رو نمود به منصور وصل دلدارش ۴۶۸
 چون بزند گردنم سجده کند گردنش ۴۶۵
 چون تو شادی بنده گو غمخوار باش ۴۵۹
 چه دارد در دل آن خواجه که می تابد ز رخسارش ۴۴۷
 خواجه چرا کردای روی تو بر ما ترش ۴۶۴
 خواجه غلط کرده ای در صفت یار خویش ۴۶۵
 دام دگر نهاده ام تا که مگر بگیرمش ۴۴۷
 در چاه افتاده در بر آرش ۱۲۶۱
 در عشق آتشینش آتش نخورده آتش ۴۶۲
 درون ظلمتی می جو صفاتش ۴۵۱
 دلی کر تو سوزد چه باشد دوایش ۴۶۹
 دوش رفتم در میان مجلس سلطان خویش ۴۵۵
 روحیست بی نشان و ما غرقه در نشانش ۴۶۲
 روی تو جان جانست از جان نهان مدارش ۴۶۰
 رویش خوش و مویش خوش وان طره جعدینش ۴۴۹
 ریاضت نیست پیش ما همه لطفست و بخشایش ۴۴۸
 زلفی که به جان ارزد هر تار بشویدش ۴۵۰
 ز هدهدان تفکر چو در رسید نشانش ۴۶۶

- ۴۷۶ بیا بیا که تویی شیر شیر مصاف
 ۴۷۵ کعبه جانها تویی گرد تو آرم طواف
 ۴۷۵ گر تو تنگ آیی ز ما زوتر برون روی حریف
 ۴۷۴ ما دو سه رند عشرتی جمع شدیم این طرف
 ۴۷۴ ما دو سه مست خلوتی جمع شدیم این طرف
 ۸۲۷ الا یا ساقیا انی لظلمان و مشتاق
 ۴۷۷ ای جهان را دلگشا اقبال عشق
 ۴۷۷ ای مونس و غمگسار عاشق
 ۴۷۸ ای ناطق الهی و ای دیده حقایق
 ۴۷۸ باز از آن کوه قاف آمد عنقای عشق
 ۴۷۹ جان و سر تو که بگو بی نفاق
 ۸۲۸ جود الشموس علی الوری اشراق
 ۴۷۸ فریفت یار شکر بار من مرا به طریق
 ۴۷۷ گر خمار آرد صداعی بر سر سودای عشق
 ۴۸۰ آن میر دروغین بین با اسپک و بازینک
 ۴۸۲ اندر آ با ما نشان ده راستک
 ۴۸۲ ایا هوای تو در جانها سلام علیک
 ۴۸۲ ای ظریف جهان سلام علیک
 ۴۸۳ ای ظریف جهان سلام علیک
 ۴۸۱ بیاید عشق را ای دوست دردک
 ۴۷۹ به دلجویی و دلداری درآمد یار پنهانک
 ۴۸۰ روان شد اشک یاقوتی ز راه دیدگان اینک
 ۴۸۰ رو رو که نمای عاشق ای زلفک و ای خالک
 ۱۲۸۲ روز چو برخاست عشق پر غضب و سهمناک
 ۴۸۱ هر اول روز ای جان صمدار سلام علیک
 ۴۸۳ برخیز ز خواب و ساز کن چنگ
 ۴۸۵ بگردان شراب ای صنم بی درنگ
 ۴۸۴ تبار اگر چه جهان را خراب کرد به جنگ
 ۴۸۵ توبه سفر گیرد با پای لنگ
 ۴۸۴ چو زد فراق تو بر سر مرا به نیرو سنگ
 ۴۸۴ حریف جنگ گزیند تو هم در آ در جنگ
 ۴۸۳ عاشقی و آنگهانی نام و ننگ
 ۴۸۳ عشق خامش طرفه تر یا نکته های چنگ چنگ
 ۴۸۵ هر کی درو نیست ازین عشق رنگ
 ۴۹۴ اگر در آید ناگه صنم زهی اقبال
 ۴۸۷ الا ای رو ترش کرده که تا نبود مرا مدخل
 ۴۸۹ امروز بحمد الله از دی بترست این دل
 ۴۹۱ امروز روز شادی و امسال سال گل
- ۴۵۶ ساقیا بیگه رسیدی می بده مردانه باش
 ۴۶۱ سرمست شد نگارم بنگر به ترگ سانش
 ۴۶۷ سری بر آ که تا ما رویم بر سر عیش
 ۱۲۸۶ شد سحر ای ساقی مانوش نوش
 ۴۵۶ شده ام سپند حسنت و ظنم میان آتش
 ۴۶۷ شکست نرخ شکر را بتم به روی ترش
 ۴۵۲ شنو پندی ز من ای یار خوش کیش
 ۴۶۸ شنو ز سینه ترنگا ترنگ آوازش
 ۴۶۲ صد سال اگر گریزی و نایی بتا بیش
 ۴۵۵ عارفان را شمع و شاهد نیست از بیرون خویش
 ۴۵۹ عقل آمد عاشقا خود را بیوش
 ۴۷۱ علی الله ای مسلمانان از آن هجران بر آتش
 ۴۴۸ قرین ده مو مریخند و آن دو چشمش ای دلکش
 ۴۵۱ قضا آمد شنو طبل نفیرش
 ۴۷۱ کل عقل بوصلکم مداهش
 ۴۶۰ گر جان بجز تو خواهد از خویش برکنیمش
 ۴۴۶ گر عاشقی از جان و دل جور و جفای یار کش
 ۴۵۲ گر لاش نمود راه قلاش
 ۴۵۶ گر لب او شکند نرخ شکر می رسدش
 ۴۶۴ ما به سلیمان خوشیم دیو و پری گو مباحش
 ۴۵۳ ما نعره به شب ز نیم و خاموش
 ۴۶۸ مباد با کس دیگر ثنا و دشنامش
 ۴۶۹ مست گشتم ز ذوق دشنامش
 ۴۶۳ مستی امروز من نیست چو مستی دوش
 ۴۵۷ من توام تو منی ای دوست مرو از بر خویش
 ۴۶۱ می گفت چشم شوخش با طره سیاهش
 ۴۶۷ ندا رسید به عاشق ز عالم رازش
 ۴۵۱ نگاری را که می جویم بجانش
 ۴۵۰ وقت خوش وقت خوش حلوائی و شکر کش
 ۴۵۰ هنگام صبح آمد ای مرغ سحر خوانش
 ۴۶۵ یار درآمد ز باغ بی خود و سرمست دوش
 ۴۴۶ یار نخواهم که بود بدخو و غمخوار و ترش
 ۴۷۱، ۴۷۲ بیا بیا که تویی جان جان جان سماع
 ۴۷۲ امروز روز شادی و امسال سال لاغ
 ۴۷۲ عیسی روح گرسنه ست چو زاغ
 ۴۷۳ گویند شاه عشق ندارد وفا دروغ
 ۴۷۲ مدارم یک زمان از کار فارغ
 ۴۷۵ باده نمی بایدم فارغم از درد و صاف

۴۹۷	یا منیر البدر قد اوضح بالبلبال بال	۴۸۶	ای تو ولی احسان دل ای حسن رویت دام دل
۵۹	آخر از هجران به وصلش در رسیدستی دلا	۱۲۸۰	ای گذر کرده ز حال و هم ز قال
۹	آمدند از آسمان جانرا که باز آ الصلا	۴۸۶	این بوالعجب کاندز خزان شد آفتاب اندر حمل
۷۳	از بس که ریخت جرعه بر خاک ما ز بالا	۴۹۷	ایها النور فی الفؤاد تعادل
۱۰۶	افدی قمرأ لاح علینا و تلا	۴۹۵	باده ده ای ساقی جان باده بی درد و دغل
۹۷	بانگ تسبیح بشنوا ز بالا	۴۸۶	بانگ زدم نیمشبان کیست درین خانه دل
۱۰۶	تعالوا بنا نصفوا نخلی التللا	۴۸۷	بقا اندر بقا باشد طریق کم زنان ای دل
۴۵	تو بشکن چنگ ما را ای معلا	۴۹۴	بگوش دل پنهانی بگفت رحمت کل
۶۶	چو مرا بسوی زندان بکشید تن ز بالا	۱۲۴۴	بیار آن می که تو ما را بدان بفریفتی اول
۱۰۱	خیز صبحی کن و در ده صلا	۴۹۴	پیام کرد مرا بامداد بحر غسل
۱۲۸۶	خیز و صبحی کن و در ده صلا	۴۹۱	تا نرزد آفتاب خیمه نور جلال
۴۳	دل و جان را درین حضرت بیالا	۴۹۳	ترا سعادت بادا در آن جمال و جلال
۵۸	دولتی همسایه شد همسایگان را الصلا	۴۹۸	تعال یا مدد العیش والسرور تعال
۱۹	رستم ازین نفس و هوا، زنده بلا مرده بلا	۴۹۰	تو مرا می بده و مست بخوابان و بپهل
۹۳	ز جام ساقی باقی چو خوردهای تو دلا	۱۱۸۴	تو مشو همراه مرغان که چنین بی پر و بال
۹۱	ز سوز شوق دل من همی زند عللا	۴۹۲	چشم تو با چشم من هر دم بی قیل و قال
۳۸	زهی باغ زهی باغ که بشکفت ز بالا	۴۹۳	چگونه برنبرد جان چو از جناب جلال
۸۸	کجاست مطرب جان تا ز نعره های صلا	۴۹۲	چند ازین قیل و قال عشق پرست و ببال
۳۹	لب را تو بهر بوسه و هر لوت میالا	۴۸۹	چه کارستان که داری اندرین دل
۱۱۰	یا ساقی المدامة حی علی الصلا	۴۸۷	حلقه دل زدم شبی در هوس سلام دل
۸۷۶	ای جان ای جان فی سترالله	۴۹۴	دو چشم اگر بگشادی به آفتاب وصال
۸۴۲	ای غایب ازین محضر از مات سلام الله	۴۹۸	رشا العشق حبیبی لشرو و مضل
۸۴۷	چون عزم سفر کردم فی لطف امان الله	۴۹۰	رفت عمرم در سر سودای دل
۸۷۳	زهی لواء و علم لاله الا الله	۴۹۵	ز خود شدم ز جمال پر از صفا ای دل
۶۳۳	آتشی از تو در دهان دارم	۴۹۱	سوی آن سلطان خوبان الرحیل
۶۰۲	آتشی نو در وجود اندر زدم	۴۹۰	شتران مست شدستند ببین رقص جمل
۶۱۲	آری ستیزه می کن تا من همی ستیزم	۴۹۲	شد پی این لولیان در حرم ذوالجلال
۵۰۵	آمد بهار ای دوستان منزل به سروستان کنیم	۴۸۹	صد هزاران همچو ما غرقه درین دریای دل
۴۹۸	آمد بهار ای دوستان منزل سوی بستان کنیم	۴۹۸، ۴۹۶	عمرک یا با واحد فی درجات الکمال
۵۰۳	آمد خیال خوش که من از گلشن یار آمدم	۴۹۷	کجکنن اغلن اودیا کلکل
۶۳۶	آمدستیم تا چنان گردیم	۱۲۸۱	گر دلت گیرد دگر گردی ملول
۶۳۸	آمد سرمست سحر دلبرم	۱۲۶۱	گه شاد بخورد نست و تحصیل
۶۳۳	آمدم باز تا چنان گردم	۴۹۶	لجکنن اغلن هی بزه کلکل
۵۱۲	آمده ام که سر نهم عشق ترا بسر برم	۱۲۸۰	مرحبا ای آفتاب لایزال
۵۲۷	آن خانه که صدفار درو مایده خوردم	۱۲۴۷	مه دی رفت و بهمن رفت و آمد نو بهار ای دل
۵۶۸	آن عشرت نو که برگرفتیم	۴۸۸	مهم را لطف در لطفست از آنم بی قرار ای دل
۶۱۳	آوازه جمالت از جان خود شنیدیم	۴۸۸۰	هر آنکو صبر کرد ای دل ز شهوتها درین منزل
۶۴۲	اتیناکم اتیناکم فحیونا نحییکم	۴۹۸	یا بدیع الحسن قد اوضح بالبلبال بال

۵۷۲	ای جهان آب و گل تا من ترا بشناختم	۵۵۳	از آن باده ندانم چون فنایم
۶۱۲	ای چرخ عیب جویم وی سقف پرستیزم	۵۶۱	از اصل چو حورزاد باشیم
۱۲۵۹	ای خواب برو نه همدمانم	۵۳۶	از اول امروز چو آشفته و مستیم
۵۴۰	ای خواجه بفر ما یکی مانم یکی مانم	۵۹۰	از بت با خبر من خبری می رسد
۵۲۹	ای خواجه سلام علیک من عزم سفر دارم	۵۴۱	از شهر تو رفتیم و ترا سیر ندیدیم
۵۷۶	ای خوشا روزا که ما معشوق را مهمان کنیم	۵۷۷	از شهنشه شمس دین من ساغری را یافتم
۵۹۱	ای خوشا روز که پیش چو تو سلطان میرم	۶۱۴	از ما مشو ملول که ما سخت شاهدیم
۵۹۶	ای دریفا که شب آمد همه از هم ببریم	۶۱۴	اشکم دهل شدست ازین جام دم به دم
۵۶۶	ای دشمن روزه و نمازم	۵۴۲	افتادم افتادم در آبی افتادم
۶۳۸	ای دل صافی دم ثابت قدم	۶۴۲	اقبل الساقی علینا جاملاکأس المدام
۵۰۴	ای ساقی روشن دلان بردار سغراق کرم	۶۳۱	اگر به عقل و کفایت پی جنون باشم
۴۹۹	ای عاشقان ای عاشقان پیمانه را گم کرده ام	۵۴۳	اگر تو نیستی در عاشقی خام
۵۰۰	ای عاشقان ای عاشقان من خاک را گوهر کنم	۶۲۴	اگر چه شرط نهدایم و امتحان کردیم
۵۲۶	ای عشق که کردستی تو زیر و زیر خواهم	۶۲۹	اگر چه ما نه خروس و نه ما کیان داریم
۵۳۳	ای کرده تو مهمانم در پیش درآ جانم	۶۲۵	اگر زمین و فلک را پر از سلام کنیم
۵۹۹	ای گزیده یار چونت یافتم	۵۴۹	اگر سرمست اگر مخمور باشم
۶۱۶	ای گوش من گرفته تویی چشم روشنم	۵۱۸	اگر شد سود و سرمایه چه غمگینی چو من هستم
۶۰۸	ای مطرب این غزل گو کی یار توبه کردم	۵۴۸	اگر عشقت بجای جان ندارم
۴۹۹	این بار من یکبارگی در عاشقی پیچیده ام	۵۳۷	المنه لله که ز پیکار رهیديم
۵۷۶	این چه گز طبعی بود که صد هزاران غم خوریم	۵۴۰	امروز چنانم که خر از بار ندانم
۵۳۴	این شکل که من دارم ای خواجه کرا مانم	۵۳۴	امروز خوشم با تو جان تو و فردا هم
۵۰۶	ای نفس کل صورت مکن وی عقل کل بشکن قلم	۵۶۷	امروز مرا چه شد چه دانم
۵۷۵	ایها العشاق آتش گشته چون استاره ایم	۵۳۹	امروز مها خویش ز بیگانه ندانیم
۵۴۲	بار دگر از راه سوی چاه رسیدیم	۵۷۰	امروز نیم ملول شادم
۶۳۹	بار دگر جانب یار آمدیم	۶۰۴	امشب ای دلدار مهمان تویم
۶۲۰	بار دگر درهوار رقص کنان آمدیم	۶۱۹	امشب جان را ببر از تن جاکر تمام
۵۷۷	بار دیگر از دل و از عقل و جان برخاستیم	۶۴۱	انا فتحنا بابکم لاتهجر و اصحابکم
۶۱۷	با روی تو ز سزه و گلزار فارغیم	۶۱۰	اندر دو کون جانا بی تو طرب ندیدم
۵۰۷	باز آمدم باز آمدم از پیش آن یارم آمدم	۶۳۵	اه چه بی رنگ و بی نشان که منم
۵۰۱	باز آمدم چون غید نو تا قفل زندان بشکنم	۵۰۲	ای آسمان این چرخ من زان ماهرو آموختم
۶۱۱	باز آمدم خرامان تا پیش تو بمیرم	۵۴۷	ایا یاری که در تو ناپدیدم
۵۱۰	باز در اسرار روم جانب آن یار روم	۵۰۲	ای با من و پنهان چو دل از دل سلامت می کنم
۶۲۹	بیسته است پری نهانی پایم	۵۶۳	ای برده نماز من ز هنگام
۵۸۳	بت بی نقش و نگارم جز تو یار ندارم	۵۰۶	ای پاکرو چون جام جم وز عشق آن مه متهم
۵۴۳	بجان جمله مستان که مستم	۵۱۴	ای تو بداده در سحر از کف خویش باده ام
۵۳۶	بجوشید بجوشید که ما اهل شعایم	۶۱۲	ای توبه ام شکسته از تو کجا گریم
۵۱۶	بحق روی تو که من چنین روی ندیدم	۶۱۹	ای تو ترش کرده رو تا که بترسانیم
۵۸۲	بخدا کز غم عشقت نگریم نگریم	۵۶۷	ای جان لطیف وای جهانم

۵۵۵	بیا کامروز شه را ما شکاریم	۶۲۱	بدار دست ز ریشم که باده‌ای خوردم
۵۵۴	بیا کامروز گرد یار گردیم	۵۷۹	بده آن باده دوشین که من از نوش تو مستم
۵۴۴	بیا کز عشق تو دیوانه گشتم	۵۵۷	بر آن بودم که فرهنگی بجویم
۵۴۴	بیا کز غیر تو بیزار گشتم	۶۳۰	بران شدست دلم کانشی بگیرانم
۵۵۶	بیا ما چند کس با هم بسازیم	۶۱۵	برخیز تا شراب به رطل و سبو خوریم
۵۱۵	بیا هر کس که می خواهد که تا با وی گرو بندم	۵۸۲	بزن آن پرده دوشین که من امروز خموشم
۵۳۵	بیایید بیایید به گلزار بگردیم	۵۷۹	بزن آن پرده نوشین که من از نوش تو مستم
۵۳۴	بی خود شده‌ام لیکن بی خودتر از این خواهم	۵۲۸	بستان قدح از دستم ای مست که من مستم
۵۳۲	پایی به میان در نه تا عیش ز سر گیرم	۵۰۵	بس جهد می کردم که من آیینۀ نیکی شوم
۶۲۰	پیشتر آمی لبها تا همه شیدا شویم	۵۲۶	بشستم تخته هستی سر عالم نمی دارم
۶۱۲	پیش چنین جمال جان بخش چون نمیرم	۵۳۱	بشکسته سر خلقی سر بسته که رنجورم
۵۶۷	تا با تو قرین شدست جانم	۵۲۹	بشکن قدح باده که امروز چنانیم
۶۳۴	تا به جان مست عشق آن یارم	۸۲۶	بگردان ساقی مه روی جام
۵۱۳	تا به کی ای شکر چو تن بی دل و جان فغان کنم	۶۱۷	بگشای چشم خود که از آن چشم روشنیم
۵۶۵	تا چهره آن یگانه دیدم	۵۱۷	بگفتم حال دل گویم از آن نوعی که دانستم
۵۷۱	تا دلبر خویش را نبینیم	۵۱۹	بگفتم عذر یا دلبر که بیگه بود و ترسیدم
۵۳۱	تا عاشق آن یارم بی کارم و بر کارم	۵۲۵	بنه ای سبز خنگ من فراز آسمانها سم
۵۶۴	تا عشق تو سوخت همچو عودم	۵۲۶	بنه ای سبز خنگ من فراز آسمانها سم
۵۱۴	تا که اسیر و عاشق آن صنم چو جان شدم	۶۰۰	بوی آن خوب ختن می آیدم
۵۹۷	تا که ما از نظر و خوبی تو با خبریم	۵۵۴	به پیش باد تو ما همچو گردیم
۵۰۷	تا کی به حبس این جهان من خویش زندانی کنم	۶۲۶	به جان عشق که از بهر عشق دانه و دام
۵۰۴	تا من دیدم روی تو ای ماه و شمع روشنم	۶۲۵	به حق آنک بخواندی مرا ز گوشه یام
۵۱۶	ترش رویی و خشمینی چنین شیرین ندیدستم	۶۲۳	به غم فرو نروم باز سوی یار روم
۶۳۲	تشنه خویش کن مده آمیم	۶۲۹	به کوی عشق تو من نامدم که باز روم
۶۳۲	تلخی نکند شیرین ذقنم	۶۲۷	به گرد تو چو نگردم به گرد خود گردم
۵۳۰	توبه نکنم هرگز زین جرم که من دارم	۵۲۳	به گرد دل همی گردی چه خواهی کرد می دانم
۵۱۹	تو تا دوری ز من جاننا چنین بی جان همی گردم	۶۲۶	به گوش من برسانید هجر تلخ پیام
۶۳۷	تو چو دانی که ما چه مرغانیم	۶۲۸	به گوشه‌ای بروم گوش آن قدح گیرم
۵۲۲	تو خود دانی که من بی تو عدم باشم عدم باشم	۵۵۵	بیا امروز ما مهمان میریم
۵۲۳	تو خورشیدی و یا زهره و یا ماهی نمی دانم	۵۴۸	بیا ای آنک بردی تو قرارم
۵۸۵	تو ز من ملول گشتی که من از تو ناشتام	۵۵۸	بیا با هم سخن از جان بگویم
۵۸۴	تو گواه باش خواه که ز توبه توبه کردم	۵۱۸	بیا بشنو که من پیش و پس اسبت چرا گردم
۱۲۶۰	تیزاب تویی و چرخ ماییم	۵۵۵	بیا تا عاشقی از سر بگیریم
۵۱۱	تیز دوم تیز دوم تا به سواران برسیم	۵۵۶	بیا تا قدر یکدیگر بدانیم
۵۳۵	جانم به فدا بادا آن راکه نمی گویم	۶۲۷	بیار باده که اندر خمار خمارم
۵۶۳	جز جانب دل به دل نیاییم	۶۲۲	بیار باده که دیرست در خمار توأم
۵۹۳	جز ز فتن دو چشم ز کی مفتون باشیم	۶۳۰	بیار مطرب بر ما کریم باش کریم
۵۱۱	جمع تو دیدم پس ازین هیچ پریشان نشوم	۵۵۱	بیا کامروز بیرون از جهانم

۵۵۷	چرا شاید چو ماه‌زادگانیم	۶۱۸	خیزید عاشقان که سوی آسمان رویم
۵۷۳	چشم بگشا جان نگر کش سوی جانان می‌برم	۵۳۸	خیزید محسبید که نزدیک رسیدیم
۵۴۴	چنان مستست از آن دم جان آدم	۵۶۴	دانی کامروز از چه زردم
۵۵۸	چنان مستم چنان مستم من این دم	۵۲۹	در آینه چون بینم نقش تو بگفت آرم
۵۹۲	چند خسپیم صبو حست صلا برخیزیم	۵۱۵	درخت و آتشی دیدم ندا آمد که جانانم
۶۱۸	چند روی بی‌خبر آخر بشگر به بام	۶۱۳	در ده شراب یکسان تا جمله جمع باشیم
۶۳۸	چند قبا بر قد دل دوختم	۶۳۳	در طریقت دو صد کمین دارم
۶۳۹	چند گهی فاتحه خوانت کنم	۵۲۳	در عشق سلیمانی من همدم مرغانم
۵۵۳	چو آب آهسته زیر که درآیم	۵۶۸	در عشق قدیم سال خوردیم
۵۲۳	چو آمد روی مهر ویم که باشم من که من باشم	۵۸۹	در فرو بند که ما عاشق این انجمنیم
۵۲۴	چو رعد و برق می‌خندد ثنا و حمد می‌خوانم	۵۸۸	در فرو بند که ما عاشق این میکده‌ایم
۵۸۴	چو غلام آفتابم هم از آفتاب گویم	۵۲۸	در مجلس آن رستم در عریده بنشستم
۵۴۰	چون آینه راز نما باشد جانم	۶۳۴	در وصالت چرا بیاموزم
۵۷۶	چون بدیدم صبح رویت در زمان برخیزم	۵۹۹	دست من گیر ای پسر خوش نیستم
۵۳۸	چون در عدم آییسم و سر از یار برآرم	۵۱۹	دعا گوئی است کار من بگویم تا نطق دارم
۵۶۲	چون ذره به رقص اندر آییسم	۵۰۸	دفع مده دفع مده من نروم تا نخورم
۵۷۴	چون ز صورت برتر آمد آفتاب و اخترم	۵۳۵	دگر بار دگر بار ز زنجیر بجستم
۵۷۸	چونک در باغت به زیر سایه طویبستم	۵۱۷	دلا مشتاق دیدارم غریب و عاشق و مستم
۵۷۵	چون همه یاران ما رفتند و تنها ماندیم	۵۸۷	دل چه خورد دست عجب دوش که من مخمورم
۵۸۱	چو یکی ساغر مردی ز خم یار برآرم	۶۱۳	دل راز من بپوشی یعنی که من ندانم
۵۱۹	چه دانی تو که در باطن چه شاهی همنشین دارم	۵۹۰	دم به دم از ره دل بیک خیالش ردم
۵۴۳	چه دیدم خواب شب کامروز مستم	۵۱۳، ۵۱۱	دوش چه خورده‌ای بگوای بت همچو شکر
۶۲۴	چه روز باشد کین جسم و رسم بنور دیدم	۶۰۵	دوش عشق شمس دین می‌باختم
۵۸۰	چه کسم من چه کسم من که بسی وسوسه‌مندم	۵۹۷	دوش می‌گفت چانم کی سپهر معظم
۵۵۰	چه نزدیکست جان تو بجانم	۵۸۶	دو هزار عهده کردم که سر جنون نخارم
۵۴۹	چه نزدیکست جان تو به جانم	۵۰۳	دی بر سرم تاج زری بنهاده است آن دلبرم
۶۱۵	چیزی مگو که گنج نهانی خریدایم	۵۸۷	دیده از خلق بیستم چو جمالش دیدم
۵۴۶	حسودان راز غم آزاد کردم	۶۴۲	رحمت انا من بینکم غبت کذا من عینکم
۵۳۶	حکیمیم طبیبیم ز بغداد رسیدیم	۵۲۷	رفتم به طبیب جان گفتم که ببین دستم
۵۸۶	خبری اگر شنیدی ز جمال و حسن یارم	۵۵۹	رفتم تصدیق از جهان بردم
۵۴۹	خداوند امد آن یار را غم	۶۰۹	رفتم ز دست خود من در بی‌خودی فتادم
۵۴۱	خلقان همه نیکند جز این تن که گزیدیم	۵۹۴	روز آنست که ما خویش بر آن یار زنییم
۶۱۰	خواهم که کفک خونین از دیگ جان برآرم	۶۰۳	روز بارانست و ما جو می‌کنیم
۵۹۵	خوش بنوشم تو اگر زهر نهی در جامم	۵۹۴	روز شادیست بیا تا همگان یار شویم
۶۲۰	خوش سوی ما آدمی زانج که ما هم خوشیم	۵۶۶	روزی که گذر کنی به گورم
۶۲۸	خوشی خوشی تو ولی من هزار چندانم	۵۶۰	روی تو چو نویهار دیدم
۵۷۳	خویش را چون خار دیدم سوی گل بگریختم	۵۷۵	روی نیکت بد کند من نیک را بر بد نهیم
۶۳۷	خیز تا فتنه‌ای برانگیزیم	۵۲۸	زان می که ز بوی او شوریده و سرمستم

۱۲۱	علونا سماء الود من غیر سلم	۵۴۵	ز زندان خلق را آزاد کردم
۶۴۳	علی اهل نجد الشنا و سلام	۵۱۶	ز فرزین بند آن رخ من چه شهماتم چه شهماتم
۵۴۵	غلامم خواجه را آزاد کردم	۵۸۰	ز فلک قوت بگیرم دهن از لوت بیندم
۶۴۲	فان وفق الله الکریم وصالکم	۵۵۳	ز قند یار تا شاخی نخایم
۶۳۰	فضول گشتمام امروز جنگ می جویم	۵۶۱	زنهار مرا مگو که بپریم
۵۸۷	فلکا بگو که تا کی گله های یار گویم	۶۲۸	زهی حلاوت پنهان در این خلای شکم
۶۴۲	قد رجعنا قد رجعنا جانیا من طورکم	۵۲۶	زهی سرگشته در عالم سر و سامان که من دارم
۵۱۲	کار مرا چو او کند کار دگر چرا کنم	۵۸۳	ز یکی پسته دهانی صنمی بسته دهانم
۵۰۱	کاری ندارد این جهان تا چند گل کاری کنم	۵۱۰	زین دو هزاران من و ما ای عجب من چه منم
۵۵۸	کجایی ساقیا در ده مدامم	۵۹۴	ساقیا عربده کردیم که در جنگ شویم
۵۱۵	کشید این دل گریبانم به سوی کوی آن یارم	۵۹۲	ساقیا ما از ثریا به زمین افتادیم
۶۳۲	کون خر را نظام دین گفتم	۵۲۹	ساقی چو شه من بد بیش از دگران خوردم
۵۱۱	کوه نیم سنگ نیم چونک گدازان نشوم	۵۴۱	ساقی ز پی عشق روانست روانم
۵۶۱	گر از غم عشق عار داریم	۵۹۹	سالکان راه را محرم شدم
۵۷۱	گر بخوبی می بلافد لا نسلم لا نسلم	۵۲۳	سر بر مزین از هستی تاراه نگر ددم
۵۲۷	گر بی دل و بی دستم وز عشق تو بایستم	۵۷۵	سر قدم کردیم و آخر سوی جیحون تاختیم
۵۲۸	گر تو بخی خسبی بنشین تو که من خفتم	۵۴۷	سفر کردم به هر شهری دیدم
۵۹۱	گر تو خواهی که ترا بی کس و تنها نکنم	۶۲۶	سماع چیست ز پنهانیان دل پیغام
۶۴۰	گر تو کنی روی ترش زحمت ازینجا ببرم	۵۳۲	شاگرد تو می باشم گر کودن و کژپوزم
۵۹۳	گر تو مستی پر ما ای که ما مستانیم	۵۵۴	شب دوشینه ما بیدار بودیم
۶۰۹	گر جان منکرانت شد خصم جان مستم	۶۳۹	شد ز غمت خانه سودا دلیم
۶۰۳	گر دم از شادی و گر از غم ز نیم	۵۵۹	شراب شیرۀ انگور خواهم
۵۶۸	گر گمشدگان روزگاریم	۵۳۹	صبحست و صبحست برین بام بر آییم
۵۱۴	گرم درآ و دم مده باده بیار ای صنم	۶۰۹	صد بار مردم ای جان وین را بیازمودم
۵۸۸	گر مرا خار زند آن گل خندان بکشم	۵۳۲	صور تگر نقاشم هر لحظه بتی سازم
۵۶۵	گر ناز ترا بگفت نارم	۵۳۶	طیبیبم حکیمیم طیبیان قدیمیم
۵۲۹	گفتم به مهی کز تو صد گونه طرب دارم	۵۱۸	طواف حاجیان دارم بگرد یار می گردم
۶۰۸	گفتم که عهد بستم وز عهد بد برستم	۸۲۴	طیب الله عیشکم لا وحش الله منکم
۶۰۱	گفته ای من یار دیگر می کنم	۶۴۲	ظننتم ابا عدال ان قد عدلتم
۱۲۸۹	گم می شود دل من چون شرح یار گویم	۶۳۷	عاشق روی جانفزای تویم
۶۳۱	گه چرخ زنان همچون فلکم	۵۹۸	عاشقم از عاشقان نگریختم
۵۴۸	گهی دگریم و گه بام گیرم	۶۰۱	عاشقی بر من پریشانست کنم
۶۱۹	لولیکان تویم در بگشا ای صنم	۶۰۵	عاقبت ای جانفزا نشکیفتم
۵۷۰	ما آب داریم ما چه دانیم	۶۱۳	عالم گرفت نورم بنگر به چشمهایم
۵۳۸	ما آتش عشقیم که در موم رسیدیم	۵۰۴	عشقا ترا قاضی برم کاشکستیم همچون صنم
۵۶۱	ما آفت جان عاشقانیم	۵۷۳	عشوه دادستی که من در بی وفا می نیستم
۶۴۰	ما به تماشای تو باز آمدیم	۵۸۹	عقل گوید که من او را به زبان بفربیم
۶۰۳	ما به خرمنگاه جان باز آمدیم	۵۸۴	علم عشق برآمد برهاند ز زحیرم

۶۰۲	من به سوی باغ و گلشن می‌روم	۶۱۷	ما در جهان موافقت کس نمی‌کنیم
۶۱۱	من پاک‌باز عشقم تخم غرض نکارم	۵۹۱	مادرم بخت بدست و پدرم جود و کرم
۵۷۰	من جز احد صمد نخواهم	۶۰۴	ما ز بالاایم و بالا می‌رویم
۵۹۲	من چو در گور درون خفته همی فرسایم	۵۶۹	ما زنده به نور کبریاایم
۵۳۰	من خفته وشم اما بس آگه و بیدارم	۵۹۶	ما سر و پنجه و قوت نه ازین جان داریم
۵۲۶	من دل‌ق گرو کردم عریان خراباتم	۵۶۹	ما شاخ گلیم نی‌گیاهیم
۵۶۴	من دوش به تازه عهد کردم	۵۶۲	ما صحبت همدگر گزینیم
۶۰۲	من ز وصلت چون به هجران می‌روم	۵۶۹	ما عاشق و بی‌دل و فقیریم
۵۷۳	من سر خم را بیستم باز شد پهلوی خم	۵۴۲	ما عاشق و سرگشته و شیدای دمشقیم
۶۰۷	من که حیران ز ملاقات توام	۶۱۶	ما قحطیان تشنه و بسیار خواره‌ایم
۵۹۰	منم آن دزد که شب نقب زدم ببریدم	۶۳۶	ما که باده ز دست یار خوریم
۵۸۱	منم آن عاشق عشقت که جز این کار ندارم	۶۳۶	ما همه از الست همدستیم
۵۸۲	منم آنکس که نبینم بزمن فاخته گیرم	۵۲۵	مخمومر پر خواره اندازه نمی‌دانم
۵۴۵	منم فتنه هزاران فتنه زادم	۶۲۳	مرا اگر تو نخواهی منت به جان خواهم
۶۴۰	منم که بنده مخلص که از آن روز که زادم	۵۵۱	مرا پرسی که چونی بین که چونم
۵۵۴	من و تو دوش شب بیدار بودیم	۵۴۱	مرا چون کم فرستی غم حزین و تنگ دل باشم
۵۵۶	میان ما درآ ما عاشقانیم	۵۵۸	مرا خواندی ز در تو خستی از بام
۵۷۷	می بسازد جان و دل را بس عجایب کان صیام	۵۵۹	مرا گویی چه سانی من چه دانم
۵۷۲	می خرامد جان مجلس سوی مجلس گام گام	۵۵۰	مرا گویی کرای؟ من چه دانم
۵۹۸	می رسد بوی جگر از دو لبم	۵۰۸	مرده بدم زنده شدم گریه بدم خنده شدم
۶۰۱	می شناسد پرده جان آن صنم	۵۰۹	مطرب عشق ابدم زخمه عشرت بزمن
۶۳۱	می گریزد از ما و ما قوامش داریم	۵۸۱	مکن ای دوست غریبم سر سودای تو دارم
۵۱۲	میل هوش می‌کنم طال بقاش می‌زنم	۵۵۷	مگردان روی خود ای دیده رویم
۵۶۸	نا آمده سیل تر شدستیم	۶۱۴	من آن شب سیاهم کز ماه خشم کردم
۶۳۶	ناله بلبل بهار کنیم	۵۵۰	من آن ماهم که اندر لامکانم
۱۲۶۸	نامه رسید زان جهان بهر مراجعت برم	۵۲۲	من آنم کز خیالاتش تراشنده وثن باشم
۵۲۴	ندارد پای عشق او دل بی دست و بی پایم	۵۲۰	من از اقلیم بالاایم سر عالم نمی‌دارم
۵۸۷	نظری بکار من کن که ز دست رفت کارم	۵۵۲	من از عالم ترا تنها گزینم
۶۲۲	نگفتمت مرو آنجا که آشنات منم	۶۰۸، ۶۰۷	من ازین خانه بدر می‌روم
۶۰۰	نوبه نو هر روز باری می‌کشم	۵۹۷	من ازین خانه پرنور بدر می‌روم
۵۲۱	نه آن بی‌بهره دلدارم که از دلدار بگریزم	۵۶۶	من اشتر مست شهریارم
۵۵۲	نه آن شیرم که با دشمن برآیم	۶۰۷	من اگر پر غم اگر خندانم
۵۲۱	نهادم پای در عشق که بر عشاق سر باشم	۶۰۶	من اگر پر غم اگر شادانم
۵۷۴	نی تو گفتی از جفای آن جفاگر نشکنم	۵۸۳	من اگر دست زانم نه من از دست زانم
۵۶۹	نی سیم و نه زر نه مال خواهیم	۶۰۶	من اگر مستم اگر هشیارم
۶۲۱	نیم ز کار تو فارغ همیشه در کارم	۶۰۵	من اگر نالم اگر عذر آرم
۵۵۲	ورا خواهیم دگر یاری نخواهم	۵۲۴	من این ایوان نه تو را نمی‌دانم نمی‌دانم
۵۷۴	وقت آن آمد که من سوگندها را بشکنم	۵۶۰	من با تو حدیث بی‌زبان گویم

۵۹۵	وقت آن شد که به زنجیر تو دیوانه شوم	۶۵۲	آنسو مرو این سو بیا ای گلبن خندان من
۵۰۰	هان ای طبیب عاشقان دستی فروکش بر برم	۶۵۲	آن شاخ خشکست و سیه هان ای صبا بر وی مزن
۵۸۵	هذیان که گفت دشمن به درون دل شنیدم	۶۸۲	آنکس که ترا ببیند وانگه نظرش بر تن
۵۷۱	هرچ گویی از بهانه لا نسلم لا نسلم	۷۴۳	آن کیست ای خدای کزین دام خامشان
۵۱۳	هر شب و هر سحر ترا من به دعا بخواستم	۶۵۷	آینه‌ای بزادیم از جهت منظر من
۵۷۲	هر که گوید کان چراغ دیده‌ها را دیدم	۷۷۳	ابشر ثم ابشر یا مؤتمن
۶۱۸	هر کی بمیرد شود دشمن او دوستکام	۶۷۹	از آتش روی خود اندر دلم آتش زن
۵۰۳	هر گز ندانم راندن مستی که اقتدر برم	۷۱۵	از بدیها آن چه گویم هست قصدم خویشتن
۵۱۱	هر نفسی تازه‌ترم کز سر روزن ببرم	۶۸۲	از چشمه جان ره شد در خانه هر مسکین
۱۲۷۶	هله خیزید که تا خویش ز خود دور کنیم	۷۱۶	از دخول هر غری افسرده‌ای در کار من
۱۲۷۵	هله در ده می بگریزیده که مهمان توأم	۷۳۹	از زنگ لشکر آمد بر قلب لشکرش زن
۵۷۹	هله دوشت یله کردم شب دوشت یله کردم	۷۰۰	از ما مروای چراغ روشن
۱۲۷۸	هله رفتیم و کرانی ز وصال بردیم	۷۷۳	اطیب الاسفار عمر فی طریق العاشقین
۵۸۹	هله رفتیم و کرانی ز جمالت بردیم	۷۷۳	اطیب الاسفار عندی انتقالی من مکان
۵۹۸	هم به درد این درد را درمان کنم	۷۷۱	افندس مسین کاغا یومینندن
۶۳۴	همتم شد بلند و تدبیرم	۷۶۹	اگر امروز دلدارم درآید همچو دی خندان
۱۲۷۵	همچو گل نعره زنان از سر شاخ افتادیم	۶۹۰	اگر تو عاشقی غم را رها کن
۵۲۰	همه باران عجب ماندند در آهنگ پروازم	۶۹۳	اگر خواهی مرا می در هوا کن
۶۲۱	همه جمال تو بینم چو چشم باز کنم	۷۵۶	اگر سزای لب تو نبود گفته من
۵۴۶	همیشه من چنین مجنون نبودم	۶۷۴	الا ای باد شگیرم بیار اخبار شمس الدین
۵۸۴	هوسای است در سر من که سر بشر ندارم	۷۷۲	العشق یقول لی تریزین
۵۰۶	هین خیره خیره می‌نگر اندر رخ صفراییم	۶۹۸	امروز تو خوشتری و یا من
۵۶۳	یا رب تویه چرا شکستم	۷۳۸	امروز سرکشان را عشقت جلوه کردن
۶۱۰	یا رب چه یار دارم شیرین شکار دارم	۷۴۵	ای آنک از میانه کران می‌کنی مکن
۵۰۷	یار شدم یار شدم با غم تو یار شدم	۷۷۲	ایا بدر الدجی بل انت احسن
۶۰۵	یکدمی خوش چو گلستان کندم	۷۳۵	ای امتان باطل بر نان زبید بر نان
۵۳۰	یک لحظه و یک ساعت دست از تو نمی‌دارم	۱۲۸۹	ای بازگشته جانها در وقت جان بریدن
۵۴۶	یکی مطرب همی خواهم درین دم	۶۴۸	ای باغبان ای باغبان آمد خزان آمد خزان
۶۵۸	آب حیات عشق را در رگ ما روانه کن	۷۳۴	ای بانکار سوی ما نگران
۶۸۱	آرایش باغ آمد این روی چه رویست این	۷۳۲	ای بیرده دل تو قصد جان مکن
۷۱۱	آفتابا یار دیگر خانه را پر نور کن	۷۰۹	ای برادر تو چه مرغی خویشتن را باز بین
۷۳۲	آمد آمد در میان خوب ختن	۶۵۴	ای بس که از آوازش وامانده‌ام زین راه من
۶۶۳	آمده‌ام به عذر تو ای طرب و قرار جان	۷۱۴	ای ترا گردن زده آن تسخرت بر گردن
۷۶۸	آمده‌ای بیگه خامش مشین	۷۶۶	ای تو پناه همه روز محن
۷۰۸	آنچ می‌آید ز وصف این زمانم در دهن	۷۶۷	ای تو چو خورشید و شه خاص من
۷۳۸	آن خوب را طلب کن اندر میان حوران	۶۷۷	ای جانک من چونی یک بوسه به چند ای جان
۷۵۹	آن دلبر من آمد بر من	۷۱۷	ای چراغ آسمان و رحمت حق بر زمین
۶۸۲	آن ساعد سیمین را در گردن ما افکن	۷۳۳	ای خدا این وصل را هجران مکن

۶۵۲	با آن سبک روحی گل وان لطف شه برگ سمن	۶۷۹	ای در غم بیهوده رو کم ترکوا برخوان
۶۵۴	با آنک از پیوستگی من عشق گشتم عشق من	۶۹۹	ای دشمن عقل و جان شیرین
۷۴۷	با رخ چون مشعله بر در ما کیست آن	۷۳۱	ای دلارام من وای دل شکن
۶۶۱	بار نگار می کشد چون شتران مهار من	۶۸۱	ای دل چو نمی گردد در شرح زبان من
۶۸۴	با روی تو کفرست به معنی نگریدن	۷۳۸	ای دل ز شاه حوران یا قبیله صبوران
۶۹۷	باز آمد آستین فشانان	۶۵۰	ای دل شکایتها مکن تا نشنود دلدار من
۱۲۵۰	باز آمد از سلطان با طبل و علم فرمان	۷۱۵	ای دل من در هوایت همچو آب و ماهیان
۷۵۰	باز برآمد ز کوه خسرو شیرین من	۷۴۴	ای دم به دم مصور جان از درون تن
۶۶۴	باز بهار می کشد زندگی از بهار من	۶۹۸	ای دوست عتاب را رها کن
۷۵۰	باز در آمد ز راه فتنه برانگیز من	۷۴۹	ای رخ خندان تو مایه صد گلستان
۷۶۷	باز رسید آن بت زیبایی من	۶۹۷	ای روی تو نوبهار خندان
۷۵۱	باز شکستند خلق سلسله یا مسلمین	۶۹۶	ای روی مه تو شاد خندان
۷۴۹	باز فرو ریخت عشق از در و دیوار من	۷۰۲	ای ز تو مه پای کویان وز تو زهره دف زبان
۷۴۵	با عاشقان نشین و همه عاشقی گزین	۷۲۷	ای ز هجران تو مردن طرب و راحت من
۷۶۱	با من صنما دل یک دله کن	۷۳۳	ای زیان و ای زیان و ای زیان
۷۰۷	بانگ آید هر زمانی زین رواق آبگون	۷۱۰	ای زیان و ای زیان و ای زیان و ای زیان
۷۶۶	بانگ برآمد ز خرابات من	۶۹۶	ای ساقی و دستگیر مستان
۷۶۷	بانگ برآمد ز دل و جان من	۶۸۳	ای سرده صد سودا دستار چنین می کن
۷۵۸	ببردی دلم را بدادی به زاغان	۶۷۶	ای سرو و گل بستان بنگر به تهی دستان
۶۵۲	بخت نگار و چشم من هر دو نخسبد در ز من	۶۷۶	ای سنجق نصرالله وی مشعل یاسین
۷۲۱	بده آن مرد ترش را قدحی ای شه شیرین	۷۴۰	ای سنگ دل تو جان را دریای پرگر کن
۶۹۴	بر آ بر بام و اکنون ماه نو بین	۶۵۸	ای شده از جفای تو جانب چرخ دود من
۷۵۵	برای چشم تو صد چشم بد توان دیدن	۶۴۵	ای عاشقان ای عاشقان هنگام کوچست از جهان
۱۲۵۱	بر بند در دوزخ یعنی طمع خوردن	۶۹۸	ای عربده کرده دوش با من
۷۰۰	بر خیز و صیوح را برنجان	۶۷۵	ای قاعده مستان در همدگر افتادن
۶۵۴	بر گرد گل می گشت دی نقش خیال یار من	۶۷۷	ای کار من از تو زوای سیمبر مستان
۶۹۳	برو ای دل به سوی دلبر من	۷۳۷	ای محو راه گشته از محو هم سفر کن
۷۲۵	بشنو از بوالهوسان قصه میر عسسان	۷۳۶	ای مرغ آسمانی آمد گه پریدن
۷۳۰	بشنو از دل نکته های بی سخن	۶۷۸	ای نفس چو سگ آخر تا چند زنی دندان
۷۴۵	بشنیده ام که عزم سفر می کنی مکن	۷۲۵	اینک آن انجم روشن که فلک چاکر شان
۶۸۶	بفریتم دوش و پرندوش بدستان	۶۴۷	این کیست این این کیست این این یوسف ثانیست این
۷۵۸	بگویم مثالی از بن عشق سوزان	۶۴۸	این کیست این این کیست این هذا جنون العاشقین
۷۴۸	بوسه بده خویش را ای صنم سیمتن	۶۵۵	ای نور افلاک و زمین چشم و چراغ غیب بین
۷۰۸	بوی آن باغ و بهار و گلبن رعناست این	۷۱۹	ایها الساقی ادر کأس الحمیا نصف من
۶۴۶	بویی همی آید مرا ما ناکه باشد یار من	۷۵۹	ای هفت دریا گوهر عطا کن
۱۲۴۳	بهار است آن بهارست آن و یار وی نگارست آن	۷۵۱	ای هوس عشق تو کرده جهان را زبون
۶۹۲	به باغ آییم فردا جمله یاران	۶۸۰	ای یار مقامر دل پیش آ و دمی کم زن
۷۵۹	به پیش آر سغراق گلگون من	۶۵۰	ای یار من ای یار من ای یار بی زنهار من

۷۵۲	جفای تلخ تو گوهر کند مرا ای جان	۷۵۳	به جان تو که ازین دلشده کراته مکن
۷۲۳	جنتی کرد جهان را ز شکر خندیدن	۷۲۶	به خدا گل ز تو آموخت شکر خندیدن
۶۷۱	چراغ عالم افروزم نمی تابد چنین روشن	۷۲۰	به خدا میل ندارم نه به چرب و نه به شیرین
۶۷۱	چرا گوشت مسلمان در مسلمان را فریبیدن	۷۳۵	به شکر خنده بپردی دل من
۶۸۹	چرا منکر شدی ای میر کوران	۷۵۷	به صلح آمد که ترک تند عربده کن
۶۵۲	چندان بگردم گرد دل کز گردش بسیار من	۷۵۴	به من نگر بدو رخسار زعفرانی من
۷۶۲	چند بوسه وظیفه تعیین کن	۶۸۸	بیا ای مونس جانهای مستان
۶۶۵	چند گریزی ای قمر هر طرفی ز کوی من	۶۸۳	بیا بوسه به چندست از آن لعل مژمن
۷۶۲	چند نظاره جهان کردن	۶۴۳	بیا بیا دلدار من دلدار من در آ در آ در کار من در کار من
۶۷۲	چو آمد روی مبرویم کی باشم من که باشم من	۷۵۶	بیا بیا که ز هجرت نه عقل ماند نه دین
۶۷۴، ۶۷۲	چو اقم من ز عشق دل به پای دلربای من	۶۹۲	بیا ساقی می ما را بگردان
۶۹۴	چو بریندند ناگاهت ز خندان	۶۸۲	بی او نتوان رفتن بی او نتوان گفتن
۷۰۶	چون ببینی آفتاب از روی دلبر یاد کن	۶۸۰	بی جا شو در وحدت در عین فنا جا کن
۷۳۸	چون جان تو می ستانی چون شکرت مردن	۷۵۱	بیش مکن همچنان خانه در آ همچنین
۶۷۵	چون جنگ شدم جانا آن چنگ تو در واکن	۷۱۲	برده بردار ای حیات جان و جان افزای من
۷۲۵	چون خیال تو در آید به دلم رقص کنان	۷۴۰	پروانه شد در آتش گفتا که همچنین کن
۷۶۱	چون دل جانا بنشین بنشین	۶۵۳	پوشیده چون جان می روی اندر میان جان من
۷۵۴	چهار روز بیودم به پیش تو مهمان	۷۶۸	پیشتر آ ای صنم شنگ من
۷۵۵	چهار شعر یگفتم بگفتی نه به ازین	۶۶۲	تا تو حریف من شدی ای مه دلستان من
۶۷۱	چه باشد پیشه عاشق بجز دیوانگی کردن	۶۶۷	تا چه خیال بسته ای ای بت بدگمان من
۶۷۳	چه دانستم که این سودا مر ازین سان کند مجنون	۷۶۰	تازه شد ازو باغ و بر من
۶۷۳	چه دانی تو خراباتی که هست از شش جهت بیرون	۶۴۴	تا کی گریزی از اجل در ارغوان و ارغنون
۶۶۷	چهره شرمگین تو بستد شرمگان من	۶۹۲	ترا پندی دهم ای طالب دین
۷۲۲	چه شکر داد عجیب یوسف خوبی به لبان	۷۵۸	تنت زین جهان است و دل زان جهان
۷۲۸	چه نشستی دور چون بیگانگان	۷۴۲	تو آب روشنی تو درین آب گل مکن
۷۶۳	چیست با عشق آشنا بودن	۷۲۷	تو سبب سازی و دانایی آن سلطان بین
۶۶۹	حرامست ای مسلمانان ازین خانه بیرون رفتن	۶۷۳	توقع دارم از لطف تو ای صدر نکو آیین
۶۶۹	خرامان می روی در دل چراغ افروز جان و تن	۶۹۰	تو نقد قلب را از زر بیرون کن
۷۴۷	خواجه غلط کرده ای در روش یار من	۶۹۱	تو هر جزو جهان را برگذر بین
۶۵۵	خوش می گریزی هر طرف از حلقه مانی مکن	۷۵۳	توی که بدرقه باشی گهی گهی رهزن
۷۲۴	خوی با ما کن و با بی خبران خوی مکن	۷۱۳	جام پر کن ساقیا آتش بزن اندر غمان
۱۲۷۳	خیز تا رقص در آیم همه دست زنان	۷۴۱	جانا بیار باده و بختم بلند کن
۶۷۹	دانی که کجا جویی ما را بگه جستن	۷۴۴	جانا بیار باده و بختم تمام کن
۶۷۶	در پرده دل بنگر صد دختر آبستان	۷۳۸	جانا نخست ما را مرد مدام گردان
۶۸۱	در زیر نقاب شب این زنگیکان را بین	۷۳۰	جان جانهایی تو جان را برشکن
۷۱۹	در ستایشهای شمس الدین نباشم مفتن	۷۲۳	جان حیوان که ندیدست بجز کاه و عطن
۶۵۱	در غیب پر این سو مهر ای طایر چالاک من	۷۳۲	جان من جان تو جانت جان من
۷۱۳	در میان ظلمت جان تو نور چیست آن	۷۶۵	جان منی جان منی جان من

۶۸۹	شنیدی تو که خط آمد ز خاقان	۶۷۷	دروازه هستی را جز ذوق مدان ای جان
۷۲۸	شیر مردا تو چه ترسی ز سگ لاغر شان	۶۸۶	درین دم همدمی آمد خمش کن
۷۳۳	صبحدم شد زود برخیز ای جوان	۶۴۴	دزدیده چون جان می روی اندر میان جان من
۶۸۵	صد گوش نوم باز شد از راز شنودن	۷۷۰	دگر باره چو مه کردیم خرمن
۷۲۱	صنما به چشم شوخت که به چشم اشارتی کن	۷۵۲	دلا تو شهد منه در دهان رنجوران
۷۲۱	صنما بیار باده بنشان خمار مستان	۷۰۱	دلبر بیگانه صورت مهر دارد در نهان
۷۶۷	ظلمت شب پر تو ظلمات من	۶۸۷	دل خون خواره را یکباره بستان
۷۱۷	عاشقا دو چشم بگشا چار جو در خود ببین	۶۵۰، ۶۴۶	دلدار من در باغ دی می گشت و می گفت ای چمن
۷۱۹	عاشقان را مژدهای از سرفراز راستین	۶۸۴	دل دل دل تو دل مرا مرنجان
۷۰۱	عاشقان نالان چو نای و عشق همچون نای زن	۶۹۱	دل معشوق سوزیدست بر من
۶۶۸	عدو توبه و صبرم مرا امروز ناگاهان	۷۲۷	دم ده و عشوه ده ای دلبر سیمین بر من
۶۵۶	عشق تو آورد قدح پر ز بلای دل من	۶۷۹	دو چیز نخواهد بد در هر دو جهان می دان
۶۹۵	عشقست بر آسمان پریدن	۶۶۱	دوش چه خوردهای دلاراست بگو نهان مکن
۷۱۸	عشق شمس الدینست یا نور کف موسیست آن	۶۶۷	دوش چه خوردهای دلا راست بگو نهان مکن
۷۱۸	عشق شمس حق و دین کان گوهر کانست آن	۷۴۱	دیدنی چه گفت بهمن هیزم بنه چو خرمن
۶۹۸	عقل از کف عشق خورد افیون	۶۹۵	دیر آمدهای مرو شتابان
۶۶۳	عید نمای عید رای تو هلال عید من	۶۶۲	راز تو فاش می کنم صبر نماند بیش ازین
۷۰۹	عیشها تان نوش بادا هر زمان ای عاشقان	۷۲۱	راز چون با من نگوید یار من
۶۹۵	فرود آ تو ز مرکب بار می بین	۷۳۹	روز است ای دو دیده در روزنم نظر کن
۷۳۲	فقر را در خواب دیدم دوش من	۱۲۷۴	روز و شب خوش نیند بندگی و خدمت من
۶۵۷	قصد جفاها نکنی ور یکنی با دل من	۷۳۹	رو سر بنه به بالین تنها مرا رها کن
۷۰۶	کاشکی از غیر تو آگه نبود ای جان من	۷۳۴	رو قرار از دل مستان بستان
۶۵۷	کافرم از در دو جهان عشق بود خوشتر ازین	۶۷۸	رو مذهب عاشق را برعکس روشها دان
۶۸۹	کجا خواهی ز جنگ ما پریدن	۷۱۱	روی او فتوی دهد کز کعبه بر بتخانه زن
۶۵۶	کو خر من کو خر من بار بمرد آن خر من	۶۸۸	ز زخم دف کفم بردی ای جان
۷۷۲	کیف اتوب یا اخی من سکر کار جوان	۷۳۱	ساقیا برخیز و می در جام کن
۶۴۴	گر آخر آمد عشق تو گردد ز اولها فزون	۷۱۱	ساقیا چون مست گشتی خویش را بر من بزن
۶۹۱	گر اینجا حاضری سر همچنین کن	۷۶۴	ساقی من خیزد بی گفت من
۷۶۱	گر تنگ بدی این سینه من	۷۱۰	سر فرو کرد از فلک آن ماه روی سیمتن
۶۸۳	گرت هست سر ما سر و ریش بجنابان	۷۰۷	سوی بیماران خود شد شاه معروبان من
۷۶۳	گرچه اندر فغان و نالیدن	۷۶۳	سیر گشتم ز نازهای خسان
۷۳۶	گرچه بسی نشستم در نار تا به گردن	۷۴۹	سیر نشد چشم و دل از نظر شاه من
۶۸۶	گر زانک ملولی ز من ای فتنه حوران	۶۵۹	سیر نمی شوم ز تو ای مه جانفزای من
۶۶۴	گرم درآ و دم مده ساقی بردبار من	۶۵۹	سیر نمی شوم ز تو نیست جز این گناه من
۷۴۸	گفت لبم ناگهان نام گل و گلستان	۷۲۹	شاه ما باری برای کاهلان
۶۶۲	گفتم دوش عشق رای تو قرین و یار من	۷۶۴	شب که جهانست پر از لولیان
۷۳۷	گفتی مرا که چونی در روی ما نظر کن	۷۶۲	شب محنت که بد طبیب و تو افکار یاد کن
۷۲۰	گلشن بنده ستایک غرضم یق اشدر سن	۷۱۳	شمس دین بر یوسفان و نازنینان نازین

۶۷۲	نشانیهاست در چشمش نشانش کن نشانش کن	۷۳۴	مات خود را صنما مات مکن
۶۸۶	نشاید از تو چندین جور کردن	۶۸۵	ما دست ترا خواهی بخواهیم کشیدن
۷۵۵	نعیم تو نه از آنست که سیر گردد جان	۶۹۶	ما شادتریم یا تو ای جان
۷۳۰	نک بهاران شد صلا ای لولیان	۶۹۷	مالست و ز رست مکسب تن
۷۱۲	نوبهارا جان مایی جانها را تازه کن	۶۶۳	مانده شدست گوش من از پی انتظار آن
۶۸۳	نی نی به ازین باید با دوست وفا کردن	۶۶۸	مرا در دل همی آید که من دل را کنم قربان
۶۶۶	واقعهای بدیدهام لایق لطف و آفرین	۶۷۳	مرا هر دم همی گویی که برگو قطعه شیرین
۶۹۸	وقت آمد توبه را شکستن	۷۳۲	مرغ خانه با هما پر واک مکن
۶۵۱	هزارشاد الکافین هذا جزاء الصابین	۷۶۴	مست رسید آن بت بی باک من
۷۰۶	هرچه آن سرخوش کند بویی بود از یار من	۷۴۶	مست شدی عاقبت آمدی اندر میان
۷۵۲	هرچه کنی تو کرده من دان	۷۴۲	مستی و عاشقی و جوانی و جنس این
۷۰۱	هر خوشی که فوت شد از تو مباش اندوهگین	۷۱۶	مطربا بردار چنگ و لوح موسیقار زن
۶۸۵	هر شب که بود قاعده سفره نهان	۷۲۰	مطربا نرمک بزنی تا روح باز آید به تن
۷۰۹	هر صبحی ارغنونها را برنجان همچنین	۶۶۶	مطرب خوش نوای من عشق نواز همچنین
۷۲۹	هر گجاکه پانهی ای جان من	۷۵۵	مقام ناز نداری برو تو ناز مکن
۷۲۶	هر کراگشت سر از غایت برگردیدن	۷۲۶	مکن ای دوست ز جور این دلم آواره مکن
۶۶۰	هر کی ز حور پرسدت رخ بنما که همچنین	۷۵۳	مکن مکن که روا نیست بی گنه کشتن
۱۲۶۷	هرگز ندیدستم که مه آید بصورت بر زمین	۷۳۷	من از کی باک دارم خاصه که یار با من
۷۱۰	هست عاقل هر زمانی در غم پیدا شدن	۶۵۶	من خوشم از گفت خسان وز لب و لنج ترشان
۷۰۹	هست ما را هر زمانی از نگار راستین	۶۵۵	من دزد دیدم کو برد مال و متاع مردمان
۷۲۲	هله نیم مست گشتم قدحی دگر مددکن	۷۰۵	من ز گوش او بدزدم حلقه دیگر نهان
۷۲۸، ۷۲۳	همه خوردند و بختفتند و تهی گشت وطن	۶۶۰	من طربم طرب متم زهره زند نوای من
۷۲۴	هیچ باشد که رسد آن شکر و پسته من	۷۵۷	من کجا بودم عجب بی تو این چندین زمان
۶۵۸	هی چه گریزی چندین یک نفس اینجا بنشین	۶۸۱	من گوش کشان گشتم از لیلی و از مجنون
۶۴۹	هین دف بزنی هین کف بزنی کاقبال خواهی یافتن	۶۷۴	منم آن حلقه در گوش و نشسته گوش شمس الدین
۷۵۱	یا تو ترش کرده رو مایه ده شکران	۷۱۷	موی بر سر شد سپید و روی من بگرفت چین
۶۶۴	یارب من بدانمی چیست مراد یار من	۷۰۵	مهرهای از جان ربودم بی دهان و بی دهان
۷۱۲	یار خود را خوب دیدم ای برادر دوش من	۷۴۳	می آیدم ز رنگ تو ای یار بوی آن
۷۴۷	یار شو و یار بین دل شو و دلدار بین	۷۳۰	می بده ای ساقی آخر زمان
۷۲۰	یار کان رقصی کنی اندر غم خوشتر ازین	۷۴۴	می بینمت که عزم جفا می کنی مکن
۷۷۳	یا صغیر السن یا رطب البدن	۷۰۲	می پرد این مرغ دیگر در جنان عاشقان
۸۲۵	یا قمرأ طلوعه للقرین سکن	۷۶۹	می تلخی که تلخیها بدو گردد همه شیرین
۷۴۸	یک غزل آغاز کن بر صفت حاضران	۷۰۵	می گزید او آستین را شرمگین در آمدن
۷۶۰	یک قوصره پر دارم ز سخن	۷۶۵	می نروم هیچ ازین خانه من
۸۱۴	آمد خیال آن رخ چون گلستان تو	۷۰۲	نازنینی را رها کن یا شهان نازنین
۷۹۲	آن دلبر عیار جگر خواره ما کو	۶۹۱	نتانی آمدن این راه با من
۷۷۷	آن کون خرکز حاسدی عیسی بود تشویش او	۷۷۴	نحن الی سیدنا راجعون
۸۰۰	آن وعده که کرده ای مرا کو	۶۸۷	ندا آمد به جان از چرخ پیروین

۸۲۵	بوسپسی افندیمو هم محسن و هم مهر و	۸۱۶	آینه جان شده چهره تابان تو
۸۲۴	بوقلمون چند از انکار تو	۸۲۸	ابناء ربیعنا تعالو
۷۹۵	به پیشست نام جان گویم زهی رو	۱۲۶۶	از باده شب‌های تو از مستی لب‌های تو
۸۱۳	به حریفان بنشین خواب مرو	۸۰۰	از حلاوت‌ها که هست از خشم و از دشنام او
۸۲۱	به قرار تو او رسد که بود بی قرار تو	۷۹۴	ازین پستی به سوی آسمان شو
۸۱۹	به وقت خواب بگیری مرا که هین برگو	۷۸۷	اگر بگذشت روز ای جان به شب مهمان مستان شو
۷۹۶	بیای رونق گلزار ازین سو	۷۸۶	اگر نه عاشق اویم چه می‌پویم به کوی او
۷۷۶	بیدار شو بیدار شو هین رفت شب بیدار شو	۱۲۴۸	امروز به قونیه می‌خندد صد مهر و
۸۲۰	بی دل شده‌ام بهر دل تو	۸۰۴	ای برادر عاشقی را درد باید درد کو
۸۲۴	پرده بگردان و بزین ساز نو	۸۱۱	ای بکرده رخت عشاقان گرو
۸۱۶	تا که درآمد به باغ چهره گلزار تو	۸۱۰	ای بمرده هرچه جان در پای او
۸۰۷	تن مزین ای پسر خوش دم خوش کام بگو	۸۱۳	ای ترک ماه چهره چه گردد که صبح تو
۸۰۵	تو بمال گوش بربط که عظیم کاهلست او	۷۷۹	ای تن و جان بنده او بند شکر خنده او
۷۹۳	تو جام عشق را بستان و می‌رو	۷۸۳	ای تو امان هر بلا ما همه در امان تو
۷۹۳	تو کمتر خوارهای هشیار می‌رو	۷۸۱	ای تو خموش پر سخن چیست خبر بیا بگو
۸۱۴	جانا تویی کلیم و منم چون عصای تو	۸۰۳	ای جهان برهم زده سودای تو سودای تو
۸۱۲	جان ما را هر نفس بستان نو	۸۰۱	ای خراب اسرارم از اسرار تو اسرار تو
۷۸۱	جان و سر تو ای پسر نیست کسی به پای تو	۸۱۲	ای دیده من جمال خود اندر جمال تو
۸۰۲	جسم و جان با خود نخواهم خانه خمار کو	۷۹۹	ای رونق نوبهار برگو
۸۰۱	جمله خشم از کبر خیزد از تکبر پاک شو	۸۰۵	ای ز رویت تافته در هر زمانی نور نو
۷۹۱	چنگ خردم بگسل تازی من و تازی تو	۸۱۷	ای سر مردان بر گو برگو
۸۱۹	چو از سر بگیرم بود سرور او	۸۰۱	ای سنایی عاشقان را درد باید درد کو
۷۹۶	چو بگشادم نظر از شیوه تو	۷۷۷	ای شمعشع نور فلق در قبه مینای تو
۷۸۷	چو شیرین تر نمود ای جان مها شور و بلای تو	۷۸۱	ای شکران ای شکران کان شکر دارم از تو
۷۷۹	چون بجهد خنده ز من خنده نهان دارم از تو	۸۰۲	ای صبا بادی که داری در سر از یاری بگو
۸۰۷	چهره زرد مرا بین و مرا هیچ مگو	۷۹۹	ای صید رخ تو شیر و آهو
۷۸۱	چیت که هر دمی چنین می‌کشدم به سوی او	۷۹۹	ای عارف خوش کلام برگو
۷۷۵	حیلت رها کن عاشقا دیوانه شو دیوانه شو	۷۷۴	ای عاشقان ای عاشقان آنکس که بیند روی او
۷۹۶	خداوند چو تو صاحب قران کو	۷۷۷	ای عشق تو موزونتری یا باغ و سیستان تو
۷۹۳	خزان عاشقان را نوبهار او	۸۱۲	ای غذای جان مستم نام تو
۸۰۶	خنک آن جان که رود مست و خرامان بر او	۱۲۷۲	ای غم آخر علف درد تو کم نیست برو
۸۰۶	خنک آن دم که نشینم در ایوان من و تو	۸۱۵	ای کرده چهره تو چو گلزار شرم تو
۸۰۰	خوش خرامان می‌روی ای جان جان بی من مرو	۸۱۴	این ترک ماجرا ز دو حکمت برون نبو
۷۹۳	در خشکی ما بنگر وان پرده تر برگو	۸۱۰	ای همه سرگشتگان مهمان تو
۸۰۴	در خلاصه عشق آخر شیوه اسلام کو	۷۹۱	ای یار قلندر دل، دل‌تنگ چرایی تو
۷۸۲	در سفر هوای تو بی خبرم بجان تو	۷۸۵	باده چو هست ای صنم باز مگیر و نی مگو
۸۰۲	در گذر آمد خیالش گفت جان اینست او	۷۹۸	بازم صنما چه می‌فریبی تو
۷۹۷	درین رقص و درین های و درین هو	۸۲۱	بنشسته به گوشه‌ای دو سه مست ترانه گو

- ۷۸۶ دگر باره بشوریدم بدان سانم بجان تو
۷۸۸ دگر باره بشوریدم بدان سانم بجان تو
۷۸۸ دل آتش پذیر از تست برق و سنگ و آهن تو
۷۷۸ دل دی خراب و مست و خوش هر سو همی افتاد ازو
۸۲۱ دل من دل من دل من بر تو
۷۹۴ دل و جان را طریگاه و مقام او
۸۰۳ دوش خوابی دیده‌ام خود عاشقان را خواب کو
۷۹۸ دیدی که چه کرد آن پری رو
۸۱۵ رفتم به کوی خواجه و گفتم که خواجه کو
۷۸۰ روشنی خانه تویی خانه بمگذار و مرو
۱۲۷۵ ز آب چون آتش آن ساغر حمرا بر گو
۱۲۷۷ زخم عشق چو تویی را نبود هیچ رفو
۷۸۹ ز مکر حق مباش ایمن اگر صد بخت بینی تو
۸۰۵ ز من و نو شرری زاد درین دل ز چنان رو
۷۷۷ ساقی اگر کم شد میت دستار ما بستان گرو
۷۸۲ سخت خوش است چشم تو وان رخ گلفشان تو
۸۱۰ سر عثمان تو مستست برو ریز کدو
۸۰۹ سر و پا گم کند آنکس که شود دلخوش ازو
۷۸۵ سنگ شکاف می‌کند در هوس لقای تو
۸۱۷ سیر نیم سیر نی از لب خندان تو
۷۸۴ سیمبر از سیم تو سیمبرم بجان تو
۷۸۱ شب شد ای خواجه ز کی آخر آن یار تو کو
۱۲۹۵ شب مست یار بودم و درهای های او
۱۲۷۸ شربت تلخ ننوشد خرد صحت جو
۸۱۱ شکر ایزد را که دیدم روی تو
۸۱۲ صوفیانیم آمده در کوی تو
۸۰۵ طرب اندر طربست او که در عقل شکست او
۸۰۳ عاشقی بر من پریشانست کنم نیکو شنو
۷۸۲ عید نمی‌دهد فرح بی‌نظر هلال تو
۷۸۷ فقیرست او فقیرست او فقیر ابن الفقیرست او
۸۲۲ قلم از عشق بشکند چو نویسد نشان تو
۷۸۰ کار جهان هرچه شود کار تو کو بار تو کو
۷۸۴ کی ز جهان برون شود جزو جهان هله بگو
۷۹۷ گرانجانی مکن ای یار برگو
۸۰۷ گر رود دیده و عقل و خرد و جان تو مرو
۷۹۰ گشتست طپان جانم ای جان و جهان برگو
۸۱۸ مرا اگر تو نیایی به پیش یار بجو
۷۷۵ مستی ببینی راز دان می‌دانک باشد مست او
- ۸۱۱ مطربا اسرار ما را بازگو
۸۱۷ مطرب مهتاب رو آنچ شنیدی بگو
۸۱۸ من آن نیم که بگویم حدیث نعمت او
۸۰۸ من غلام قمرم غیر قمر هیچ مگو
۷۸۵ من که ستیزه‌روترم در طلب لقای تو
۸۱۲ می‌دوید از هر طرف در جست و جو
۸۰۵ ناله‌ای کن عاشقانه درد محرومی بگو
۷۷۶ نبود چنین مه در جهان ای دل همینجا لنگ شو
۷۸۶ ندیدم در جهان کس را که تا سر بر نمودست او
۷۸۹ نمی‌گفتی مرا روزی که ما را یار غاری تو
۸۱۶ نشیند آتشم چو ز حق خاست آرزو
۸۲۰ نور دل ما روی خوش تو
۷۷۸ والله ملولم من کنون از جام و سغراق و کدو
۸۱۶ هان ای جمال دلبر ای شاد وقت تو
۷۹۰ هر شش جهت ای جان منقوش جمال تو
۸۱۹ هزار باز کشیدست عشق کافر خو
۸۰۹ هله ای شاه میبچان سر و دستار مرو
۸۲۲ هله ای طالب سمو بگداز از غمش چو مو
۸۲۳ هله طبل وفا بزنی که پیامد اوان تو
۷۹۱ هم آگه و هم ناکه مهمان من آمد او
۸۰۸ همه خوردند و برفتند و بماندم من و تو
۷۸۳ هین کز و راست می‌روی باز چه خورده‌ای بگو
۸۷۷ آمد آمد نگار پوشیده
۸۵۴ آمد مه و لشکر ستاره
۸۳۵ آمد یار و بر کفش جام میی چو مشعله
۸۶۷ آن آتشی که داری در عشق صاف و ساده
۸۷۰ آن دم که در رباید باد از رخ تو پرده
۱۲۵۹ آن سفره بیار در میان نه
۸۵۷ آن سفره بیار و در میان نه
۸۴۷ آن عشق جگر خواره کز خون شود او فربه
۸۴۴ آن یار غریب من آمده سوی خانه
۸۴۲ از انبهی ماهی دریا بنهان گشته
۸۶۸ از بس که مطرب دل از عشق کرد ناله
۸۴۴ امروز بت خندان می‌بخش کند خنده
۸۲۹ امروز مستان را نگر در مست ما آویخته
۱۲۵۰ امروز منم احمد نی احمد پارینه
۸۴۶ امروز من و باده وان یار پری‌زاده
۸۴۷ ای آنک ترا ما ز همه کون گزیده

۸۵۶	ای گشته دلت چو سنگ خاره	۸۵۱	ایا خورشید بر گردون سواره
۸۷۲	ای مه و ای آفتاب پیش رخت مسخره	۸۷۳	ایا دلی چو صبا ذوق صبحها دیده
۸۶۶	اینجا کیست پنهان دامان من گرفته	۸۳۲	ای از تو خاکی تن شده تن فکرت و گفتن شده
۸۶۰	این چه باد صرصرست از آسمان پویان شده	۸۷۰	ای از تو من برسته ای هم توام بخورده
۸۵۷	ای نقد ترا زکات نسیه	۸۵۰	ایا گم گشتگان راه و بی راه
۸۳۱	این کیست این این کیست این در حلقه ناگاه آمده	۸۶۵	ای بخاری را تو جان پنداشته
۸۳۱	این کیست این، این کیست این شیرین و زیبا آمده	۸۴۶	ای بر سر بازاری دستار چنان کرده
۸۴۸	این کیست چنین مست ز خمار رسیده	۸۶۰	ای به میدانهای وحدت گوی شاهی باخته
۸۴۹	این نیمشبان کیست چو مهتاب رسیده	۸۵۵	ای بی تو حیاتها فسرده
۸۷۲	ای همه منزل شده از تو ره بی ره	۸۶۹	ای پاک از آب و از گل پایی درین گلم نه
۸۳۳	باده بده باد مده وز خودمان یاد مده	۸۳۴	ای تو برای آب رو آب حیات ریخته
۸۷۱	باده بده ساقیا عشو و بادم مده	۸۴۳	ای جان تو جانم را از خویش خبر کرده
۸۶۷	باز آمد آن مغنی با چنگ ساز کرده	۱۲۵۳	ای جان مرا از غم و اندیشه خریده
۸۳۹	باز زر غم و بی زر غم آخر غم باز به	۸۳۳	ای جان و دل از عشق تو در بزم تو پا کوفته
۸۶۲	بده آن باده جانی که چنانیم همه	۸۳۰	ای جبرئیل از عشق تو اندر سما پا کوفته
۸۳۶	برانم کز دل و دیده شوم بیزار یکبار	۸۴۶	ای جنبش هر شاخی از لون دگر میوه
۸۴۱	بربند دهان از نان کامد شکر روزه	۱۲۵۷	ای چشم و چراغ هر دو دیده
۸۶۸	برچه ز خواب و بنگر صبحی دگر دمیده	۸۴۴	ای خاک کف پایت رشک فلکی بوده
۸۷۶	برو برو که به بز لایقست بزغاله	۸۶۳	ای خداوند یکی یار جفاکارش ده
۸۳۶	به لاله دوش نسرین گفت برخیزیم مستانه	۱۲۵۸	ای درد دهندهام دوا ده
۸۵۰	بیا دل بر دل درد من نه	۸۴۷	ای دلبر بی صورت صورت تگر ساده
۸۴۵	بی برگی بستان بین کامد دی دیوانه	۸۴۵	ای دل به کجایی تو آگاه هبی یا نه
۸۶۴	پیش جوش عفو بی حد تو شاه	۸۴۶	ای دل تو بگو هستم چون ماهی بر تابه
۸۶۶	پیغام زاهدان را کامد بلای توبه	۸۵۸	ای دو چشم جادوان را نکته ها آموخته
۸۶۰	تا چه عشقست آن صنم را با دل پر خون شده	۸۵۶	ای دوش ز دست ما رهیده
۸۷۵	تو ندیده گشته و ما را بکرده نادیده	۸۵۳	ای دیده راست راست دیده
۱۲۷۲	جام بر دست به ساقی نگرانیم همه	۸۵۸	ای روز مبارک و خجسته
۸۵۵	جان آمده در جهان ساده	۸۴۳	ای روی تو رویم را چون قمر کرده
۸۶۵	جسته اند دیوانگان از سلسله	۸۵۹	ای ز گلزار جمالت یاسمین پا کوفته
۸۶۰	چشم بگشا جانها بین از بدن بگریخته	۸۵۸	ای ز هجران زمین و آسمان بگریسته
۸۵۰	چنین می زن دو دستک تا سحرگاه	۸۵۸	ای ز هندوستان زلفت رهنان برخاسته
۱۲۹۶، ۸۷۳	چو آفتاب برآمد ز قمر آب سیاه	۸۵۹	ای سزاندازان همه در عشق تو پا کوفته
۸۵۲	چو بیگاهست و باران خانه خانه	۸۷۱	ای صد هزار خرمنها را بسوخته
۸۳۸	چو در دل پای بنهادی بشد از دست اندیشه	۸۴۸	ای طبل رحیل از طرف چرخ شنیده
۸۷۴	چو مست روی توأم ای حکیم فرزانه	۸۳۲	ای عاشقان ای عاشقان دیوانهام کو سلسله
۸۵۳	خدایا رحمت خود را به من ده	۱۲۶۲	ای فتنه انگیزخته صد جان بهم آمیخته
۸۵۱	خدایا مطربان را انگبین ده	۸۶۸	ای کهربای عشقت دل را به خود کشیده
۸۷۶	خلاصه دو جهانست آن پری چهره	۸۶۹	ای گرد عاشقان از رشک تخته بسته

۸۵۶	ماییم قدیم عشق باره	۸۷۶	خوش بود فرش تن نور دیده
۸۵۷	ماییم و دو چشم و جان خیره	۸۲۵	دایم پیش خود نهی آینه را هر آینه
۸۵۲	میبارک باد آمد ماه روزه	۸۶۷	در خانه دل ای جان آن کیست ایستاده
۸۳۷	مرا گویی که چونی تو لطیف و لمتر و تازه	۸۴۳	دل دست به یک کاسد با شهره صنم کرده
۸۴۴	مستی ده و هستی ده ای غمزه خماره	۸۷۴	دلچسپو دیده و تو چون خیال در دیده
۸۶۲	مشنو حیلست خواجه هله ای دزد شبانه	۸۴۳	دیدم رخ ترسا را با ما چو گل اشکفته
۸۷۷	مطرب جانهای دل برده	۸۶۹	دیدم نگار خود را می کشت گرد خانه
۸۷۴	مقام خلوت و یار و سماع و تو خفته	۸۵۴	دیدم که چه کرد آن یگانه
۸۵۲	مکن راز مرا ای جان فسانه	۸۷۷	رخ نفسی بر رخ این مست نه
۸۴۱	من بیخود و تو بیخود ما را کی برد خانه	۸۴۹	رندان همه جمعند درین دیر مغانه
۸۳۹	من سرخوش و تو دلخوش غم بی دل و بی سر به	۸۶۶	روز ما را دیگران را شب شده
۸۳۹	ناگاه درافندم زان قصر و سراپرده	۸۴۶	روزی تو مرا بینی میخانه درافتاده
۸۴۰	ناموس مکن پیش آای عاشق بیچاره	۸۳۷	ز بردا برد عشق او چو بشنید این دل پاره
۸۴۰	هر روز پری زادی از سوی سراپرده	۸۷۵	ز لقمهای که بشد دیده ترا پرده
۸۴۵	هر روز فقیران را هم عید و هم آدینه	۱۲۴۵	ز نور عقل کل عقلم چنان دنگ آمد و خیره
۸۴۷	هر موی من از عشقت بیت و غزلی گشته	۸۳۸	زهی بزم خداوندی زهی میهای شاهانه
۸۳۹	هشیار شدم ساقی دستار به من واده	۸۷۲	ساقی جان غیر آن رطل گرانم مده
۸۴۹	هلا ساقی بیا ساغر مرا ده	۸۳۳	ساقی فرخ رخ من جام چو گلنار بده
۸۷۷	هل طرباً لعاشق و افقه زمانه	۸۳۷	سر اندازان همی آیی نگارین جگر خواره
۸۶۱	هله بحری شو و در رو مکن از دور نظاره	۸۳۸	سر اندازن همی آیی ز راه سینه در دیده
۸۶۲	هله صیاد نگویی که چه دامست و چه دانه	۱۲۶۴	سلطان خوبان را نگر مست از خرابات آمده
۸۴۱	یارب چه کسست آن مه یارب چه کسست آن مه	۸۵۱	سماع آمد هلا ای یار برجه
۸۳۴	یار جلا حصیده مجبته و مبخله	۸۶۲	سوی اطفال بیامد به کرم مادر روزه
۸۷۷	یارشا فدیتنه من ز من رأیتنه	۸۳۵	شحنه عشق می کشد از دو جهان مصادره
۸۵۵	یک جام ز صد هزار جان به	۸۶۳	صد خمارست و طرب در نظر آن دیده
۸۳۱	یکچند رندند این طرف در ظل دل پنهان شده	۸۶۳	صنما از آنچه خوردی بهل اندکی به ما ده
۸۳۷	یکی ماهی همی بینم برون از دیده در دیده	۸۷۸	طوبی لمن آواه سر فؤاده
۸۷۸	قدیتک یاستی الناسیه	۸۷۵	عجب دلی که به عشق بتست پیوسته
۱۱۱	ورد البشیر مبشراً ببشاره	۸۶۴	عشق بین با عاشقان آمیخته
۸۹۸	آب تو ده گسسته را در دو جهان سقا تویی	۸۶۵	عشق تو از بس کشش جان آمده
۱۰۱۷	آتشینا آب حیوان از کجا آورده ای	۸۵۲	فریاد ز یار خشم کرده
۱۰۳۱	آخر ای دلبر تو ما را می نجویی اندکی	۸۶۶	قربانه باز دانا هشی دار آبگینه
۱۱۴۳	آخر چه شود یارا بر من نظر اندازی	۸۳۵	کجا شد عهد و پیمانی که کردی دوش با بنده
۱۰۰۱	آخر گل و خار را بدیدی	۸۷۴	که بوده است ترا دوش یار و همخواه
۸۸۵	آخر مراعاتی یکن مر بی دلان را ساعتی	۸۴۰	کی باشد من با تو باده بگر و خورده
۱۲۷۷	آدمی جوید دایم کسی و پر هنری	۸۶۱	کی بود خاک صنم با خون ما آمیخته
۱۱۹۰	آدمی جوید دایم کسی و پر هنری	۸۷۰	گل را نگر ز لطف سوی خار آمده
۱۰۶۰	آفتابا سوی مرویان شدی	۱۲۶۶	ما جمله مهجوران شده در خوابگاه پنهان شده

۸۸۱	از دار ملک لم یزل ای شاه سلطان آمدی	۱۱۷۴	آمد بهار ای عاشقان تاگل کند جلوه گری
۱۰۶۷	از دلبر نهانی گر بوی جان بیانی	۱۰۸۱	آمد ز نای دولت بار دگر نوایی
۱۲۶۷	از سر روزنه سحر گفت بسخره مهی	۹۴۱	آمد مه ما مستی دستی فلکا دستی
۱۱۹۵	از صفت آینه گر به صفا در رسی	۸۹۵	آمدهای که راز من بر همگان بیان کنی
۱۱۷۱، ۱۰۰۴	از قصه حال ما نپرسی	۱۲۳۶	آن به که مرا نمکین نکنی
۱۱۹۵	از کجا آمدهای می دانی	۱۰۶۶	آنچه در سینه نهان می داری
۹۴۴	از مرگ چه اندیشی چون جان بقا داری	۱۱۹۱	آنچنان حسن کجا باشد در هر چینی
۱۲۰۷	از مه من مست دو صد مشتری	۱۱۹۴	آنچه در سینه نهان می داری
۹۵۳	از هر چه ترنجیدی با دل تو بگو حالی	۹۴۷	آن چهره و پیشانی شد قبله حیرانی
۱۱۴۴	از هر چه تو رنجیدی با دل تو بگو حالی	۱۰۹۶	آن دل که گم شدست هم از جان خویش جوی
۱۰۲۴	از هوای شمس دین بنگر تو این دیوانگی	۱۰۸۳	آن دم که دل کند سوی دلبر اشارتی
۹۷۰	ازین تنگین قفص جانا پریدی	۱۰۰۲	آن راکه به لطف سر بخاری
۱۱۳۲	ازین درخت بدان شاخ و بر نمی بینی	۹۳۶	آن زلف مسلسل را گر دام کنی حالی
۱۲۲۴	اسکان قلبی علیکم ثنائی	۱۱۴۶	آن سید عشاق چه از وجه حقیقی
۱۱۸۰	اشتر مست مست من بس نکند ز عفی	۱۰۰۹	آن شمع چو شد طرب فزایی
۹۳۵	افتاد دل و جانم در قفص طاری	۹۰۶	آنک بخورد دم به دم سنگ جفا صد مینی
۹۴۹	افند کلیمی را ز زحمت ما چونی	۱۰۸۶	آن لحظه کافتاب و چراغ جهان شوی
۱۰۲۵	اقتلونی یا ثقاتی ان فی قتلی حیاتی	۹۴۹	آن ماه همی تابد بر چرخ و زمین یانی
۹۱۸	اگر آب و گل ما را چو جان و دل پزی بودی	۱۰۷۰	آن مه چو در دل آید او را عجب شناسی
۹۱۴	اگر الطاف شمس الدین بدیده بر فتادستی	۱۱۷۱	آن مهر سپهر لایزالی
۹۱۵	اگر امروز دلدارم کند چون دوش بدمستی	۱۲۱۲	آوخ آوخ چو من وفا داری
۱۰۵۳	اگر امشب بر من باشی و خانه نروی	۹۹۶	آورد خبر شکرستایی
۱۰۳۸	اگر او ماه مستی شب من روز شدستی	۹۳۵	آورد طبیب جان یک طبله ره آوردی
۱۱۳۲	اگر بخشم شود چرخ هفتم از تو بری	۱۰۱۷	آه از آن رخسار برق انداز خوش عیارهای
۹۳۰	اگر بی من خوشی یار به صد دامن چه می بندی	۱۰۶۵	آه از عشق جمال حوری
۱۱۸۶	اگر ت مراد باشد که نمیری و بمانی	۸۹۳	آه چه دیوانه شدم در طلب سلسله ای
۱۱۱۹	اگر تو مست شرابی چرا حشر نکنی	۱۱۹۶	آه چه شیرین بتست در تنق زرکشی
۱۱۳۹	اگر تو همره بلبل ز بهر گلزاری	۸۹۷	آه خجسته ساعتی که صنما به من رسی
۱۱۱۸	اگر تو یار نداری چرا طلب نکنی	۱۰۲۲	آه کان سایه خدا، گو هر دلی پرمایه ای
۱۱۳۸	اگر جاماس و لقمانی و گر تو ماه کنعانی	۱۰۹۷	آه که چه شیرین بتست در تنق زرکشی
۱۲۲۴	اگر چه لطیفی و زیبا لقایی	۱۱۰۴	آه که دلم برد غمزه های نگاری
۹۷۵	اگر خورشید جاویدان نگشتی	۱۱۵۳	ای النیروز مسرور الجنانی
۹۶۷	اگر درد مرا درمان فرستی	۱۱۳۸	اخلائی اخلائی صفوتی عند مولائی
۱۱۳۱	اگر دمی بگذاری هوا و نااهلی	۱۱۵۶	ادر کاساودعنی عن فتوتی
۱۱۱۷	اگر ز حلقه این عاشقان کران گیری	۹۳۸	از آتش ناپیدا دارم دل بریانی
۹۱۰	اگر زهرست اگر شکر چه شیرینست بیخوشی	۸۸۶	از بامدادان ساغری پر کرد خوش خمارهای
۱۱۵۲	اگر سلطان ما را بنده باشی	۱۰۷۰	از بهر مرغ خانه چون خانه ای بسازی
۱۲۴۱	اگر سوزد درون تو چو عود خام ای ساقی	۱۱۰۶	از پگهای یار زان عفار سمایی

۱۲۳۲	ای آنکه از چهل اندر مماتی	۹۱۹	اگر گلهای رخسارش از آن گلشن بختدیدی
۸۸۰	ای آنکه بر اسب بقا از دیر فانی می روی	۱۱۵۴	اگر مخدوم من اندر پرستی
۱۲۰۱	ای آنکه در دلی چه عجب دل گشاستی	۱۱۱۰	اگر مرا تو ندانی بپرس از شب تاری
۱۲۹۰	ای آنکه در دلی چه عجب دلگشاستی	۹۷۸	اگر یار مرا از من بر آری
۱۲۶۲	ای آنکه ما را از زمین بر چرخ اخضر می کشی	۹۱۷	اگر یار مرا از من غم و سودا نبایستی
۱۲۶۳	ای آنکه ما را می کشی بس بی محابا می کشی	۱۱۳۷	الا امروز دلدارم کند چون دوش بدمستی
۱۰۸۳	ای آنکه مرا تو به از جان و دیده ای	۱۱۵۳	الا ای آب حیوان از نوایی
۱۱۵۴	ایا ای جام کوته چشم فانی	۹۲۶	الا ای جان جان جان چو می بینی چه می پرسی
۱۱۵۴	ایا ای دل غلام شمس دینی	۹۳۳	الا ای جان قدس آخر به سوی من نمی آیی
۱۱۵۵	ایا ای فرزات ذوالجلالی	۱۲۴۱	الا ای شاه یغمائی شدم پر شور و شیدایی
۱۲۰۳	ایا به علم ثبات کرم ترا دعوی	۹۳۲	الا ای نقش روحانی چرا از ما گریزانی
۱۲۵۵	ایا خوبی که در جانها مقیمی	۹۳۲	الا ای یوسف مصری ازین دریای ظلمانی
۱۰۸۳	ای از جمال حسن تو عالم نشانه ای	۱۱۵۵	الا من عشق تشریفی و عیدی
۱۱۲۵	ایا مری جان از صدا جان چونی	۱۲۲۳	الامیر خوبان هلا تا نرنجی
۹۲۰	ایا نزدیک جان و دل چنین دوری روا داری	۱۲۳۱	الا هات حمرا کالندمی
۹۴۸	ای باغ همی دانی کز باد کی رقصانی	۱۱۲۷	الا یا صاحب الذار رأیت الحسن فی الجاری
۱۲۵۹	ای بانگ و صلا ی آن جهانی	۱۱۷۴	الحمد لله الذی کاندلر دو عالم اوست حی
۱۰۲۴	ای بداده دیده های خلق را حیرانی	۱۱۷۵	الحمد لله کز کرم ما دگر در ساختی
۱۰۸۰	ای برده اختیارت تو اختیار مایی	۹۵۹	امروز درین شهر نفیرست و فغانی
۱۱۴۷	ای برده به غارت دلم از فطرت اولی	۱۱۴۹	امروز ز سودای شب دوش رهیدی
۹۴۶	ای بر سر بازارت صد خرقة بز ناری	۹۶۰	امروز سماعست و شرابست و صراحی
۹۴۷	ای بر سر و پا گشته داری سر حیرانی	۹۵۹	امروز سماعست و مدامست و سقایی
۹۴۷	ای بر سر هر سنگی از لعل لب نوری	۹۴۴	امشب بریان را من تا روز به دلداری
۱۰۹۱	ای پس فراز و شیب که کردم طلب گری	۹۰۹	امیر دل همی گوید ترا اگر تو دلی داری
۹۳۹	ای بود تو از کی نی وی ملک تو تا کی نی	۱۰۵۹	اندر آ در خانه یار ساعتی
۱۰۶۴	ای بهار سبز و تر شاد آمدی	۱۰۷۸	اندر شکست جان شد پیدا لطیف جانی
۹۹۸	ای بی تو حرام زندگانی	۱۰۸۲	اندر قمارخانه چون آمدی به بازی
۱۰۰۹	ای بی تو محال جان فزایی	۱۰۷۲	اندر مضاف ما را در پیش رو سپر نی
۹۴۳	ای پرده در پرده بنگر که چها کردی	۱۰۹۳	اندر میان جمع چه جانست آن یکی
۱۰۱۹	ای تو جان صد گلستان از سمن پنهان شدی	۱۰۹۳	ای آسمان که بر سر ما چرخ می زنی
۱۱۰۱	ای تو ز خوبی خویش آینه را مشتری	۸۸۴	ای آفتاب سرکشان با کهکشانش آمیختی
۸۸۶	ای تو ملول از کار من من تشنه تر هر ساعتی	۱۰۶۸	ای آنک امام عشقی تکبیر کن که مستی
۹۵۸	ای جان گذر کرده ازین گنبد ناری	۸۸۱	ای آنک اندر باغ جان آلاحقی بر ساختی
۱۰۸۹	ای جان و ای دو دیده بینا چگونه ای	۹۶۱	ای آنک به دلها ز حسد خار خلیدی
۹۴۶	ای جان و جهان آخر از روی نکوکاری	۱۰۱۱، ۱۰۰۱، ۱۰۰۰	ای آنک تو خواب ما بیستی
۱۰۰۴	ای جان و جهان چه می گریزی	۱۰۰۵	ای آنک تو شاه مطربانی
۱۰۰۳	ای چشم و چراغ شهر یاری	۱۰۷۵	ای آنک جان ما را در گلشکر کشیدی
۱۰۸۱	ای چنگیان غیبی از راه خوش نوایی	۱۰۷۸	ای آنک جمله عالم از تست یک نشانی

۹۰۳	ای زده مطرب غمت در دل ما ترانه‌ای	۱۰۷۴	ای حیل‌هات شیرین تاکی مرا فربیدی
۱۱۷۱، ۹۹۷	ای ساقی باده معانی	۱۲۱۳	ای خجل از تو شکر آزادی
۱۰۸۷	ای ساقی که آن می احمر گرفته‌ای	۱۰۱۳	ای خدایی که مفرح بخش رنجوران تویی
۹۴۲	ای ساکن جان من آخر به کجا رفتی	۱۱۴۶	ای خسرو خوبان دو عالم بحقیقی
۹۴۰	ای سوخته یوسف در آتش یعقوبی	۹۵۳	ای خواجه تو چه مرغی نامت چه چراشایی
۱۰۸۶	ای سیر گشته از ما ما سخت مشتبی	۹۳۹	ای خواجه سلام‌علیک از زحمت ما چونی
۹۵۰	ای شادی آن روزی کز راه تو باز آیی	۱۰۲۲	ای خوشا عیشی که باشد ای خوشا نظاره‌ای
۱۱۴۷، ۹۶۲	ای شاه تو ترکی عجمی وار چرای	۱۰۶۷	ای خیالی که به دل می‌گذری
۱۱۷۶	ای شاه شاهان جهان الله مولانا علی	۹۴۰	ای خیره نظر در چو پیش آ و بخور آبی
۹۳۷	ای شاه مسلمانان وی جان مسلمانی	۸۸۸	ای داده جان را لطف تو خوشتر ز مستی حالتی
۱۰۵۳	ای شه جاودانی وی مه آسمانی	۱۱۷۲	ای داده مرا بلند حالی
۸۸۷	ای شهسوار خاص یک کز عالم جان تاختی	۱۰۵۸	ای درآورده جهانی را ز پای
۱۱۰۴	ای صنم گلزاری چند مرا آزاری	۱۱۴۷	ای در طلب راحت ابدان افندی
۹۴۴	ای صورت روحانی امروز چه آوردی	۸۷۹	ای در طواف ماه تو ماه و سپهر مشتری
۱۰۹۱	ای عشق پرده در که تو در زیر چادری	۱۰۴۵	ای دریا در این خانه دمی بگشودی
۱۰۸۹	ای عشق کز قدیم تو با ما یگانه‌ای	۹۴۷	ای دشمن عقل من وی داروی بیهوشی
۱۱۴۳	ای قبله پیشانی صد قبله جانانی	۱۳۱۲	ای دل از محنت و بلا داری
۱۰۱۱	ای قلب و درست را روایی	۱۰۰۴	ای دلبر بی‌دلان صوفی
۱۱۹۷	ای کاروان منزل آخر چه باز داری	۱۱۴۳	ای دلبر مه رویان از رحمت ما چونی
۱۰۹۵	ای کاشکی تو خویش زمانی بدانی	۹۵۳	ای دل به ادب بنشین بر خیز ز بدخوبی
۱۰۷۵	ای کرده رو چو سر که چه گردد از بخندی	۹۰۱	ای دل بی‌قرار من راست بگو چه گوهری
۱۲۱۳	ای که اندر میان غوغایی	۹۵۴	ای دل تو درین غارت و تاراج چه دیدی
۱۱۷۹	ای که به قصد نیم شب بسته نقاب آمدی	۱۰۹۹	ای دل چون آهنت بوده چو آینه‌ای
۸۹۶	ای که به لطف و دلبری از دو جهان زیاده‌ای	۱۲۰۱، ۱۰۸۵	ای دل ز بامداد تو بر حال دیگری
۱۰۵۲	ای که تو چشمه حیوان و بهار چمنی	۱۱۹۸	ای دل ز جان گذر کن تا جان جان ببینی
۱۱۰۱	ای که تو عشاق را همچو شکر می‌کشی	۸۹۱	ای دل سرگشته شده در طلب باوه روی
۱۰۲۰	ای که جانها خاک پایت صورت اندیش آمدی	۱۲۰۷	ای دل سرمست کجا می‌پری
۱۱۸۰	ای که خلیل من تویی بهر خدا جکی جکی	۸۸۹	ای دل نگویی چون شدی و عشق روز افزون شدی
۱۲۱۴	ای که درد مرا تو درمانی	۱۰۶۶	ای دلی کز گلشکر پرورده‌ای
۱۲۰۸	ای که ز تن تنگ قفس می‌پری	۱۲۰۷	ای دل یک لحظه چو دیوان شوی
۹۰۴	ای که غریب آتشی در دل و جان مازدی	۹۳۵	ای دوست ز شهر ما ناگه به سفر رفتی
۹۰۱	ای که لب تو چون شکر هان که قرابه نشکنی	۱۰۲۵	ای دهان آلوده جانی، از کجا می‌خورده‌ای
۱۲۱۴	ای که مستک شدی و نیکویی	۹۹۴	ای دیده زمن زبون نگشتی
۱۰۷۱	ای گوهر خدایی آینه معانی	۱۲۸۳	ای رخ تو حسرت ماه و پری
۱۱۷۰	ای لعل لب ترا بهای	۸۸۰	ای روفق هر گلشنی وی روزن هر خانه‌ای
۹۵۶	ای ماه اگر باز برین شکل بتایی	۱۰۱۳	ای رها کرده تو باغی از پی انجیر کی
۱۲۰۲	ای ماه روی با لب خندان خوش آمدی	۱۱۷۶	ای رهنمای مؤمنان الله مولانا علی
۱۰۷۲	ای مبدعی که سگ را بر شیر می‌فزایی	۱۲۸۲	ای ز در رحمت هر نفسی نعمتی

۹۰۰	باز چه شد ترا دلا باز چه مکر اندری	۱۱۷۷	ای مرغ خوش الحان بخوان الله مولانا علی
۱۱۰۰	باز رهان خلق را از سر و از سرکشی	۱۱۴۴	ای مرغ عجب پیران از بند تو آزادی
۱۲۳۵	باز شنیدم بوی افندی	۱۰۸۸	ای مرغ گیر دام نهانی نهادهای
۱۰۶۱	باز گردد عاقبت این در بلی	۱۰۱۹	ای ملامتگر تو عاشق را سبک پنداشتی
۱۰۰۰	بازم صنما چه می فریبی	۹۶۰	ای مونس ما خواجه ابوبکر ربابی
۱۰۸۲	با صد هزار دستان آمد خیال یاری	۱۰۱۷	ای مهبی کندر نکویی از صفت افزوده‌ای
۹۹۵	باغست و بهار و سرو عالی	۱۰۹۵	ای نای بس خوشست کز اسرار آگهی
۱۰۶۱	با من ای عشق امتحانها می کنی	۱۰۹۲	ای نای خوش نوای که دلدار و دلخوشی
۸۸۵	بانگی عجب از آسمان در می رسد هر ساعتی	۱۱۷۵	این بار من یکبارگی از خویشی دارم نفرتی
۱۰۱۴	بانگ می زن ای منادی بر سر هر رسته‌ای	۱۰۱۹	این چه چترست این که بر ملک ابد بر داشتی
۱۰۶۰	با وفاتر گشت یارم اندکی	۱۱۹۵	این دل من سوی شاه نیک تو مستعجلی
۱۰۵۹	با وفا یارا جفا آموزشی	۱۰۱۵	ای نرفته از دل من اندر آشاد آمدی
۹۴۰	با هر کی تو در سازی می دانک نیاسایی	۸۸۰	این عشق گردان کوبه کو بر سر نهاده طبله‌ای
۹۰۱	با همگان فضولکی چون که به ما ملولکی	۱۲۵۹	ای نفس تو شد گنه فرایی
۱۰۱۲	با یار بساز تا توانی	۱۰۷۰	ای نوبهار خندان از لامکان رسیدی
۱۱۰۸	ببرد عقل و دلم را براق عشق معانی	۱۱۷۵	ای نور چشم عقل و جان بر تخت دل سلطان نویی
۱۱۳۴	ببست خواب مرا جاودانه دلداری	۱۲۸۹	ای نور چشم و دلها چون چشم پیشوایی
۹۶۶	ببین این فتح ز استفتاح تاکی	۹۹۷	ای وصل تو آب زندگانی
۱۲۰۵	بپاک مجلس عشقست و صحبت ساقی	۱۰۰۵	ای وصل تو اصل شادمانی
۹۲۶	بتاب ای ماه بر یارم بگو یارا اغا بوسی	۸۸۲	ای بار اگر نیکو کنی اقبال خود صد تو کنی
۱۲۲۶	بتاگر تو ما را ببینی ندانی	۹۴۲	ای یار غلط کردی با یار دگر رفتی
۱۰۳۷	بت من به طعنه گوید چه میان ره فتادی	۱۰۰۰	ای یار یگانه چند خسی
۱۰۳۶	بت من ز در درآمد به مبارکی و شادی	۸۸۳	ای یوسف خوش نام هی در ره میایی هم‌رهی
۱۱۱۲	بجان تو ای طایبی که سوی ما باز آیی	۹۹۵	با این همه مهر و مهربانی
۱۱۲۸	بجان تو که بگویی وطن کجا داری	۱۰۷۹	با تو عتاب دارم جانا چرا چنینی
۱۳۶۹	بجانب غیب باری بسفر برید باری	۱۲۳۲	با چرخ گردان تیره هوایی
۱۱۳۱	بچه بچه ز جهان تا شه جهان باشی	۱۰۵۵	با چنین رفتن به منزل کی رسی
۱۱۲۸	بحق آنک تو جان و جهان جاننداری	۱۲۵۳	باد آمد و با بید همی گوید هی هی
۱۰۳۶	بخدا کسی نجنید چو تو تن زنی نجنیبی	۱۰۶۵	باد بین اندر سرم از بادهای
۹۶۳	بخوردم از کف دلبر شرابی	۱۰۰۷	با دل گفتم چرا چنینی
۱۱۳۴	بداد پندم استاد عشق از استادی	۱۲۰۸	باده ده ای ساقی هر متقی
۱۰۳۰	بده ای دوست شرابی که خدایست خدایی	۱۱۹۳	بار دیگر حیلتی بر ساختی
۱۰۵۲	بده ای کف ترا قاعده لطف افزایی	۱۰۵۷	بار دیگر عزم رفتن کرده‌ای
۹۸۲	بدید این دل درون دل بهاری	۱۰۱۸	بار دیگر ملتی بر ساختی بر ساختی
۹۲۲	بر آ بر بام ای عارف بکن هر نیم شب زاری	۱۱۷۷	باز اکنون بشنوز من یرلی یرلی یرلی
۹۹۸	برچه که بهار زد صلابی	۱۰۷۶	باز آمدی که ما را در هم زنی بشوری
۷۴	بر چشمه ضمیرت کرد آن پری وثاقتی	۸۹۹	باز ترش شدی مگر یار دگر گزیده‌ای
۱۲۵۴	بر چه که رسیدند رسولان بهاری	۱۰۶۲	باز چون گل سوی گلشن می روی

۹۷۶	به بخت و طالع ما ای افندی	۹۵۴	برخیز که جانست و جهانست و جوانی
۱۱۵۸	به پیش شمس دین چون اندر آیی	۱۱۵۰	برخیز که شورید خرابات افندی
۹۷۰	به تن اینجا به باطن در چه کاری	۹۶۱	برخیز که صبحست و صبحست و سکاری
۹۸۱	به تن با ما به دل در مرغزاری	۱۱۴۸	برخیز و برون آ ز دل ای ماه نهانی
۹۸۰	به جان تو پس گردن نخاری	۱۰۱۰	برخیز و بزن یکی نوایی
۱۲۲۵	به چنگت چو خواهی که در را ببندی	۱۱۹۶	بر در خانه منم ای مد و ای مشتری
۱۰۳۳	به چه روی پشت آرم به کسی که از گزینی	۹۱۱	بر دیوانگان امروز آمد شاه پنهانی
۱۰۴۹	به حق و حرمت آنک همگان را جانی	۱۱۳۵	برست جان و دلم از خودی و از هستی
۱۱۰۸	به خاک پای تو ای مه هر آن شبی که بتابی	۱۰۴۰	برسید لک لک جان که بهار شد کجایی
۱۱۵۸	به دام زلف چون دام افندی	۹۷۱	برفتم ای عقیق لامکانی
۱۰۴۶	به دغل کی بگزیند دل یارم یاری	۸۹۰	برگزری درنگری جز دل خوبان نبری
۱۱۵۶	به دلداری مرا از من برآری	۹۷۲	بر من نیستی یار اکجایی
۱۰۵۲	به شکر خنده اگر می برد جان ز کسی	۱۰۴۲	برو ای عشق که تا شحنه خوبان شده ای
۱۰۴۴	به شکر خنده اگر می برد دل ز کسی	۹۸۵	برون کن سر که جان سرخوشانی
۱۰۵۱	به شکر خنده بتا نرخ شکر می شکنی	۱۰۴۸	بر یکی بوسه حقست که چنان می لوزی
۱۱۱۴	به عاقبت بهریدی و در نهان رفتی	۱۰۹۶	بزم و شراب لعل و خرابات و کافری
۹۹۲	به کوی دل فرو رفتم زمانی	۱۱۰۳	بستگی این سماع هست ز بیگانه ای
۱۲۰۴	به کوی عشق در آمد او ای گستاخی	۱۲۳۱	بسودای آن شاه بیچون تویی
۱۰۳۳	به مبارکی و شادی بستان ز عشق جامی	۱۱۸۷	بشنو زنی سماعی به زبان بی زبانی
۱۱۱۹	به هر دلی که در آیی چو عشق بنشینی	۹۹۶	بشنیده بدم که جان جانی
۹۹۱	بیای آنک سلطان جمالی	۱۱۵۷	بصورت گرچه تو از ما جدائی
۹۲۷	بیای شاه خودکامه نشین بر تخت خودکامی	۱۱۴۸	بغداد همان است که دیدی و شنیدی
۹۱۳	بیای عارف مطرب چه باشد گر ز خوش خویی	۱۰۳۵	بکشید یار گوشم که تو امشب آن مایی
۱۲۴۳	بیای عشق سلطان وش دگر بارت چه آوردی	۱۱۸۷	بکمال بود عشقم ز ازل که آفریدی
۹۸۷	بیای غم که تو بس باوفایی	۱۱۵۸	بگردان جام عشق ای شهره ساقی
۹۸۸	بیای یار کامروز آن مایی	۹۹۰	بگفتم با دلم آخر قراری
۱۱۳۹	بیای بر بام ای عارف یکن هر نیم شب زاری	۱۱۵۷	بگو ای تازه رو کم کن ملولی
۱۱۲۳	بیایا که پشیمان شوی ازین دوری	۱۱۳۲	بگو بجان مسافر ز رنجها چونی
۱۱۲۴	بیایا که تو از نادرات ایامی	۱۱۲۴	بلندتر شده است آفتاب انسانی
۱۱۲۷	بیایا که چو آب حیات در خوردی	۱۰۲۶	بمشو همره مرغان که چنین بی پر و بالی
۱۱۳۳	بیایا که شدم در غم تو سودایی	۱۱۲۲	بمن نگر که بجز من به هر کی درنگری
۱۱۱۶	بیایا که نیابی چو ما دگر یاری	۹۲۰	بنامیزد نگویم من که تو آنی که هرباری
۹۸۸	بیایا که امروز آن مایی	۱۰۵۶	بوی باغ و گلستان آید همی
۱۲۴۵	بیار از خانه رهبان می همچون دم عیسی	۱۰۸۲	بوی کباب داری تو نیز دل کبابی
۱۱۵۲	بیای ساقی به احکام افندی	۱۰۵۸	بوی مشکي در جهان افکنده ای
۱۱۴۰	بیای ساقی که مهجورم از آن دلدار پنهانی	۸۸۹	بویی ز گردون می رسد با پرش و دلداریی
۱۲۵۵	بیای کامروز سرمستست ساقی	۱۱۳۰	به اهل پرده اسراها ببر خبری
۹۱۱	بیامد عید ای ساقی عنایت را نمی دانی	۹۱۲	به باغ و چشمه حیوان چرا این چشم نگشایی

۹۹۱	تو تا بنشسته‌ای بردار فانی	۱۱۲۶	بیامدیم دگر بار سوی مولایی
۹۹۰	تو جانایی وصالش در چه کاری	۱۲۴۲	بیا مگر بز شیران را گریزانی بود خامی
۱۰۶۷	تو چرا جمله نبات و شکری	۹۷۴	بیاموز از پیمبر کیمیایی
۱۲۳۳	تو چنین نبودی تو چنین چرایی	۱۱۵۱	بیا هی بیا هی بین چنگ و دف و نی
۱۱۹۰	تو خدای خوئی تو صفات هوئی	۱۱۵۹	بیک مستی خود در صد گناهی
۱۱۲۱	تو در عقله ترتیب کفش و دستاری	۱۰۲۰	بیگهان شد، بهر رفتن سوی روزن نگری
۹۵۷	تو دوش رهیدی و شب دوش رهیدی	۱۱۳۵	پدید گشت یکی آهوی درین وادی
۱۰۴۰	تو ز عشق خود نبرسی که چه خوب و دلربایی	۱۲۲۶	پذیرفت این دل ز عشقت خرابی
۱۰۲۸	تو ز هر ذره وجودت بشنو ناله و زاری	۱۱۸۷	پرسید بلبل ای جان که بهار شد کجایی
۱۱۲۷	تو عاشقی چه کسی از کجا رسیدستی	۹۳۶	پنهان به میان ما می‌گردد سلطانی
۱۱۶۰	تو عشق شمس دین داری نهانی	۹۰۱	پیش از آنک از عدم کرد وجودها سری
۱۰۲۸	تو فقیری تو فقیری تو فقیر این فقیری	۱۱۸۰	پیش از آنکه از عدم گرد وجودها سری
۱۰۳۷	تو کبی درین ضمیرم که فروتر از جهانی	۱۱۰۲	پیشتر از پیشتر چند ازین ره زنی
۱۱۵۹	تو گرگی کار چوپان را چه دانی	۱۰۱۷	پیش شمع نور جان، دل هست چون پروانه‌ای
۱۱۸۸	تو ندیم عقل کل شو که شریف از آن لقایی	۱۱۹۱	پیک هر قافله در ششدره ابلیسی
۱۰۳۱	تو نفس نفس برین دل هوسی دگر گماری	۱۲۰۵	تا اول با خود نخروشید ربایی
۹۶۶	تو نقشی نقش بندان را چه دانی	۱۱۹۳	تا بر آوردم سر از دیوانگی
۱۱۲۶	تو نور دیده‌ی جان یا دو دیده‌ی مایی	۱۱۹۳	تا برفت از ما چو بر ما آمدی
۸۹۲	تو نه چنانی که منم من نه چنانم که تویی	۱۰۲۰	تا بنستانی تو انصاف از جهود خیبری
۱۲۳۲	تو هر چند صدی شه مجلسی	۱۲۱۵	تا تو از خویشتن سفر نکنی
۹۸۶	تو هر روزی از آن پشته برآیی	۱۲۱۶	تا تو در بند کفر و دین باشی
۱۱۴۵	تو یوسف معنی را در چاه بلا دیدی	۱۰۹۴	تا چند از فراق مرا کار بشکنی
۱۱۸۸	تویی اندرین ضمیرش که فروتر از جهانی	۱۲۶۰	تا ساقی ما شوی بیاری
۱۱۴۰	تویی بای علم جانا به لشکرگاه زیبایی	۱۲۱۶	تا شدستی امیر چوگانی
۱۰۵۰	تیغ را گر تو چو خورشید دمی رنده زنی	۱۱۹۸	تا کی دلا تو دور از روی نگار باشی
۱۱۹۹	جامی ز عشق بر کن صاف و رواق ساقی	۱۱۹۱	تا کیم دل ز غم عشق بدینسان داری
۹۳۷	جانا به غریبستان چندین به چه می‌مانی	۱۱۳۳	ترش ترش بنشستی بهانه درستی
۹۵۰	جانا تو بگو رمزی از آتش همراهی	۱۱۴۵	ترکی سحری ما را می‌خواند به مهمانی
۹۵۲	جانا نظری فرما چون جان نظرهایی	۱۰۶	تعالوا کلنا ذا الیوم سکری
۸۹۷	جان به فدای عاشقان خوش هوسیت عاشقی	۹۰۲	تلخ کنی دهان من قند به دیگران دهی
۱۲۱۶	جان جانی و جان صد جانی	۱۲۲۶	تماشا مرونک تماشا تویی
۱۰۹۰	جان خاک آن مهی که خداهش است مشتری	۱۲۶۳	تنها بسیران می‌روی یا پیش مستان می‌روی
۱۱۰۰	جان و جهان می‌روی جان و جهان می‌بری	۱۱۱۲	تو آسمان منی من زمین بحیرانی
۱۱۰۳	جای دگر بوده‌ای زانک تهی روده‌ای	۹۶۵	تو آن ماهی که در گردون نگنجی
۱۱۶۰	جمال جان شمس الدین چو جانی	۱۱۵۹	تو از جانی ولی جان را ندانی
۹۰۴	جمع مکن تو برف را بر خود تا که نفسری	۱۱۵۹	تو از ما نازنینا بی‌نیازی
۱۲۵۶	جهان اندر گشاده شد جهانی	۹۲۸	تو استظهار آن داری که رواج ما بگردانی
۱۰۵۶	چاره‌های کو بهتر از دیوانگی	۱۲۶۹	تو برو که من ازینجا به نمی‌روم بجایی

۱۲۶۸	چونکه ز آسمان رسد تاج و سریر و مهری	۹۳۰	چرا چون ای حیات جان درین عالم وطن داری
۱۰۲۲	چو نماز شام هر کس بنهد چراغ و خوانی	۹۶۸	چرا ز اندیشه‌ای بیچاره گشتی
۱۱۷۸	چون همه ذوق و طریقی گفت بسند احلی	۸۹۸	چشم تو خواب می‌رود یا که تو ناز می‌کنی
۱۰۳۹	چو یقین شدست دل را که تو جان جان جانی	۱۱۹۷	چشم منش چون بدید گفت که نور منی
۱۱۰۹	چه آفتاب جمالی که از مجره گشادی	۱۲۷۰	چمن بهار خرم طرب و نشاط هستی
۹۰۸	چه افسردی در آن گوشه چرا تو هم نمی‌گردی	۹۸۸	چنان گشتم ز مستی و خرابی
۱۱۱۴	چه باده بود که در دور از بگه دادی	۱۲۱۷	چند اندر میان غوغایی
۱۰۶۸	چه باشد ای برادر یکشب اگر نخسی	۱۱۰۶	چند دودیم سوی افندی
۹۶۳	چه باشد گر چو عقل و جان نخسی	۱۰۴۲	چند روزست که شطرنج عجب می‌بازی
۱۱۱۸	چه باک دارد عاشق ز ننگ و بد نامی	۹۷۶	چنین باشد چنین گوید منادی
۱۲۰۷	چه جرم رفت که بازم ز در براه کنی	۱۲۲۷	چو آن مه برآید بسوی دیاری
۱۰۴۱	چه جمال جانفزایی که میان جان مایی	۹۸۹	چو اسم شمس دین اسما تو دیدی
۱۰۵۰	چه حریصی که مرا بی‌خور و بی‌خواب کنی	۱۰۲۸	چو به شهر تو رسیدم تو ز من گوشه‌گزیدی
۹۸۶	چه دلشادم به دلدار خدایی	۹۱۰	چو بیگه آمدی باری درآ مردانه‌ای ساقی
۹۲۵	حجاب از چشم بگشایی که سبحان‌الذی اسری	۱۱۶۰	چو چنگ عشق او بر ساخت سازی
۱۲۳۴	حدی ننداری در خوش لقایی	۱۲۵۶	چو در عهد و وفا دلدار مایی
۱۱۳۰	حرام گشت ازین پس فغان و غمخواری	۱۱۶۱	چو دلشادم به دلدار خدایی
۱۲۱۷	حکم نو کن که شاه دورانی	۹۲۸	چو دید آن طره کافر مسلمان شد مسلمانی
۱۲۴۵	حلاوت را تو بنیادی که خوان عشق بنهادی	۹۱۰	چو سرمست منی ای جان ز خیر و شر چه اندیشی
۱۲۱۷	خامشی فاطمی مگر جانی	۹۲۱	چو سرمست منی ای جان ز درد سر چه غم داری
۹۷۱	خبر واده کزین دنیای فانی	۱۲۲۷	چو سوگند خوردی که دل سخت دیدی
۱۰۳۰	خبر یست نورسیده تو مگر خبر ننداری	۹۲۵	چو شیر و انگبین جانا چه باشد گر درآمیزی
۱۱۶۱	خداوند! خداوند جهانی	۱۱۱۲	چو صبحدم خندیدی در بلا بندیدی
۹۸۳	خداوند! زکات شهر یاری	۹۷۹	چو عشق آمد که جان با من سپاری
۱۱۶۲	خداوند شمس دین لطفی بکردی	۱۲۲۸	چو عشقش برآرد سر از بیقراری
۱۱۱۳	خدایگان جمال و خلاصه خوبی	۱۰۳۷	چو مرا ز عشق کهنه صنما بیاد دادی
۱۲۰۹	خشم مکن خواجه پشیمان شوی	۱۱۱۰	چو مهر عشق سلیمان به هر دو کون تو داری
۱۰۰۲	خضری به میان سینه داری	۱۱۹۹	چون آتشین دمی را یکدم تو می‌نبوשי
۱۰۲۶	خنک آن دم که به رحمت سر عشاق بخاری	۱۲۶۰	چون با خبری ز هر فغانی
۹۰۲	خواجه اگر تو همچو ما بی‌خود و شوخ و مستی	۱۱۴۹	چون بدر منیرست محمد بحقیقی
۹۰۶	خواجه ترش مرا بگو سر که به چند می‌دهی	۹۵۰	چون بسته کنی راهی آخر بشنو آهی
۱۰۹۷	خواجه سلام علیک گنج وفا یافتی	۱۰۲۱	چون تو آن رو بند را ز روی چون مه بر کنی
۱۲۸۵	خواست چراغت که بمیرد ولی	۸۸۶	چون در شوی در باغ دل مانند گل خوش بو شوی
۹۴۱	خواهم که روم زینجا پایم بگیرفتستی	۸۹۳	چون دل من جست ز تن بازنگشتی چه شدی
۱۱۷۴	خواهم که میان مادر آبی	۱۰۷۷	چون روی آتشین را یکدم تو می‌نبوשי
۱۲۳۶	خواهی ز جنون بویی ببری	۱۰۷۱	چون زخمه رجا را بر تار می‌کشانی
۱۲۳۴	خواهم یارا کامشب نخسی	۹۹۹	چون سوی برادری ببویی
۱۱۱۶	خورانمت می‌جان تا دگر تو غم نخوری	۱۰۰۵	چون عشق کند شکر فشانی

۹۱۸	دل آتش پرست من که در آتش چو گوگردی	۱۰۶۲	خوش بود گر کاهلی یکسو نهی
۹۶۷	دلا تا نازکی و نازنینی	۱۱۰۵	خوش دلم از یار همچنانک تو دیدی
۱۲۲۸	دلا تو مرا گر ببینی ندانی	۹۷۲	خوشی آخر بگو ای یار چونی
۱۲۰۳	دلا چو بسته این خاکدن برگذرائی	۱۱۰۳	خیره چرا گشته ای خواجه مگر عاشقی
۹۶۴	دلا چون واقف اسرار گشتی	۱۱۹۱	داده جامی ز می صرف عقیق عملی
۹۷۲	دلا در روزه مهمان خدایی	۸۸۳	دامن کشانم می کشد در بتکده عیارهای
۹۸۷	دلاراما چنین زیبا چرای	۹۱۳	درآمد در میان شهر آدم زفت سیلابی
۹۶۹	دلا رو رو همان خون شو که بودی	۱۱۶۵	در آن کعبه که تو جان بخش حاجی
۱۱۲۲	دلا همای وصالی ببر چرا نبری	۱۱۵۱	در آیین در آیین به مهمان افندی
۱۰۳۸	دل بی قرار را گو که چو مستقر نداری	۱۲۱۸	در برم وصل یار بایستی
۹۱۸	دل پر درد من امشب بنوشیدست یک دردی	۹۳۸	در پرده خاک ای جان عیشیست به پنهانی
۱۰۷۷	دل را تمام برکن ای جان ز نیکنامی	۱۰۱۶	در جهان گر باز جویی نیست بی سودا سری
۱۱۹۲	دل من بی تو خراب است تو هم می دانی	۹۵۸	در خانه خود یافتم از شاه نشانی
۹۲۱	دلم همچون قلم آمد در انگشتان دلداری	۱۰۰۷	در خون دلم رسید فتوی
۹۲۹	دلی یا دیده عقلی تو یا نور خدا بینی	۱۲۶۴	درد دل عشاق را نک سوی درمان می کشی
۱۲۰۵	دمی که باز کند عشق پر به طیار	۱۰۴۵	در دلت چیست عجب که چو شکر می خندی
۱۲۳۶	دوش چشیدم جام افندی	۸۸۹	در دل خیالش زاب بود تا تو به هر سو ننگری
۱۱۸۱	دوش درآمد از درم لاله رخی جوانکی	۱۲۰۹	در دل من پرده نو می زنی
۱۰۹۷	دوش همه شب دوش همه شب گشتم من بر بام حبیبی	۱۰۲۰	در دو چشم من نشین ای آنکه از من من تری
۱۰۸۰	دی دامنش گرفتم کای گوهر عطایی	۱۱۷۲	در راه وفا اگر چو مایی
۱۷	دیدم سحر آن شاه را بر شاهراه هل اتی	۱۰۷۹	در رنگ یار بنگر تا رنگ زندگانی
۹۹۲	دیدم که چه کرد یار ما دیدی	۱۰۱۴	در شرابم چیز دیگر ریختی در ریختی
۱۰۷۴	دی عهد و توبه کردی امروز در شکستی	۱۱۷۳	در ظلمت تن مرا چراغی
۱۱۱۳	ربود عقل و دلم را جمال آن عربی	۱۱۷۲	در عشق تو بوده هر مقامی
۱۰۱۱	رخها بنگر تو زعفرانی	۹۴۹	در عشق کجا باشد مانند تو عشقینی
۱۱۲۰	رسید ترکم با چهرهای گل وردی	۱۰۰۸	در عشق هر آنک شد فدایی
۱۰۷۹	رقصان شو ای قراضه کز اصل اصل کانی	۱۲۱۸	در غم یار یار بایستی
۹۰۵	رو بنمودم بتو گر همگی نه جانمی	۱۰۷۵	در غیب هست عودی کین عشق ازوست دودی
۱۰۴۷	رو رو ای جان سبک خیز غریب سفری	۱۰۱۲	در فتنای محض افشانند مردان آستی
۱۰۰۱	رو رو که ازین جهان گذشتی	۹۵۰	در کوی کی می گردی ای خواجه چه می خواهی
۹۹۳	روز را در دو هزار بار می آیی	۱۲۳۷	در لطف گر بروی شاه همه چمنی
۱۰۰۱	روز طریست و سال شادی	۱۰۲۱	در میان جان نشین کامروز جان دیگری
۱۰۰۵	روزی که مرا ز من ستانی	۱۱۹۹	در هم شکن چو شیشه خود را چو مست جامی
۱۱۰۰	رو که بمهمان تو می نروم ای اخی	۹۶۴	درینا کز میان ای یار رفتی
۱۲۱۹	رو مسلم تر است بیکاری	۱۱۶۲	درین نه طلاق مینا ای افندی
۱۰۹۰	رویش ندیده پس مکنیدم ملامتی	۸۸۹	دریوزهای دارم ز تو در اقتضای آشتی
۱۰۹۸	روی من از روی تو دارد صد روشنی	۸۸۳	در دید جمله رخت ما لولی و لولی زاده ای
۱۱۴۰	ره از اغیار خالی کن چو عزم کوی ما داری	۹۷۷	دگر باره شه ساقی رسیدی

۹۸۳	ز هر چیزی ملولست آن فضولی	۹۱۲	رهاکن ماجرای جان فرو کن سر ز بالایی
۱۱۸۸	ز هوای شمس دین جان شب و روز بیقراری	۱۲۵۷	رهاکن ناز تا تنها نمایی
۱۱۴۱	زهی بخت و زهی دولت که دریابد چنین ناری	۱۱۹۲	ره روای جان سبک خیز غریب سفری
۹۳۱	زهی چشم مرا حاصل شده آیین خون ریزی	۱۱۲۷	رهید جان دوم از خودی و از هستی
۱۱۶۲	زهی خمخانه و ساقی زهی می	۸۹۸	ریگ ز آب سیر شد من نشدم زهی زهی
۱۱۶۵	زهی دریا زهی بحر حیاتی	۱۱۲۵	ز آب تشنه گرفتست خشم می بینی
۱۲۹۴	زین دود ناکسانه گشادند روزنی	۹۶۲	زانجای بیا خواجه بدینجای نه جایی
۱۰۲۴	ساخت بفرقان به رسم عید بفرقانیی	۱۰۷۶	زان خاک تو شدم تا بر من گهر بیاری
۱۰۱۵	ساقیا برخاک ما چون جرعه ها می ریختی	۱۱۷۳	زان روی که جان جان فزایی
۱۲۲۰	ساقیا ساقیا روا داری	۱۲۱۹	ز اول بامداد سرمستی
۱۰۲۱	ساقیا، شد عقلها هم خانه دیوانگی	۱۱۴۹	ز اینجای بیا خواجه بدینجا چه پایی
۱۰۱۰	ساقی انصاف خوش لقای	۱۱۴۱	ز باده و ساغر فانی حذر کن ورنه دریانی
۱۰۶۴	ساقی اینجا هست ای مولا؟ بلی	۱۱۱۷	ز بامداد در آورد دلبرم جامی
۱۱۷۸	ساقی بنوش آن جام می یرلی یلی یرلی یلی	۱۱۲۰	ز بامداد دلم می پرد بسودایی
۱۰۹۴	ساقی بیار باده سغراق ده منی	۱۱۳۲	ز بامداد دلم می جهد به سودایی
۹۰۴	ساقی جان فزای من بهر خدا ز کوثری	۱۰۳۸	ز بهار جان خبر ده هله ای دم بهاری
۹۷۵	سبک بنواز ای مطرب ربایی	۱۲۰۵	ز تاب مهر رخس گشت جمله اعیان می
۱۰۳۸	سحرست خیز ساقی بکن آنچ خوی داری	۱۱۱۰	ز حد چون بگذشتی بیا بگوی که چونی
۱۲۷۰	سحرست خیز ساقی مکن آنچه خوی داری	۱۱۷۹	زخم مزین بر طرف کارگه شیشه گری
۱۱۵۱	سحراگه بیاهی و بگو ذکر بیایی	۱۱۸۹	ز حریق شمس دینم تو بیار باده ساقی
۹۲۷	سحراگه گفتم آن مه راکه ای من جسم و تو جانی	۹۰۵	ز زرگر آفتاب را بسته گاز می کنی
۱۰۴۷	سحری کرد ندایی عجب آن رشک پری	۹۱۴	ز رنگ روی شمس الدین گرم خود بو و رنگستی
۱۰۵۳	سخن تلخ مگو ای لب تو حلاوی	۱۱۶۶	ز شاه مانست ملک نامرادی
۱۱۹۲	سر ز تو یافت سری روز تو دزدید پری	۱۱۶۴	ز شمس الدین ببین وصف خدایی
۹۰۰	سرکه هفت ساله را از لب او حلاوتی	۱۱۶۴	ز شمس الدین بود جان را شرابی
۱۱۸۱	سرکه هفت ساله را از لب او حلاوتی	۱۱۶۴	ز شمس الدین بیا باری تو ساقی
۱۰۱۹	سر نهاده بر قدمهای بت چین نیستی	۱۱۶۳	ز شمس الدین دلا بس دور دوری
۱۱۸۹	سر و پا برهنه آمد ز نشان بی نشانی	۱۱۶۳	ز شمس الدین یکی خنجر بیاری
۱۲۴۶	سلام علیک ایاهقان درین اثبان چها داری	۱۱۳۶	ز صبحگاه فتادم بدست سرمستی
۹۷۵	سلام علیک ای مقصود هستی	۱۱۶۳	ز عشق شمس دین این طرفه بندی
۱۱۸۴	سلب العشق فوادی حصل الیوم مرادی	۱۰۳۹	ز غم تو زار زارم هله تا تو شاد باشی
۱۲۳۸	سلطان منی سلطان منی	۱۱۱۵	ز قیل و قال تو گر خلق بو نبردندی
۱۱۰۵	سلمک الله نیست مثل تو یاری	۱۰۶۶	ز کجا آمده ای می دانی؟
۸۹۲	سنگ مزین بر طرف کارگه شیشه گری	۱۰۲۹	ز کجایی ز کجایی هله ای مجلس سامی
۸۹۷	سوخت یکی جهان به غم آتش غم پدید نی	۱۰۳۳	ز گزاف ریز باده که تو شاه ساقیانی
۱۲۰۲، ۱۰۹۴	سوگند خورده ای که ازین پس جفا کنی	۹۷۶	ز ما برگشتی و با گل فتادی
۱۰۳۲	سوی باغ ما سفر کن بنگر بهار، باری	۹۸۴	ز مهجوران نمی جویی نشانی
۱۱۸۶	سوی باغ ما نظر کن بنگر بهار باری	۱۲۱۹	زندگانی مجلس سامی

۱۲۳۷	عشق تو خواند مراکز من چه می گذری	۱۰۹۶	سیمرغ و کیمیا و مقام قلندری
۱۲۲۰	عشق در کفر کرد اظهاری	۹۷۳	سؤالای دارم ای خواجه خدایی
۱۰۰۸	عشقست دلاور و فدایی	۱۱۷۸	شاد آمدی شاد آمدی ناگه ز در باز آمدی
۱۱۴۲	عفاک الله می گویم به هر وردی که افزایی	۱۰۱۳	شاد آن صبحی کد جان را چاره آموزی کنی
۱۱۸۲	عف عف همی زند اشتر من ز تف تفی	۱۰۹۲	شاهها پکش قطار که شهوار می کشی
۱۲۰۲	عمر عزیز رفت پایان چه می کنی	۱۲۵۴	شاهنشه مایی تو و به گلبرگ مایی
۱۲۰۶	عنان عقل گر از دست نفس بستانی	۱۰۳۹	شب و روز آن نکوتر که به پیش یار باشی
۱۲۶۴	عیسی جان را از زمین فوق ثریا می کشی	۱۱۲۹	شبی که در رسد از عشق پیگ بیداری
۹۵۲	عیسی چو تویی جانا ای دولت ترسایی	۱۰۸۴	شد جادوی حرام و حق از جادوی بری
۸۹۰	عیش جهان پیسه بود گاه خوشی گاه بدی	۹۲۷	شدم از دست یکباره ز دست عشق نادانی
۹۱۵	غلام پاسبانانم که یارم پاسبانستی	۱۱۴۰	شدم بسوی چه آب همچو سقایی
۱۰۵۸	فارغم گر گشت دل آوارهای	۱۱۸۱	شست تو ماهی مرا چله نشاند مدتی
۱۱۶۶	فتاد این دل به دام پادشاهی	۱۱۹۳، ۱۰۴۸	شکنی شیشه مردم گرو از من گیری
۱۰۶	فدیتک یا ذا الوحی آیاته تتری	۹۷۷	شنودم من که چاکر را ستودی
۱۱۳۷، ۱۱۲۱	فرست باده جان را به رسم دلداری	۹۲۷	شنیدم کاشتری گم شد ز کردی در بیابانی
۸۷۹	فصل بهاران شد بین بستان پر از حور و یری	۱۰۹۵	شوری فتاد در فلک ای چه ده شسته ای
۱۰۵۴	قدر غم گر چشم سر بگریستی	۱۱۰۲	شیر دلا صد هزار شیر دلی کرده ای
۱۰۵۶	قره العین منی ای جان بلی	۹۰۷	صبح چو آفتاب زد رایت روشنایی
۱۱۰۳	قصر بود روح مانی تل ویرانه ای	۱۲۱۰	صد دل و صد جان به دمی دادمی
۱۰۴	قیما تری قیما تری یا من یری ولا یری	۱۰۳۴	صفت خدای داری چو به سینه ای در آیی
۱۲۱۰	کار به پیروی و جوانیستی	۹۷۹، ۹۷۰	صلاای صوفیان کامروز باری
۹۲۹	کجا باشد دورویان را میان عاشقان جایی	۱۲۱۱	صنما بر همه جهان چو تو خورشید انوری
۹۷۶	کجا شد عهد و پیمان را چد کردی	۱۰۴۱	صنما تو همچو آتش قدح مدام داری
۹۶۹	کجا شد عهد و پیمانی که کردی	۱۰۴۱	صنما چگونه گویم که تو نور جان مایی
۹۳۰	کجا شد عهد و پیمانی که می کردی نمی گویی	۱۰۳۲	صنما چنان لطیفی که به جان ما در آیی
۹۸۶	کجایید ای شهیدان خدایی	۱۰۲۷	صنما چونک فریبی همه عیار فریبی
۱۱۵۲	کجایید کجایید غریبان افندی	۱۲۱۲	صنما خرگه توام که بسازی و بر کنی
۱۱۶۸	کرا این زهره و یار است گوئی	۱۰۶۱	طبع چیزی نو به نو خواهد همی
۱۲۱۰	کردم با کان گهر آشتی	۱۱۳۶	طواف کعبه دل کن اگر دلی داری
۱۱۶۸، ۹۶۵	کریم تو گلی یا جمله قندی	۸۹۳	طوطی و طوطی بجهای قند به صد ناز خوری
۱۰۰۶	کز زخمه منباش تا توانی	۸۹۲	عارف گوینده اگر تا سحر صبر کنی
۱۱۶۷	کسی کورا بود خلق خدایی	۱۰۲۱	عاشقان را آتشی وانگه چه پنهان آتشی
۹۶۸	کسی کورا بود در طبع سستی	۹۵۵	عاشق شو و عاشق شو بگذار زحیری
۱۱۳۴	کسی که باده خورد بامداد زین ساقی	۱۰۵۹	عاقبت از عاشقان بگریختی
۱۱۴۵	کشتی به غم روزی خود یاد نمی آری	۱۲۴۶	عجب سروی عجب ماهی عجب یاقوت مرجانی
۸۹۶	کعبه طواف می کند بر سر کوی یک بتی	۱۲۲۹	عجیب العجایب تویی در کیایی
۱۰۲۶	که شکبید ز تو ای جان که جگر گوشه جانی	۱۱۹۴	عذر العشق فرلت قدمی
۹۲۱	کی افسون خواند در گوشت که ابرو پر مره داری	۱۱۶۶	عزیزی تو کریمی لطف داری

۹۶۶	گرین سلطان ما را بنده باشی	۱۱۰۸	گاه چو اشتر در وحل آبی
۱۰۲۲	گشت جان از صدر شمس الدین یکی سوداییی	۹۱۷	گر آبت بر جگر بودی دل تو پس چکاره‌ستی
۱۱۰۲	گفت مرا آن طبیب رو ترشی خورده‌ای	۱۰۷۶	گر از شراب دوشین در سر خمار داری
۹۴۶	گفتم که بجست آن مه از خانه چو عیاری	۱۲۰۰	گر از فتور هر کس مقصود را بمانی
۱۰۶۸	گفتی شکار گیرم رفتی شکار گشتی	۸۷۸	گر باغ از و واقف بدی از شاخ ترخون آمدی
۱۲۲۹	گل سرخ دیدم شدم زعفرانی	۱۲۸۷	گر بمثل زهره و گر فرقدی
۹۵۲	گل گفت مرا نرمی از خار چه می‌جویی	۱۲۲۱	گر تو از عاشقان یزدانی
۱۰۶۰	گوید آن دلبر کچون همدل شدی	۱۰۵۰	گر تو ما را به جفای صنمان ترسانی
۱۰۰۷	گویم سخن لب تو یانی	۱۰۶۹	گر چه به زیر دلقی شاهی و کیقبادی
۱۱۱۱	گهی به سینه در آیی گهی ز روح بر آیی	۱۲۲۱	گر چه تو نیم شب رسیدستی
۱۲۲۹	گهی پرده سوزی گهی پرده‌داری	۱۰۲۳	گر چه در مستی خسی را تو مراعاتی کنی
۹۶۱	گیرم که نبینی رخ آن دختر چینی	۱۰۶۶	گر در آب و گر در آتش می‌روی
۱۱۰۱	لاله ستانست از عکس تو هر شورهای	۱۰۷۷	گر روشنی تو یارا یا خود سیه ضمیری
۱۱۴۶	ما انصف ندمانی لوانکر اومانی	۹۴۵	گر روی بگردانی تو پشت قوی داری
۱۰۷۱	ما را مسلم آمد هم عیش و هم عروسی	۱۱۷۴	گر زانکه هوای یار داری
۹۵۳	ما گوش شماییم شما تن زده تاکی	۹۰۴	گر ز تو بوسه‌ای خرد صدمه و مهر و مشتری
۱۱۴۵	ما می‌نرویم ای جان زینجای دگر جایی	۱۱۵۰	گر ساعد توحید ترا هم نفستستی
۹۵۱	ما می‌نرویم ای جان زین خانه دگر جایی	۱۲۶۵	گر ساقیم حاضر بدی وز باده او خوردمی
۹۴۸	مانده شدم از گفتن تا تو بر ما مانی	۱۰۶۴	گر سران را بی‌سری در واستی
۱۰۰۸	ماها چو به چرخ دل بر آیی	۱۱۸۲	گر شب وصل دیده‌ای نور ضیا چه می‌کنی
۱۲۹۰	ماییم بندگان چون تو امیر مایی	۱۰۱۵	گر شراب عشق کار جان حیوانیستی
۹۴۱	ماییم درین گوشه پنهان شده از مستی	۹۴۴	گر شمس و قمر خواهی نک شمس و قمر باری
۹۷۱	مبارک باد بر ما این عروسی	۹۳۴	گر عشق بزد راهم ور عقل شد از مستی
۹۱۰	مبارک باشد آن رو را بدیدن بامدادانی	۹۵۴	گر علم خرابات ترا همنفستستی
۹۸۱	مناز ای دل سوی دریای ناری	۱۱۴۲	گر قصد هوا کردی ور عزم جفا کردی
۹۲۴	مثال باز رنجورم زمین بر من ز بیماری	۱۰۴۴	گر گریزی به ملولی ز من سودایی
۱۰۳۰	مثل ذره روزن همگان گشته هوایی	۱۱۶۸	گرم دیوانه و افکار خواهی
۹۹۹	مجلس چو چراغ و تو چو آبی	۱۲۰۰	گر مرد این حدیثی ره پیش بر به مردی
۹۱۱	مرا آن دلبر پنهان همی گوید به پنهانی	۹۰۹	گرم سیم و درم بودی مرا مونس چه کم بودی
۹۸۹	مرا اندر جگر بنشست خاری	۱۰۱۶	گر من از اسرار عشقش نیک دانا بودمی
۹۸۱	مرا بگرفت روحانی نگاری	۱۱۸۵	گر من اندر عشق جانان نیک دانا بودمی
۹۱۲	مرا پرسید آن سلطان به نرمی و سخن‌خایی	۱۰۹۳	گر من ز دست بازی هر غم پژولمی
۱۱۶۹	مرا تا زنده‌ام شاهم تو باشی	۱۰۷۲	گرمی مجوی الا از سوزش درونی
۹۶۹	مرا چون ناف بر مستی بریدی	۹۴۲	گر نرگس خونخوارش در بند امانستی
۹۸۲	مرا در خنده می‌آرد بهاری	۱۲۱۱	گر نه شکار دل دلدارمی
۱۱۶۹	مرا دل گشت شیدا ای افندی	۹۹۴	گر و سوسه ره دهی بگوشی
۹۰۷	مرا سودای آن دلبر ز دانایی و قرایی	۹۴۲	گر هیچ نگارینم بر خلق عیانستی
۱۲۴۷	مرا گوید بیا نوری که من باغم تو زنبوری	۱۰۱۰	گر یار لطیف و باوفایی

۱۲۰۶	میان تیرگی خواب و نور بیداری	۹۸۴	مرا هر لحظه قربانست جانی
۱۱۰۷	می رسد ای جان باد بهاری	۱۱۶۹، ۹۸۵	مرا هر لحظه منزل آسمانی
۱۰۷۹	می زن سه تا که یکتا گشتم مکن دوتایی	۱۰۶۳	مرحبا ای پرده تو آن پرده ای
۱۰۶۳	می زنم حلقه در هر خانه ای	۱۰۴۶	مرغ اندیشه که اندر همه دل ها بپری
۱۰۶۲	ناگهان اندر دویدم پیش وی	۱۰۱۲	مرغ دل پران مباد جز در هوای بیخودی
۱۱۹۴	ناگهان بستد دلم دلدار کی	۹۲۰	مروت نیست در سرا که اندازند دستاری
۱۱۵۷	نخور دم از کف دلبر شرابی	۱۲۲۲	مستم از باده های پنهانی
۹۸۳	ندارد مجلس مایی تو نوری	۱۰۰۶	مست می عشق را حیانی
۱۱۷۰	نسیم عشق شمس الدین وزیدی	۱۲۲۲	مستی و عاشقانه می گویی
۱۲۳۰	نشانت که جوید که تو بی نشانی	۱۱۲۴	مسلم آمد یار مرا دل افروزی
۹۴۵	نظاره چه می آیی در حلقه بیداری	۹۰۸	مسلمانان مسلمانان مرا ترکبست یغمایی
۱۱۸۹	نفسی بفکر بگشا سر درج آشنایی	۹۳۳	مسلمانان مسلمانان مرا جانبست سودایی
۹۲۰	نکو بنگر به روی من نه آنم من که هر باری	۱۰۷۸	مطرب چو زخمها را بر تاز می کشانی
۹۶۵	نگارا تو در اندیشه درازی	۱۰۲۷	مکن ای دوست نشاید که بخوانند و نیایی
۹۷۷	نگارا تو گلی یا جمله قندی	۱۱۴۲	مکن دعوی ازین معنی چو این معنی ندیدیستی
۱۱۲۱	نگاهبان دو دیده ست چشم دلدار ی	۹۹۱	مگر تو یوسفان را دلستانی
۱۱۳۲	نگفتمت که تو سلطان خوب رویانی	۹۲۴	مگر دانید با دلبر بحق صحبت و یاری
۹۸۰	نگفتم دوش ای زین بخاری	۹۲۷	مگر مستی نمی دانی که چون زنجیر جنبانی
۱۰۴۹	نگ هر قافله در ششدره ابلیسی	۹۶۱	مگر یز ز آتش که چنین خام بمانی
۹۹۲، ۹۶۷	نه آتشیهای ما را ترجمانی	۹۸۴	مگیر ای ساقی از مستان کرانی
۱۱۱۸	نهان شدند معانی ز یار بی معنی	۱۱۱۱	من آن نیم که تو دیدی چه بینیم شناسی
۱۱۸۶	نه به بیداری بخواب این حور را گردیدی	۹۹۹	من پار بخورد دهم شرابی
۹۴۳	نه چرخ زمر در را مجبوس هوا کردی	۹۳۴	من پای همی کوبم ای جان و جهان دستی
۱۰۴۸	نی تو شکلی دگری سنگ نیاشی تو زری	۸۸۸	من پیش ازین می خواستم گفتار خود را مشتری
۸۹۶	نیست بجز دوام جان ز اهل دلال روایتی	۸۸۲	من دوش دیدم سر دل اندر جمال دلبری
۱۱۰۴	نیست عجب صف زده پیش سلیمان پری	۹۹۳	مندیش از آن بت مسیحایی
۱۰۴۵	نیستی عاشق ای جلف شکمخوار گدای	۱۰۳۵	منگر به هر گدایی که تو خاص از آن مایی
۱۰۴۳	وقت آن شد که بدان روح فرا آمیزی	۱۱۶۹	منم بی نفی رفته در ثبوتی
۱۲۰۱	وقتی خوش است ای دل بشنو بحق یاری	۱۲۲۳	من مراد توام مراد تویی
۱۱۹۷	وه که دلم برد غمزه های نگاری	۹۷۹	منم غرقه درون جوی باری
۱۲۱۴	هجر ما را کنار بایستی	۹۶۵	منم فانی و غرقه در ثبوتی
۹۲۳	هر آن بیمار مسکین را که از حد رفت بیماری	۱۱۱۵	منم که کار ندارم به غیر بی کاری
۹۳۱	هر آن چشمی که گریانست در عشق دلارامی	۹۵۱	من نیت آن کردم تا باشم سودایی
۹۰۵	هر بشری که صاف شد در دو جهان ورا دلی	۱۱۸۵	موسی عمران چو در طور مناجات آمدی
۱۰۸۱	هر چند بیگه آیی بیگانه خیز مایی	۹۲۳	مها یکدم رعیت شو مرا شه دان و سالاری
۱۰۸۹	هر چند شیر بیشه و خورشید طلعتی	۱۰۸۸	مه طلعتی و شهره قیایی بدیده ای
۱۲۲۳	هر چه هست آن خداست توانی	۱۰۲۹	مه ما نیست منور تو مگر چرخ در آیی
۱۰۱۸	هر دلی را اگر سوی گلزار جانان خاستی	۱۰۰۳	می آید سنجق بهاری

۱۲۷۱	هله نوش کن شرابی شده آتشی به تیزی	۱۰۵۷	هر دم ای دل سوی جانان می روی
۱۰۴۳	هله هشداری که بایی خبران نستیزی	۱۰۸۴	هر روز بامداد به آیین دلبری
۱۲۳۰	هم ایشار کردی هم اسرار گفتی	۱۰۸۵	هر روز بامداد در آید یکی پری
۹۵۱	هم پهلوی خم سر نه ای خواجه هرجایی	۱۰۸۵	هر روز بامداد طلب کار ما تویی
۱۰۶۵	هم تو شمعی هم تو شاهد هم تو می	۹۵۵	هر روز بگه ای شه دلدار در آیی
۹۳۹	هم رنگ جماعت شو تا لذت جان بینی	۱۲۶۲	هر روز بگه ز در در آیی
۸۹۱	هم نظری هم خبری هم قران را قمری	۸۹۴	هر طربی که در جهان گشت ندیم کهتری
۱۰۳۰	همه چون ذره روزن ز غمت گشته هوایی	۱۱۸۲	هر طربی که در جهان گشته ندیم کهتری
۱۰۶۳	هیچ خمی بی خماری دیده ای	۱۰۵۳	هر کی از نیستی آید به سوی او خبری
۸۹۹	هین که خروس بانگ زد وقت صبح یافتی	۹۳۸	هر لحظه یکی صورت می بینی و زادن نی
۱۰۸	یا خفی الحسن بین الناس یا نورالدجی	۱۰۹۸	هر نفسی از درون دلبر روحانی
۱۰۹۹	یار در آخر زمان کرد طربسازبی	۱۱۳۲	هزار جان مقدس فدای سلطانی
۱۱۸۴	یار دمی بکن مرا بهر خدای یاری	۱۱۰۹	هزار جان مقدس هزار گوهر کانی
۱۲۳۵	یا ساقی الحی اسمع جوالی	۱۲۰۳	هزار ساله رهست از تو تا مسلمانی
۹۵۶	یا ساقی شرف بشریاتک زندگی	۱۰۶۱	هست امروز آنچه می باید بلی
۱۰۷۵	یا من عجب فتادم یا تو عجب فتادی	۱۰۴۵	هست اندر غم تو دلشده دانشمندی
۹۰۳	یاور من تویی بکن بهر خدای یاری	۹۰۳	هست به خطه عدم شور و غبار و غارتی
۹۳۶	یک حمله و یک حمله کامد شب و تاریکی	۱۰۴۲	هست در حلقه ما حلقه ربایی عجیبی
۹۶۲	یک روز مرا بر لب خود میر نکردی	۹۷۴	هلا ای آب حیوان از نوایی
۸۸۸	یکساعت از دو قلبکی از عقل و جان برخاستی	۱۰۵۱	هله آن به که خوری این می و از دست روی
۱۲۶۷	یک مسئله می پرسمت ای روشنی در روشنی	۱۰۳۶	هله ای پری شب رو که ز خلق ناپیدی
۱۱۴۲، ۹۲۸	یکی دودی پدید آمد سحرگاهی به هامونی	۱۰۴۰	هله ای دلی که خفته تو به زیر ظل مایی
۹۲۵	یکی طوطی مژده آور یکی مرغی خوش آوازی	۱۲۷۱	هله ای غریب نادر تو درین دیار چونی
۹۳۴	یکی فرهنگ دیگر نو بر آری اصل دانایی	۱۲۷۱	هله ای فلک به ظاهر اگر تو گوش بودی
۹۱۴	یکی گنجی پدید آمد در آن دکان زرکوبی	۱۰۳۱	هله پاسبان منزل تو چگونه پاسبانی
۱۱۱	یا مخجل البدر اشرقنا بلال	۱۰۴۹	هله تا ظن نبوی کز کف من بگریزی
		۱۰۳۴	هله عاشقان بشارت که نماند این جدایی